مسلک العارفین محمد بن احمد بخاری

مسلک العارفین محمد بن احمد بخاری

وصیة من حضرة

احفظ

ثم الکتب

فقر واحد انشد علی

تمت الکتاب

۱۲۱۹

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ای سالک طریق آخرت که این کتابیست زعین تحقیق شریعت و طریقت
صادر شده است از وصایای شیخ الشیوخ السالکین المجاهد عالم ربانی حضرت خواجه
بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحه العزیز که به یکی از مریدان مخلص خود وصیت
کرده است مشتمل بر مصالح دین و دنیا فرموده که ای فرزند وصیت میکنم ترا بتقوی الله تعالی
و طاعت او و مراقبت خطرات باطن و ترسیدن از وی ملازمت کردن و ادای
آن حقوق که خدای تعالی راست بر کردن و بر ادا نمودن سنت رسول صلی الله علیه و سلم و بر ادای حق
حق پدر و مادر نگاه دار و حق جمیع مشایخ طریقت و شریعت رعایت کنی تا حق تعالی
ترا نگاه دارد و از خدای تعالی بترس در سر و علانیه که بر آنچه در دل تست خدای آن داناست
و خواندن قرآن ترک مکن در شب و روز و بامداد و بترتیل و تفکر بر قرآن
میکن و در جمیع کارها رجوع بقرآن کنی پیوسته در علم
فقه و حدیث و از جهال صوفیه دور باشی و از علوم صوفیان مباش و از آن جمله که
با زنان و مردان و امردان اختلاط دارند که ایشان دزدان راه دین اند و قاطعان طریق دین اند
بر مسلمانان تو از ایشان دور باش و بر تو باد که بر سنت و جماعت علم ملازمت نمائی

و بر طریق

و بر طریق سنت قدم زن که هرچه از تو بیرون آورده اند و آن مخالف سنت و جماعت است
آن ضلالت است با جوانان و پیران مردان و زنان و اهل بدعت و توانگران و عوام صحبت مدار که
سبب خرابی دین است و از صحبت ایشان دور باش و بر تو باد دنیا روی بآخرت کرده راضی باش
از صحبت آدمیان بصحبت فقیران باش و بر خلوه ملازمت کن و بر خطاهای خود گریه بسیار
کن و لقمه حلال خور و لقمه حلال مفتاح همه خیرهاست و بحرام شناس مکن تا در قیامت بمآس
آتش دوزخ در نمانی و جامه از حلال پوش تا حلاوت عبادت یابی و از خداوند تعالی دائم
بترس و از آن که ترا در روز قیامت در موقف حساب بایستانند یاد کن و در شب نماز بسیار کن
و بعض روزه دار و از جماعت مخالفت مکن و امامی و موذنی را در عهده خود مکن و ریاست و مهتری
طلب مکن هر که ریاست طلب کند رستگار نیابد و در قباله تو تهارت خود را ثبت مکن و بمجالس قضاة
و سلاطین حاضر مشو و از وصایا ایتام دور باش و از اختلاط آدمیان دور باش چنانکه از
شیر بگریزند و بر خلوت با عزت باشی تا دین تو فساد نیابد و سفر بسیار کن تا خواری نفس
بر تو روشن شود که مهتر عالم علیه السلام میفرماید که تسافروا و اغتنموا سفرا تا صحت و غنیمت
یابید و در ابتدا علما خانقاه دار و از آن علاقه پرهیز کن و خانقاه بنا مکن و در خانقاه ساکن
مباش تا از ریاست سالم مانی و ستایش مردمان مغرور مشو اندوهگین مباش که نخست
نزد تو یکی بود با جمیع خلق نیکو دار ملازمت نمای که رسول علیه السلام میفرماید
من تواضع هر که تواضع کند از برای خدای تعالی منزل او را رفیع گرداند و بر تو

که بخلق نیکو باشی با جمیع خلق و با هر نیک و بد و بر جمیع آفریده کار به بخشایش باشی بر خورد و بزرگ و
پدر و مادر بچشم نظر کنی و از خنده احتراز کنی که خنده بسیار دل را بمیراند و غفلت انگیزاند که مهتر عالم
میفرماید که لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً و لبکیتم کثیراً یعنی آنچه من میدانم از احوال روز
آخرت اگر شما دانید هر آینه اندک بخندید و بسیار گریید و از خشم خدا تعالی ایمن مباش
یعنی در غرور نفس چنان مباش که ناگاه در غضب خدا تعالی درمانی و نومید مباش و در میانه
خوف و رجا زندگانی کن ای فرزند اگر دل تو با رام بود و نظر تو پریشان شده بود و در
عهده لقمه حرام مشو که چون لقمه حرام کنی در طلب دنیا افتی و در طلب دنیا دین فوت شود و اگر در نفس خود
حرکت و شهوة بینی روزه دار که سبب قهر نفس است و در فقر صورة خود را پاک دار و پارسا
و ورع باش و فقیه و عالم باش و از جهال صوفیه دور باش و بتوبه ملازم باش و علما را
عزیز دار و خدمت کن بمال و تن و جان و از آزار علما بر حذر باش و قدم بر طریق و سیرت علما
دار و با اتباع اقتدا کن و بر علما انکار مکن مگر آنچه مخالف شریعت باشد که انکار کنی و
از مردمان چیزی سوال مکن و با مردمان خصومت و معارضه مکن و از برای فردا چیزی ذخیره
مکن که حق تعالی چون هر روز رساند روزی فردا نیز رساند و بر حق تعالی تکیه درست کن کار خود را
با او گذار که حق تعالی میفرماید و من یتوکل علی الله فهو حسبه بدانکه روزی آنچه قسمت
کرده است بجد و جهد و مشقت تو زیاده نشود و باید که بدل جوان مرد باشی و آنچه حق تعالی

و توکل

داده در

داده در راه خدا صرف کن و از بخل و حسد دور باش که بخیل و حسود مستوجب آتش دوزخ است
و جمال خود را آشکارا مکن و ظاهر خود را آرایش مده و آرایش ظاهر خرابی باطن است و بوعده
روزی دادن اعتماد کن که حق تعالی روزی دهنده هر بنده گانی خود را بلطف کرم عمیم خود تکفل
فرموده است چنانکه میفرماید و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و از جمیع خلایق نومید باش
و امید درست بحضرت حق سبحانه و تعالی استوار کن و با خلق موانست مجوی و با حق تعالی باش در هیچ کس از مخلوقات
میل مکن که عاقبت از ایشان بیزاری است چیزی که ترا سود ندارد دل مبند در آنکه مهتر عالم محمد علیه السلام
میفرماید من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه یعنی از خوبی اسلام مرد آنست که ترک کند
چیزی که او را از آن فایده نباشد و نیکو خواه باش با جمیع خلایق از طعام و شراب بگذر و سخن کمتر گوی
مگر بضرورة و خواب مکن مگر بر تو غلبه کند و شب نماز بسیار بکن و روزه بسیار دار و در سماع بسیار
منشین تا ترا زود دل را بمیراند و سماع را منکر مشو اگر ترا استعداد شنودن نیست لیکن طایفه باشند
که ایشان را شنودن مگر کسی که نفس او مرده باشد و دل او زنده و هر که نفس او بکمال نرسیده باشد
او را حرام بود سماع شنودن و بروزه و نماز مشغول باش که فاضلتر بود و باید که دل تو اندوهگین
بود و تن تو ضعیف و نحیف و چشم تو پر آب و گریان بود و عمل تو از نفاق خالی و جامهای تو
کهنه و لیکن دل پاکیزه و رفیقان تو درویش و خانه تو مسجد و سرمایه تو علم فقه و علم
دین و آرایش تو پرهیز از دنیا فراموش باشد و از دنیا مونس تو یاد پروردگار باید که بود و

توفیق عبد الحق بدخشانی حفظه ... سنه ۱۳۳۱

دبرادری نیکی کن که او را پنج خصلت بود یکی آنکه درویشی بر توانگری اختیار کند دوم علم را
بر جهل اختیار کند سیوم منزلت را بر عزت اختیار کند چهارم آنکه مهیا بود بعمل خود در سر
وعلانیه پنجم آنکه مستعد بود مرگ را ای فرزند آرایش دنیا مجو نباید که ترا بفریبد که دنیا
فریبنده است جاء الانصاف هر که دل در وی آویزد او نیز در وی آویزد و هر که دنیا را
ترک کند او نیز ترک کند چون دوام و بقا در دنیا نیست البته آماده باش مر سفر آخرت را
ای فرزند بر خلوت عزت ملازم باش و تنها زنده کانی کن و شکسته دل باش از خوف حق تعالی
در دنیا غریب وار باش و از دنیا بیرون آی و هیچ تعلق چیزی چنانکه در دنیا آمدی که
فردا معلوم نیست که تا چه خواهد بود که از زمره سعدا خوانندت یا از جمله اشقیا بود از ان
آن سالک ناسک العالم الربانی احد الخواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله
روحه العزیز میفرمودند که این وصیت مرا نگاه دار همچنانکه من از شیخ خود این نصیحت را
نگاه داشتم توفیق باد این وصیتها را والله تعالی اعلم وصلی الله علی خیر خلقه و آله اجمعین هذه الرسالة
من وصایا الاولیا و سید الاتقیا و العلما و الفضلاء فی الفقراء و الاولیا سلطان
العارفین رئیس المحققین والسالکین حجة الحق علی الخلق امام الجن والانس فی البر والبحر
کشاف القلوب من النعم والمشکلات شیخ الشیوخ السالک الناسک المجاهد العالم الربانی
الصمدانی خواجه کلان خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحه ونور الله ثراه و
جعل الجنة مثواه بحق محمد العربی الامی الهاشمی القرشی الابطحی المدنی و بحق خلفاء الراشدین و آله

و اصحابه

و اصحابه اجمعین هذا کتاب المسلک العارفین من فواید انفاس قدوة السالکین شیخ الشیوخ السعدا
الملة والدین روح الله روحه بعد ایشان نقل میکردن ازان آفتاب جهان خواجه سلیمان
قدس الله روحه و ایشان نقل میکردن ازان متابع راه انبیا خواجه اولیا قدس الله روحه
و ایشان نقل میکردن ازان

قدم ترا از خود بیرون دهد است بر همین طریق سلطان بایزید رحمة الله از امام جعفر صادق در گذشت تا بیر معنا دم
ایشان آن مرد عاشق امام جعفر صادق رضی الله عنه و امام جعفر صادق رضی الله عنه با سلمان فارسی
ازان با امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه و ابابکر صدیق رضی الله عنه نقل کرده بدین
راه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین باب اول در بیان توبه
و شرایط باب دویم در ارادت باب سیوم در احتیاج مرید با شیخ باب چهارم در بیان تلقین ذکر
باب پنجم در بیان چله باب ششم در بیان مراقبه با شیخ باب هفتم در بیان صفات
باب دهم در بیان صفات نفس باب یازدهم در سلامت دل باب دوازدهم در صبر
و رضا باب سیزدهم در مراقبه و محاسبه باب چهاردهم در محبت و صدق باب
پانزدهم تفویض و تسلیم باب شانزدهم در شکر و در توکل باب هفدهم در معرفت

م

[illegible]

باب بیست یکم در معنی خرقه باب بیست دوم در اوراد شب و روز باب بیست سیم مسائل متفرقات
الابواب المسلک العارفین بعون الملک رب العالمین کتاب مسلک العارفین بل الهی
هذا فهرست بسم الله الرحمن الرحیم سپاس و ستایش مر خدایرا که ظاهر مؤمنان را
بادب خدمت خود بیاراست و باطن نیازمندان را باسباب معرفت خود مزین گردانید
لطایف و عواطف او دل

ندارد در سپاس و جز بقصور اقرار کردن و جز عاجز چون تیز زبان انا افصح العرب
والعجم زبانی بیچاره که در زبان لا احصی ثناء علیک در داد از جنس انسی که مکان انا تواند
بود که ثنای حضرت او تواند گفت پس عنان مرکب بیاز ابنا بر راه مخدوم جهان جهانیان
و مقتدای زمرهٔ کاملان رسل و پیشوای فرقهٔ دیان سبل محمد رسول الله صلعم باید گردانیدن
و تحیات زاکیات بروح مطهر و غالب معطر او قطب آسمان رسالت و آن فلک اختر جلالت
سلطنت جهان پیغمبری و آن شهریار اقالیم محمد الرسول الله نثار باروح اولاد عظام
او و صحابه الکرام و نحیف ترین شکستگان حضرت
صمدیت محمد بن احمد بن سعد البخاری بلغ الله مقاصد السالکین و اوصله مقامات
العارفین یا رب العالمین آمین در اوان شباب که هنگام غرور ایام سرور بود و غالبات

هوای نفس

هوای نفس و وسواس شیطانی بود کرناگاه ستروان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء در عین طلب حق
در ضمیر این ضعیف پدید آمد و مقاضی ان الله یحب معالی الامور عزم براد را که صحبت
مع الله مستحکم گرداند و ملهم غیب بر صحیفهٔ خاطر این ضعیف بقلم رشد این نقش میکشید
که بنای کرامت این دولت و تمهید بنیان یکی محققی بی اقتدای المحذوری مدقق دور نخواهد بود
بر قضیهٔ صادقهٔ من طلب شیئا جد و جد بروشنایی یهدی الله بنوره من یشاء و سر ارادت
بر قدم والد خود نهاد که خلیفهٔ حقیقی از این خاندان بود از خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق
غجدوانی رحمة الله علیه و خواجگان دیگر ایشان نیز بود و با معتکفان آستانهٔ ارادت و با ملازمان
جناب بود آن دودمان حقایق روی براه حق آوردم مدت مدید باجازت ایشان مجاهدت
در یافت میکشیدم و از راه روش ایشان که طریق صراط المستقیم است و از امیر المؤمنین ابوبکر
صدیق رضی الله عنه بایشان رسیده و قدم در متابعت ایشان ثابت و در کشیدن سید اتمم در جادهٔ
دوش آن مردان باجازت سلوک راه میکردم که ناگاه خادمان حضرت خداوند تعالی ندا در داد
خطاب مستطاب رسانده که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة این
مبارز میدان مجاهده و این مهاجر اوطان مشاهده و این اهدم نیم و حال ارای
محرم حریم جلال و این سالک راه قدوة السالکین لا الیه شیخ سعد الملة والدین
جواب سمعنا و اطعنا گفتیم و بحکم من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت یوما حقیقه مخصوص

کشنده و این ضعیف حزین را این مسکین غمگین بتشریف اجازت خود مشرف گردانیده اند و آن خلعت
اجازت از ایشان است آن نفس کشنده مجاهده دل زنده مشاهده کننده و ازان نخبه اهل
قدس و ازان سوخته بمقام انس خواجه سلیمان رحمة الله علیه رسیده بود بر این ضعیف بمائده
بوشانیدن و آن تشنه خبازی طریقت و آن خواهی دریای حقیقت شیخ بوالملک
نظری ازان داشته ~~بحد به~~ نظرها که کیمیای سعادت است درحقایق این ضعیف
ازان داشته بحد به خواجه سلیمان سبق ذکر دل اجازت ازان چشمه روضه رضا و این
نقطه کعبه رجا خواجه اولیا رسیده بود و آن ولی قبه بوخت و آن صفا برده نخست
خواجه اولیا را سبق ذکره و ازات ازان یافته عتبه عبودیت و آن جگر سوخته اجر به روحانیت
خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله روحه رسیده بود و آن برگزیده پادشاه
و آن برکشیده اله خواجه عبدالخالق غجدوانی سبق ذکره دل ازان آفتاب بهاء الدین هم
اسم نقشبندان و ازان مخصوص باختصاص عبودیت خواجه فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة
من عندنا و این تشریف یافت علمنا من لدنا علما خواجه خضر علیه السلام رسیده بود اما خلعت
کبری و دولت عظما و سعادت با انتهای ارادت بران شمع عالم که بدان صبح صادق خواجه
بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله روحه و آن پیشوای ارباب ولایت مفخر اصحاب هدایة
و آن رکن بیان شیخ یوسف همدانی قدس الله سره بوده است و فواید این راه ازیشان یافته اند و این
خواجه اسرار طریقت و آن ناظر انوار حقیقت شیخ یوسف همدانی را قدس الله روحه

رجا

سبق ذکره

سبق ذکره و اجازت ازان سالک مجذوب و فانی سالک مشهود شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه سبق ذکره
اجازت ازان سید اولیا و عمدة الاتقیا و ازان شیخ جهان و مقتدای عارفان سلطان العارفین
ابویزید بسطامی قدس الله روحه العزیز رسیده بود و آن پروانه شمع جلال و آن آشفته صبح وصال
سلطان بایزید بسطامی سبق ذکره و دل اجازت ازان ولی قبه ولایت و ازان صفا کعبه هدایة
و ازان سلطان برگزیده کان این راه و ازان برکشیده کان بارگاه امام جعفر صادق رضی الله عنه رسیده
و آن بحر وفا و آن کان صفا امام جعفر صادق رضی الله عنه را سبق ذکر دل و قدم معرفت و صدق ازان
امیرالمومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه رسیده و خرقه از امیرالمومنین علی رضی الله عنه رسیده بود رضوان
الله علیهم اجمعین قدس الله ارواحهم و طیب اشباحهم و بحکم آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده
که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم جمیع این صاحب دولتان کل این مجتهدان بر طریق
مستقیم سلوک کرده اند و هیچ بدعت مخالفت دراین روش روا نداشته اند که اتباع سنت
انبیا را بتمام روی نموده است آن مردان پروردگار آن زاهدان روزگار در نفس آخر آن مردان
صاحب سعادت را که سبب متابعت این پاکان با علی مقامات درجات رسیده اند این راه را
آن برگزیدگان آن صاحب دولتان بر سجاده خود نشانده اند و بدعوت خلق اجازت
میکرده اند چنانچه خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله روحه تا آخر
عمر کسی را از مریدان خود بتشریف اجازت خود مشرف کرده اند اول آنکه بر مقام صدق

بر بیعت الذی بالصدق وصدق بمعوث بصفت رجال رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه اول خواجه
احمد صدیق رحمة الله علیه دوم عارف ربانی آن سالک حقانی موصوف بصفت من عرف نفسه
فقد عرف ربه خواجه عارف ریوگری قدس الله روحه سیم آن دانای اسرار شریعت وآن راه نمای
حقیقت آن پوشیده قبه ولایت اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری خواجه اولیاء
کبیر قدس الله ارواحهم اما بعد ازان که خواجه بزرگ سید الاولیا خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله روحه بمشاهدت بوصال حق رسیده اند خواجه احمد صدیق مقدم یاران بوده اند و بسال
کلان تر بوده اند و در درویشی هم پیش مقدم همه بوده اند بسجاده خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
غجدوانی رحمة الله علیه ایشان نشسته اند بدعوت خلق مشغول بوده اند و تا ایشان در حیات
بوده اند خواجه احمد صدیق و خواجه اولیاء در طریق سلوک میکردند و در موافقت خواجه
احمد صدیق قدس الله ارواحهم میکشیدند تا انکه اجازت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه
یافته بودند ادب پیش قدم را نگاه میداشتند تا انگاه که خواجه احمد صدیق رحمة الله علیه برحمت
حق رفته اند انگاه خواجه اولیاء در شهر بخاری رفت باجازت خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه بدعوت
مشغول شدند و خواجه عارف هم باجازت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله بدعوت خلق مشغول شده اند
بعد این دو مرد بالغ که خلیفه خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق بودند رحمة الله علیهم اجمعین خلفانرا
براه راست وصراط المستقیم میخواندند که تا که فرمان وثبات قدم میفرمودند و امتثال

امر شیخ

رحمة الله علیه

امر شیخ که از واجبات است بر خود لازم میدیدند که تا که خواجه کل نفس ذائقة الموت رسید و خواجه عارف
در ریوگر مسبود از دنیا رحلت کردند و خواجه محمود انجیر فغنوی را بر خلیفه خود ماندند بدعوت
خلق اجازت دادند و بعد از خواجه عارف رحمة الله خواجه محمود ذکر بلند آغاز کردن طریق ایشان
این طریق نبوده است خواجه عارف که شیخ خواجه محمود است ذکر زبان گفتن و خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق
رحمه الله که پیش اصحاب بدین صفت ذکر گفتند این ذکر زبان در پیش ده خواجه محمود انجیر
فغنوی رحمة الله علیه پیدا کرده است و خواجه اولیا رحمة الله علیه در شهر بخاری شنیده اند که خواجه محمود انجیر فغنوی ذکر
بلند میگوید تا یاران بزرگ نزدیک خواجه محمود آمدند میگفتند که در پیش خواجه بزرگ و خواجه
عبد الخالق غجدوانی این طریقه نیست تو از کجا میگوئی خواجه محمود گفته اند که مرا پیر در نفس آخر
اجازت کرده در لفظ اجازت چنین فرموده اند که ای فرزند اجازت کردم بدعوت خلق خلفانرا
بخداوند عز وجل دعوت کن و ذکر را از زبان گوئی انگاه خواجه محمود قدس الله روحه فرموده اند که اراده
من خواجه عارف رحمة الله علیه مرد محقق بوده است نزدیک محققان گفت زبان زبان شیخ را
براه زبان اشارت کرده است ازین طریق باز گرد و خواجه محمود باز نگشت و بر همان طریق سلوک
کردن چون خواجه محمود ازین عالم رفتن خواجه شیخ علی رامتنی را و امیر حسین الکبیر و آن
جماعت بدین طریق خواجه محمود رفتند اما خواجه اولیاء بر همین طریق خواجه بزرگ
خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه رفتند و سلوک کردن چنانکه از ابابکر صدیق
رضی الله عنه

برسیعت الذی با الصدق وصدق به معوث بصفت رجال رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه اول خواجه
احمد صدیق رحمة الله علیه دویم عارف ربانی آن سالک حقانی موصوف بصفت من عرف نفسه
فقد عرف ربه خواجه عارف ریوگری قدس الله روحه سیم آن دانای اسرار شریعت و آن راهنمای
حقیقت آن پوشیدهٔ قبهٔ ولایت اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری خواجهٔ اولیاء
کبیر قدس الله اسرارهم اما بعد از آن که خواجهٔ بزرگ سید الاولیا خواجه عبد الخالق غجدوانی
قدس الله روحه بمشاهده بوصال حق رسیده اند خواجه احمد صدیق مقدم یاران بوده اند و بسال
کلان تر بوده اند و در روش هم پیش مقدم همه بوده اند بسجادهٔ خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق
غجدوانی رحمة الله علیه ایشان نشستند بدعوت خلق مشغول بوده اند و تا ایشان در حیات
بوده اند خواجه احمد صدیق و خواجهٔ اولیا در طریق سلوک میکردند و در موافقت خواجه
احمد صدیق قدس الله اسرارهم میکشیدند تا آنکه اجازت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه
یافته بودند ادب پیش قدم را نگاه میداشتند تا آنگاه که خواجه احمد صدیق رحمة الله علیه برحمت
حق رفته اند آنگاه خواجهٔ اولیاء در شهر بخاری رفت باجازت خواجه عبد الخالق رحمة الله علیه بدعوت
مشغول شدند و خواجه عارف هم باجازت خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله بدعوت خلق مشغول شدند مدتی
مدید این دو مرد بالغ که خلیفه خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق بودند رحمة الله علیهم اجمعین خلق را
براه راست و صراط المستقیم میخواندند که تا کار فرمان و ثبات قدم میفرمودند و امتثال

امر شیخ

رحمة الله

امر شیخ که از واجبات است بر خود لازم میدیدند که تا کار فرمان کل نفس ذائقة الموت رسید و خواجه عارف
در ریوگر میبود از دنیا رحلت کردند و خواجه محمود انجیر فغنوی را بر خلیفهٔ خود ماندند بدعوت
خلق اجازت دادند و بعد از خواجه عارف رحمة الله علیه و خواجه محمود ذکر بلند آغاز کردن طریق ایشان
این طریق بوده است خواجه عارف که شیخ خواجه محمود است ذکر زبان گفتن و خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق
رحمه الله که پیش اصحاب بدین صفت ذکر گفتند این ذکر زبان در پیش خواجه محمود انجیر
فغنوی رحمة الله علیه پیدا کرده است و خواجهٔ اولیا رحمة الله علیه در شهر بخاری شنیدند که خواجه محمود انجیر فغنوی ذکر
بلند میگویند تا یاران بزرگ نزدیک خواجه محمود آمدند میگفتند که در پیش خواجهٔ بزرگ و خواجه
عبد الخالق غجدوانی این طریقت نبوده است تو از کجا میگوئی خواجه محمود گفته اند که مرا پیر در نفس آخر
اجازت کرده و در لفظ اجازت چنین فرموده اند که ای فرزند اجازت کردم بدعوت خلق خلق را
بخداوند عز و جل دعوت کن و ذکر را از زبان گوی آنگاه خواجه محمود قدس الله روحه فرمودند که از
سن خواجه عارف رحمة الله علیه مرد محقق بوده است نزدیک محققان گفت زبان زبان شیخ است تا
بر آن زبان اشارت کرده است ازین طریق باز گردد خواجه محمود باز نگشت و برهمان طریق سلوک
کردن چون خواجه محمود ازین عالم رفتن خواجه شیخ علی رامتنی را و امیر حسین کلکبیر و آن
جماعت بدین طریق خواجه محمود رفتند اما خواجه اولیاء بر همین طریق خواجهٔ بزرگ
خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه رفتند و سلوک کردن چنانکه از ابابکر صدیق رضی الله عنهم

باایشان رسیده بود تا آنکه بحکم کل شیء هالک الا وجهه چون عمر خواجه اولیا باخر رسید
برآداب رسول الله خیر الطرق اربعه از مشایخ چهار یار منتهی مانند اول آن دهقان مزرعهٔ
آخرت که الدنیا مزرعة الآخرة خواجهٔ دهقان قلتی دویم آن مکتون بغرایب و عجایب حقایق
و غرایب دقایق خواجه غریب سیم آن سالک مجاهده و ناسک مشاهده تشریف یافته یوم لا ینفع
مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم خواجه سوکماری بخاری چهارم قوة ارباب
تحقیق و عروهٔ اصحاب الصدیق بعوث حضرت اذکر الله ذکرا کثیرا خواجه سلیمان قدس الله
ارواحهم باز بر همان سنت پیران مقدم چون خواجهٔ اولیا رحمة الله علیه ازین عالم درگذشتن
خواجهٔ دهقان قلتی هم بالهام بروش مقدم بودن سجادهٔ خواجهٔ اولیا ایشان نشستند
و بدعوة خلق مشغول شدند خواجهٔ سوکماری و خواجه غریب و خواجه سلیمان قدس الله ارواحهم
در طریق سلوک میکردند و بر موافقت خواجه دهقان کشیدند بانکه اجازت خواجهٔ
اولیا یافته بودند تا آنکه که خواجه دهقان روی بسفر آخرت آوردن بعد از آن خواجه
سوکماری بهمان اجازت خواجه اولیا بدعوة مشغول گشتند خواجهٔ غریب خواجه سلیمان همچنان
بادب در موافقت خواجه سوکماری میبردند تا آنجا که خواجه سوکماری روی ازین عالم گردانیدن
از بعد ایشان خواجه غریب باجازت خواجهٔ اولیا دعوة آشکارا کردن و خواجه سلیمان در موافقت
ایشان میبودن چون وفات خواجهٔ غریب نزدیک رسید با یار خود وصیت کردن

که برادر

برادری من خواجه سلیمان خلیفهٔ خواجهٔ اولیاست قدم در متابعت ایشان دارید و مقدم ایشان را
دانید که از یاران خلیفهٔ آخرین خواجه اولیا ایشانند پس هر گرامی که با جازت خواجه
که از فواید روش خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله با نصیب باند متابعت
خواجه سلیمان کند و چون خواجه غریب از بقا رحلت کردن خواجه سلیمان با جازت خواجه بدعوة
خلق مشغول شدند تا مدة مدید خلایق در صحبت ایشان کسب سعادت کردن از متابعت
ایشان بدرجات و مقامات عالی رسیدند تا چنان میشدن که تا مرتبهٔ خواجه سلیمان ببرکت متابعت
ایشان هر یکی مقتدای عالمی بودن گشته حیات خواجه سلیمان مگر داب اجل نزدیک رسید
از جمیع مریدان خود دو کس را در مقام دعوة بحکم انکه انه منظوران بنور الله در این دو کس صحبت
دولت منظر عنایت بخشش ولایت نظر کردن و بدان تشریف اجازت خواجه سلیمان را
از خواجه اولیا رسیده بود آن دو یار تمام را تشریف مشرف گردانیدن و ایشان از البری
سجادهٔ خود گذاشتن و چشم ازین عالم بر داشتن بوصال حقیقی پرداختند و بر سنت
مشایخ خود این دو مرد را از مریدان خود بدعوة خلق اجازت کردند یکی مقتبس آن
انوار و ملتمس آن اسرار خواجه پارسا امام معلوم بوده باشد که خواجه سلیمان بکر عزیز خواجه محمد
پارسا میبود از معتقدان است واضح باشد که جمعی را پیشوای گردان گروه را
براه راست باز آوردن و سنت خواجگان را نگاه داشتن و تا در حیات بودن هیچ

دقیقه از روش خواجه فرو نگذاشتن و چون حیات روی بعالم آخرت آوردند فرزندان ایشان
ایشان را کنار ده داشتن توفیق بر مزید باد اما خلیفهٔ دوم خواجه سلیمان که علم خاندان خواجه
بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله علیه بتربیت ایشان رسید و باجازت خواجه سلیمان بر سجاده
ایشان نشستند و بدعوت خلق مشغول شدند آن کشادن اسرار حقیقت علم لدنی و آن حرف
بازار محبت و آن تشریف یافته است منع و آن ارادت بعضایل و شمایل و عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و آن مشرف بشرف الذین
یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم این خلوة صدق این اسلاف و این خلیفه بحق
آن ازان آن سالک طریق صفا این سالک وفا السابقین علی الصابرین علی النعم و الغالبین
علی المجاهدین فی الله شیخ الشیوخ قدوة السالکین رئیس المتهجدین شیخ سعد الملة والدین
قدس الله روحه و طیب الله ثراه و جعل الله الجنة مثواه چنانکه اختتام خلافت بر
امیر المومنین علی بود رضی الله عنه اختتام این خلافت خانوادهٔ خواجهٔ بزرگ و خواجه ۲ خلافت
عبدالخالق غجدوانی قدس الله روحه برقبهٔ ولایت و صفا بران کعبهٔ هدایت دبران بحر وفا درین
کان شیخ المشایخ شیخ سعد الملة والدین چنانکه بعد از رسول الله صلعم خلفاء اربعه بانی
بودن و خلق را راه سنت و متابعت سنت رسول صلعم میخواندند بر همان معنی خواجهٔ بزرگ و خواجه
عبدالخالق غجدوانی این عزیز برین ترتیب نصیب فرموده اند و هر سبق معرفت
هر طبق که از نور محبت از خواجه خضر علیه السلام و شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه
بخواجهٔ بزرگ و خواجه عبدالخالق غجدوانی رسیده بود ازان اسرار ازان انوار حصه

این مردان

این مردان و کلای این بختیار از نصیب تمام رسانیدند و بعد دعوت آن برگزیدهٔ عالم جل جلاله
خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی سوم مریدان آن شیخ و این خادمان آن مخدوم مدرجه ارشد رسیده
بودن که حق تعالی در قرآن باحوال آن طائفه میفرماید رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن
ذکر الله و این مردان پوشیده و این فردان کوشیده و هر یک پهلوانان دین بوده چنانکه رسول الله صلعم
فرموده کما قال الله تعالی من رد الی آبقا سمیته فی الملکوت جهیدا یعنی هر که گریخته را
بحضرت حق تعالی آورد باصلاح آورد لبب دی بتوبه باز کرد آن مرد را در میان
فرشتگان سپه سالار خوانند پس این جماعت آن پهلوانان خوانند که تعلیم سبحانه بحکم تتجافی
جنوبهم عن المضاجع از برای رضای خدای تعالی رمیده گشتن و برآمید وصال از بیم فراق
خداوند تعالی و میخوانند که یدعون ربهم خوفا و طمعا و سجود را با جو دیاری کردن که مما رزقناهم
ینفقون و این روش بر جادهٔ شرع ثابت است و خلاف کتاب و سنت را درین راه یاد
نداده اند و کوشش این مردان بالغ درین تزکیهٔ ظاهر و تصفیهٔ باطن بوده است و روش ایشان
با میزان شرع طاهر است و شریعت و طریقت و حقیقت در سلوک این طریق جوان مردان
واصل است و خلیفهٔ آخرین پاک مردان آن سلطان طریقت و سر حقیقت نشیمن
سعد الملة والدین است و بعد او روح این برگزیده کمال خدا و از عزو علی خلافت
خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی و درین خانواده باشیخ حقیقی شیخ سعد الملة
والدین تا قیام قیامت داد و دایر بیا بلغ رادهم منا و ممکن تحیتا و سلاما بارواح

این بر گزیدگان که بحضرت توانند که ما را و جملهٔ مسلمانان را از آبروی ایشان از ایشان جدا مگردان
یا اله العالمین یا انت خیر الناصرین باب اول در بیان توبه و شرایط آن بدانکه ابتدای
راه توبه است و معنی توبه باز گشتن بود یعنی از هر قولی و فعلی که خلاف رضای خداوند است از آن
همه باز گردد و باز گشتنی که آن را انقطاع نبود چنانکه خداوند تعالی تقدس میفرماید که
یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبةً نصوحا یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بخداوند
باز گردید از بیفرمانی او و در ثبات توبه نفسهای خود را ناصح باشید و چون نفسهای شما
خواهد که بفساد میل کند از عذاب خدای تعالی اندیشه کنید از آن آتش که افروزینهٔ وی
سنگهاست و آدمیان است چنانکه حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بوحدانیت او اقرار کردید و گردن
این را گردن نهید و نفسهای خود را نگاه دارید از آن آتش که صفت وی اینست که
وقودها الناس والحجارة و افروزینهٔ او آتش آدمی است و سنگها و پس شیخ قدس الله
روحه میفرمودند که ای یاران من با خود اندیشه کنید انگشت شعار این شرح دارند که
ساعت تحمل آن نتوانند کردن پس دوزخ را که چندین هزار سال است که میتفسانند چگونه
تحمل توانند کردن چون دانند که قوة آن آتش ندارند بر حال خود ببخشایند ترک
کنند کارهای ناپسندیده را و تدارک کارهای خود کنند که رسول الله علیه السلام فرموده است که
التائب من الذنب کمن لا ذنب له یعنی هر که توبه کند بصدق و اخلاص از اقوال

افعال ناپسندیده

و افعال ناپسندیده باز گردد خداوند تعالی و تقدس وی را بیامرزد و گناهان وی را در گذارد
و کرام الکاتبین را فرماید که اعمال وی را که کشیده سیئات او را محو کنند و بجای سیئات
حسنات ثبت کنند چنانکه خداوند تعالی در کتاب قدیم خود میفرماید الا من تاب و آمن
و عمل صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنة یعنی هر که بصدق توبه کند اعمال
صالح کند سیئات او مغفور بود و حسنات او مقبول باشد و رسول الله فرموده است که الندم توبة
رسول الله چنین فرموده است که پشیمانی در دل بندهٔ مؤمن پدید آید و آن پشیمانی از خوف حق بود
خدای تعالی بر آن رحمت فرماید مسئله پرسیدن که علامت رسیدن توبة النصوح چیست شیخ
قدس الله روحه فرمودند که توبة النصوح را سه علامت بود اول آنکه در حال از هر چیزی که
خلاف رضای خداوند باشد در حال خود را از همه باز دارد التوبة قطع فی الحال دوم
آنکه پشیمانی بود بر آن گذشتها که بغفلت و بیفرمانی گذرانده است از اوقات عزیز ضایع
کرده است پشیمان بودن بر آن احوال گذشته که علی الدوام علی ما مضی سیم آنست که عزم
قصد آن دارد که تا جان در تن او باشد پس بر آن افعال ناپسندیده که از وی در وجود
آمده است نرسد که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبةً نصوحا یعنی ای مؤمنان باز گردید
بخدای عز و جل از معاصی و توبه کنید توبهٔ نصوح بقول ابن عباس رض توبه پشیمان باشد بدل و استغفار
بزبان و اقلاع نیز از آن و در دل داشتن که هرگز باز آن گناه نرود بقول عمر و ابی بن کعب

و معاذ بن جبل رحمه الله توبهٔ نصوح آنست که اعتقاد کند که هرگز بآن گناه باز نگردد
چنانکه شیر بپستان باز نیاید بقول حسن بصری رح توبهٔ النصوح آن باشد که مظالم باز
دهد و خصم را خشنود کند و بر طاعت ثبات کند و بقول کلبی استغفار باشد بزبان
و پشیمانی بدل و بقول سعید بن جبیر رح توبهٔ نصوح توبهٔ رفته باشد و توبه پذیرفته نشود
تا سه چیز نباشد ترس نا پذیرفتن و امید پذیرفتن و پیوسته طاعت کردن بقول فضل بن عیاض
توبهٔ النصوح آن باشد که پیوسته گناه پیش دل دارد و عذر میخواهد و بقول ذو النون مصری
توبهٔ النصوح کم گفتن و کم خفتن و کم خوردن و طاعت بسیار کردن باشد و بقول دیگران آن باشد
که خود را و دیگران را از ان نصیحت کند و بتوبه خواند و هر کرا توبه درست باشد دیگران را بهمان خواند
و بقول ابوبکر وراق ترمذی توبهٔ نصوح آن باشد که جهان بروی تنگ گردانند که ویرا
پناه نیست جز بخدا تعالی لقوله تعالی و علی الثلاثة الذین خلفوا الآیة بقول رابعة العدویه
توبهٔ النصوح آن باشد که از وی توبه نباید که ازین توبهها ما توبه میباید کرد بقول جنید توبه
آن باشد که همه گناهان را فراموش کند که تائب دوست خدا است که ان الله یحب
التوابین و هر که دوست خدای باشد همه را فراموش جز خدای را عز و جل و فتح موصل
گفت که علامت توبهٔ نصوح سه چیز است مخالفت هوا و استغفار و بکاء و روزه داشتن
در کربا و فی التفسیر التوبة التی لا عود بعدها الی المعصیة وقیل توبة نصوح ای مستعقد
لا یلحقها نقض من النعامة و هو الخیاط وقیل هی توبة مع الاستغفار والبکاء

والاعتذار

والاعتذار خلوة الاسحار حتی استحقوا المغفرة والجنان مع الانهار والخلاص من دار الهوان
والکفر هذه من التفسیر الینابیع والعزم ان لا یعود الیه شرط بگوی تو فروشد که تا
جای برنیاید شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون بنده مؤمن از گناهان توبه کند شرط
آنست که هرگز بآن گناه پیش نرود چنانکه شیر از پستان بیرون می آید باز پس امکان باز گشتن
ندارد که آن شیر باز گردد بآن پستان تائب باید که برین شرط توبه کند که هرگز بآن
افعال نرود و در باقی عمر چون بنده برین شرائط آراسته بود خداوند تعالی و تقدس فردای
قیامت مر آن بنده را از جنایات عقاب نفرماید شیخ قدس الله روحه فرمودند که
زندگانی مر فرزند آدم را سرمایه است که برین سرمایه خیرات و سعادات کسب میباید کرد
و درین سرمایه مثوبات و درجات حاصل میباید کردن و بران زمان که گریز
هر کس از ان است گریزی از وی ممکن نیست نصیب خود را فراموش مکن
و از خیرات و طاعات خود را محروم مکن که عمر سرمایه آنست اندک و بدین سرمایه
اندک سود بسیار بدست می باید آوردن و این زمان که حیات یافته غنیمت باید
دانست که هیچکس نمیداند که ساعت دیگر حال او چه خواهد بود زنده خواهد بودن
یا مرده یا در مسند نشسته یا در لحد خفته بود بامداد مؤذن الصلوة خیر من النوم

بگوش تو خواهد رسانید یا در پیش تابوت تو نماز جنازه خواهد گفت در ایام عید نیز مبارک
باد تو خواهد بود یا هنگام تعزیت تو باشد مر آن ترا اطال البقا خواهد گفتن یا امام محله
بر سری خاک تو تلقین دهد که خواهد خواند بیت اصحاب طریقت اند باشد یکسان
وحدت ذکر حکم وضو شرط سلوک سالکان نفی خواطرات قلب همت
تعلیل رضا بیت باشد عارفان اندر جهان

هوش در دم نظر در قدم سفر در وطن خلوة در انجمن هوش در دم آنست که هر نفس که بیرون
آید از سر حضور و آگاهی باشد و غفلت بآن راه نیابد و نفس را نگذارد که تا ضایع شود
و دیگر خروج و دخول نفس است و حفظ نمایی سعی است یعنی چنان سعی نماید که
بغفلت نفس فرو نرود و بر نیاید نظر در قدم آنست که سالک در رفتن و آمدن
در شهر و صحرا و هیچ جا نظری آن بر پشت پای آن باشد تا نظری آن پراکنده
نشود و بجایی تا جا نیفتد که منتهی شود که فی الحال قدم بر آن نهد سفر در وطن
آنست که سالک در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات بشری بصفات حمیده
سفر کند یعنی هر که را در قفای خود حاضر داند و خلوت در انجمن آنست که
بظاهر بخلق به باطن بحق دائمی این مردان سابق رسته چنانکه خواجه اولیا
قدس الله روحه میفرماید خلوة در انجمن آنست که از اشتغال فارغ باشند یعنی

مثلا که در بازار

مثلا که در بازار در آید هیچ آواز نشنود غیر ذکر و استیلاء ذکر بر حقیقت دل کم گفتن
و کم خفتن و کم خوردن بس کسی را که ترسی از حق باشد و نداند که حال او چه خواهد بود
و داند که این چنین احوال با هیبت در پیش بود و نداند که چه وقت خواهد بود
ایمن و فارغ زیستن و بر توبه تقصیر نمودن از غایت غفلت و تیره گی باطن بود
پس این صدیقان که از حقیقت کلام با خبر بودن و این اسرار بر ایشان روشن شد
زبان مقال در کشیدن و دل را اعمال صالح کوشیدن کم گفتن و کم خفتن اهم شب در
عبادت بسر بردن و معبود را پرستیدن و چون وقت سحر گاه میشد باستغفار مشغول
میشدن و نعت و صفت ایشان اینست کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون و بالاسحار
هم یستغفرون شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این عزیزان بعد از ادای وظایف
عبادات استغفار میکردند و طاعات ایشان با خلاص آراسته بوده است و دیده التقصیرات
و بر وجود آن صاحب دولتان غالب میبوده است چنانکه خواجه بزرگ خواجه
عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحه شبی از شب تا وقت سحر در نماز بوده اند چون
وقت صبح صادق از گریبان المشرق شد خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحه
روی بر خاک نهادند و این مناجات را کرده اند شبی از شبها سعی میکردم

که تا دو رکعت نماز بگذارم که لایق حضرت تو باشد نتوانستم بکرم بی‌نهایت خود این بیچاره را
از من مقبول گردان شیخ قدس سره روحه میفرمودند که آن چنان مردانکه با جمیع عبادات که
محض اخلاص بودی استغفار میکردند بر یاکه طاعات با تقصیر دارم از زمانه و ما بنفسی استغفار کردن
لازم بود مسئله پرسیدن که حق توبه چیست شیخ قدس سره روحه میفرمودند که حق توبه چیست
شیخ قدس سره روحه میفرمودند که حق توبه آنست که بعد از توبه بر توبه ثبات نمای از برای
آنکه اگر بعد از توبه باز بدان گناه رود آن توبه حقیقی نبود صاحب شریعت علیه السلام میفرماید
که قال النبی صلعم لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار یعنی گناه کلان خرد گردد آن گناه
اسرار کند آن گناه خورد نماند اگر گناه بزرگ را با استغفار مشغول کند این گناه با استغفار
باقی نماند پس توبه آن بود که دایم باستغفار گناه را از خود دور کند که شیخ قدس الله
روحه میفرمودند که اگر مرد مزارع بکوشش مزرعهٔ خود فریفته شود و آنچه در از طاعات
حاصل شود بر همان سری مزرعه خرج کند و اندیشهٔ زمستان بر خاطرش نگذارد از
سری مزرعه چیزی بخانه نفرستد زمستان ضایع ماند چنانکه رسول صلعم فرموده است الدنیا مزرعة
الآخرة یعنی الدنیا کشت زاری آخرت است آدمیانکه در دنیا اند زارعانند و این
داین زراعات است گاوان سفید و سیاه و تخم و زمین را و در همه جا که بکاری تخم
عمر است و زمین عالم و گاوان شب و روز هر چه بکاری بدروی و خانهٔ حقیقی خانه

کورست

گورست پس اگر مزارع که آدمی است بکوشش مزرعه کند که این دنیاست مشغول شود جمیع
اوقات خود را ضایع کند و به پیغمبرانی روز کار خود را صرف کند و چیزی از خیرات و طاعات
خانهٔ گور نفرستد و از آن روزی که نفس را بخانهٔ گور میباید رفت و اندیشه نکند که در آن
زمان حسرت آدم پیدا شود و بخانهٔ گور باید رفتن بیا برکرد و ضایع ماندن بکام دل
گرچه زمانی خوشتر است عاقبت اندیشه از آن خوشتر است پس مرد عاقل باید که عاقبت
اندیشه بود و آخر کار خود را که مال وی است اعضا و جوارح ضایع نکند و بر کار است که در آن
حال که علم الیقین عین الیقین شود و پشیمان در گور سود ندارد و تدارک احوال گذشته
نتوان کردن پس این زمان که میتوانند بتوبه و استغفار کار خود را اصلاح آرد تدارک
احوال گذشته نتوانی کردن پس این زمانکه میتوانند بتوبه و استغفار کار خود را
اصلاح آرید تا در آن ساعت که وقت رفتن آید اشارت لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا
بالجنة بگوش تو رسانند شیخ قدس سره روحه میفرمودند که در آن نفس آخر که لا
تخافوا کسی راکه شنوانند که در حیات از خالق ترسیده بود پس امروز از عذاب او ترسید
و از پیغمبرانی او توبه کند تا بدم آخرت تشریف ولا تخافوا ولا تحزنوا مشرف شوی مسئله
پرسیدن که نفسی توبه چیست و اصل توبه چیست و فرع توبه چیست و مستحب توبه
چیست شیخ قدس سره روحه فرمودند که نفسی توبه پشیمانست از گناه چنانکه رسول صلعم

فرموده است الندم توبة یعنی پشیمانی از گناه توبه است و اصل توبه نور معرفت است و آنچه که بسبب
غبار گناه و پیغمبر مانده آن نور در حجاب است چون باتش پشیمانی گناهان او سوزد و ناچیز شود
آنگاه که نور معرفت که اصل توبه است از حجاب بیرون آید بنده مؤمن بدان نور بیند
که گناهان زهر قاتل است و این زهر بسیار خورده است و بهلاک نزدیک شده تا تیغ و تحسر مدی
در باطن او پدید آید بران روزگارها که گذشته که بغفلت گذرانده است و بدان نور که آن
ظلمت گناه صافی شده شود و روشنائی آن نور باطن او را منور گرداند بعد از آن با آن
روشنائی آن نور برسند که بسبب محبت دنیا بخداوند عاصی شدم و بسبب نفس مخالفت
فرمان کردم آنگاه روشنی دنیا از باطن او بیرون رود و مخالفت نفس پیش گیرد
و مجاهده و ریاضت حلاوت آن افعال ناپسندیده را باید که چنان از نفس
بیرون برد که اثری از آن حلاوت در نفس وی باقی نماند که رسول الله صلعم فرموده
المستغفر باللسان والمصر بالذنوب کالمستهزئ بالرب یعنی هر که بزبان
توبه کند بدل بر همان گناه بود از روی وبال چنان بود که خداوند تعالی را افسوس کرده باشد
پس چون بنده مؤمن که پشیمان شد و توبه کرد باید که آن حلاوت را که از نفس وی رسیده است
از خود رفع کند تا توبه وی حقیقی بود اما فرع توبه بدل کردن احوال است و نقل کردن
اعضا را از معصیت بطاعت و از خلاف فرمان بامتثال فرمان و مشغول شدن باداء

حقوق حق

حقوق خلق و از خلطاء بریدن یار بد مرد را مضر است چنانکه فردای قیامت بنده که بسبب
یار بد معاصی بسیار کرده بود و بی توبه از دنیا رفته بود و بعذاب خداوند عز و جل گرفتار
شده چون یار بد را گوید یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین گوید که کاشکی
میان من و تو در دنیا دو یار از مشرق تا مغرب دوری بودی که بد یاری بودی ترا
باید که بر توبه ثبات باید از یار بد بباید بریدن که چنین گفته اند که با بدان کم نشین
که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند آفتابی بدین بزرگی را ذره ابر ناپدید کند
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مستحب تر آنست که بنده مؤمن در جوانی توبه کند
هنگام فراغت آدمی در اوان شباب است رسول صلعم فرموده است که ما من شیء احب
الی الله تعالی من شاب تائب یعنی هیچ چیز نزد خداوند تعالی دوستر نیست از جوان توبه
کننده پس مستحب آن بود که در ایام جوانی توبه کند که خداوند عز و جل دوست میدارد جوان
توبه کننده را که ان الله یحب التوابین پس شیخ قدس الله روحه میفرمودند که ظلمت گناه
و غبار گناه و مخالفت فرمان خداوند تعالی خانه دل را که منزلگاه سلطان معرفت است
تیره و تاریک میگرداند هر گناه که از بنده در وجود می آید نقطه سیاهی بر صحیفه دل مینشیند
و نور بصیرت در حجاب میافتد و نقصانی می پذیرد و بارتکاب مناهی و بی پرهیزی
قوة ایمان کم میشود و طایر ایمان بر شکسته و بال شکسته شود و شیطان دشمن ظفر

باید بعد از آن در بند آن شود که تا مرغ ایمان را که در قفس دل ثابت است از وسوسهٔ خود از
دل بیرون برد پس ای بندهٔ مؤمن باید که غمی خود خوری و از دست دشمن که قصد آن
دارد که نقش اولئک کتب فی قلوبهم الایمان را از دل تو پاک گرداند خود را نگاه داری
و بر معاملت خود باز روی که عمر سرمایهٔ نفس است و از این سرمایه شب و روز در خواب و بیداری
در سفر و حضر خرج کرده میشود و هر نفس که میگذرد جوهری است که اگر ضایع شود در زیان عظیم
بود و اگر از این جوهر سود بدست نیاری فردا مفلس مانی و هر ساعت خزینه‌ایست که اگر این خزینه را
خالی مانی فردای قیامت انگشت ندامت بدندان حسرت گیری که یا حسرتا علی ما فرطت
فی جنب الله و اگر این خزانه را از معاصی و سیئات پر کنی در آن روزی که کشف حقایق
و اظهار سرایر خود بود آن سیئات را حیه و عقارب گردانند و الم این حیات و عقارب
بتن تو خواهد رسید که و ان اسأتم فلها و اگر این خزینه را از طاعات و خیرات پر کنی در آن
روزی که حقیقت وی گفته یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه صفت
منفعت آن عبادت دهم بتو باز گردد که ان احسنتم احسنتم لانفسکم پس هر که روزگار خود را
ضایع نکند و فرصت را غنیمت دارد این زمانه امان یافت اینست روزگار خود را ضایع
مکن بر وفق مراد تا عنقریب استغفار مشغول شو و هنگام مهلت را عزیز دار و بکسب
عبادت صرف کند دار بقا را غنیمت باشد در آن روز هیچ چیز و هیچ کس سود نمی دارد و در
عمل صالح بر کار باشد و از ناشایسته دور باشد اگر مقدار یک دانه از خیر و شر میوه رزی

فردای قیامت

فردای قیامت آن را خواهی دید فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره
مسئله رسیدن که توبهٔ حقیقی که هست شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که توبهٔ حقیقی بر سه درجت است
اول آنست که چون حیف نفس خود و فرمان او کرده است و پشیمان شده اکنون بعد از توبه از هیبت
و عظمت خداوند تعالی چشم گریان بود دوم آنست که چون از گرفتن خداوند تعالی اندیشیم
و دایم بدل ترسان بود سیم آنکه از عذاب او یاد کند دایم نیز با تن لرزان بود خلعت پس
آن توبه کننده را که چشم او گریان بود خلعت او لقای رحمت بود و آن دل ترسان خلعت او
از خداوند جای ثبات را یمان بود و آنکه بر تن لرزان بود خلعت او از خداوند رحمت و
غفران بود کار خود را اصلاح آوردن بتوبه کار مردان است بود و خداوند تعالی تقدس مرتبهٔ ایشان را
رسانند و عابدان تقدیم فرموده است التائبون العابدون الحامدون السائحون
الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف الآمرون بالمعروف والناهون
عن المنکر والحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین شرح جمیع عبادات توبه است و بعد
از جمیع این اوصاف عبادات اشارت است مر مؤمنان را که ایمان سرمایهٔ سعادت است
و سود عمل صالح است پس هر که بدین سرمایه سودی بدست نیارد در آن روزی محشر اگر
مفلس ماند و آنکسانی که امروز از برای ایشان فرمان خداوند عز و جل تقصیر میکنند و اوقات
عزیز را برای ایشان ضایع میکنند و از حرام و حلال کسب میکنند و در توبه و کسب خیرات

که منفعت آن بتوبه باز میگردد و تقصیر بسیار روا میدارید اینچنین کار از غایت غفلت
و تیرگی باطن بود و این طائفه که از اهل بیت شمایند دران روزی که درمانند دستگیری
نخواهند کرد و شیخ قدس الله روحه فرمودند که کار خود درست خود کنید و آن نفس آخر را
که هر آینه خواهد بود آماده باش که هیچ نفس نمیداند که چه وقت خواهد آمدن مستعد باش
و غفلت را جان و زاد راه را آماده کنید بتقوی و بهترین زادها تقوی است که فان
خیر الزاد التقوی بیدار شو که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام
حرکت نامعلوم پس آماده میباید بودن که اگر همین مردن بودی سهل بودی اما آن وقایع
که بعد از مرگست بیکبار نوشته است که قیامت عقبات حسابست و میعاد ثواب و عذابست و
انتصاف مظلوم از ظالم و روز کشف اسرارست و این انفاس را که امروز خرج میکنی همه را
بشمارست پس ای پسر کار باش کار آخرت بسازید تا دران روز در نمانید و با نفس گزیده که هیچ
بر شما نوشته است از طاعت و غیر تو آنرا نتوانند ادا کردن و آنچه بنام تو نوشته است از
دنیا بدیگری نخواهد دادن پس از برای طلب روزی اوقات خود را بیکار مدار و شکر نعمت
خداوند تعالی را بتمام از عهده بیرون آی که خداوند تعالی تقدس ترا دست آفریده تا قوت
گران داده است زبان آفرید مشرف گویای پدید آورد و قدم آفرید قوة روانی آفرید و چشم
آفرید لطیفه بینائی در وی تعبیه کرد گوش آفرید شنوائی نهاد استعمال این جوارح بطاعت
بسبب سعادت آید و در ارتکاب معصیت باین جوارح سبب شقاوت پس آدمی را کمال
معرفت آن بود که این اسباب را که سبب سعادت است البته شقاوت نسازد تا بتوبه

درمانند

درمانند شیخ قدس الله روحه فرمودند که اوقات ضایع شده را بتوبه تدارک سازید
و اوقات حاله را عزیز دارید و در محافظت اوقات کوشید که جمله فتوحات موقوف وقت است
الامور مرهونة باوقاتها و محققان این راه در رعایت اوقات مبالغت بسیار کردن از برای
آنکه خداوند تعالی و تقدس فرموده است اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیّا
یعنی آنها که اوقات نماز را ضایع کردن و نفس را پیروی کردن زود بود که انداخته شوند در دوزخ
و آن وادی در اعلی نام است و عقوبت آن وادی از همه عذابها سخت ترست بنا بران معنی
عزیزان وقت را غنیمت داشته اند و چنین گفته اند که الوقت سیف قاطع یعنی وقت مثل
شمشیر برنده است که هر ساعت را از حیات قطع کند که آن ساعت پیش هرگز نمیآید پس بساز
کار آخرت پیش پیش از فوت وقت کار عاقلان عاقبت اندیش بود شیخ قدس الله روحه فرموده اند
که دنیا اندکست چنانکه خداوند تعالی فرموده است قل متاع الدنیا قلیل و ازین اندک نیز اندکی
مانده است و بدین فرصت اندک کار ملک ابدی میباید ساخت پس مردانه قدم در راه نهد
که دنیا غرورست و مطلب اصلی آن عالم است پس هر که را همت او این جهان
بود و کار دنیا را بکار آخرت تقدیم کند آنچه از دنیا مقصود بود تمام
باو نرسد چون بان عالم رود از آمدن محروم ماند هر که را همت او آن جهان بود
و کار دین را بر کار آخرت تقدیم کند آنچه نصیب او بود از دنیا خداوند تعالی

با او رسانند چون مرغ روحش از میان ایشان بر وحشت بیرون برود درخت را
نیز تمامی حاصل آیدش چنانکه خداوند تعالی باو رساند چنانچه فرموده آیت کریمه
اراد حرث الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرد حرث الدنیا نؤتیه منها و
ما له فی الآخرة من نصیب چون حقیقت کار معلوم شد کار خود را بدست دیگران
منه و مگذار و از مال خود که کسب کرده البته چیزی پیش فرست و نصیب خود
فراموش مکن که خداوند تعالی و تقدس میفرماید و مما انفقوا رزقناه و من قبل احدکم
اتانه الموت فیقول لا اخرة الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین
وحق تعالی میفرماید که هیچکس از بنی آدم بد آنچه پیش فرستاده است زیان کرده است و در
تقصیر ادای حقوق کودی بدست نیاورده است پس آن روز آدمی را احتیاج زیاده
ازین روز خواهد بود از برای احتیاج آن روز چیزی فرست تا مزید درجات تو
خواهد بوده باشد و جهد کنید خود را سبک بار کنید که راحت دنیا و آخرت در کار سبکی است
که رسول علیه السلام فرموده است نجا المخففون وهلک المثقلون یعنی نجات یافتند سبک
باران و هلاک شدند گران باران شیخ قدس الله روحه فرموده اند که اگر شیر بقوه سگ قانع
شود میان سگ و شیر فرق نماند جز نام اگر با آشنا نیز همان معاملت کنند که با بیگانه کنند
میان آشنا و بیگانه فرق نماند جز نام این در بین خاکدان ظلمانی نام کرده از

مثل خداوند تعالی

مثل خداوند تعالی و تقدس ایمان را بدرخت تشبیه کرده است الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة
طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت فی الارض وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین
باذن ربها و اصل این درخت ایمان اعتقاد دل است و فرع این درخت خلق نیکو است
با خلق خدا و میوه این درخت عمل صالح است آن درخت را که برگ نیکو بود که از سایه
او منفعت بمسلمانان رسد یا میوه بود که فائده بهمه مسلمانان برسد باغبان اینچنین
درخت با فائده را او را از آفات نگاه دارد و تربیت از آن دریغ ندارد اما
درختی را که برگ نبود که کسی در سایه او بیاساید یا میوه نبود که منفعت بکسی
رسد باغبان آن درخت را از بیخ بر دارد و بتنور اندازد و بهمین تمثیل نیز در
وجود که درخت ایمان ثابت بود و مر این درخت را که برگ خلق نیکو بود که
مسلمانان را از سایه او آسایش بود و میوه عمل صالح دارد و باغبان قدرت او را
پرورش دهد از آفات و عقوبات در امان دارد و بر صراط السلامت بگذراند
و بنعیم بهشت برساند و اما اگر در وجود که درخت ایمان را از برگ نیکو نبود و خلق را
از خلق بد وی مضرت و میوه عمل صالح ندارد خوف آن بود که آن درخت خشک
شود پس باغبان این درخت خود را منفعت وی را از بیخ بر کند و بتنور دوزخ
فرستد نعوذ بالله من ذلک شیخ قدس الله روحه فرموده اند که آن کس را با تو صادق تر

در دنیا در جمیع خیرات بر دیگران سبقت نمودند در آخرت نیز بدرجات بقا باشند
زیرا که هر که درین عالم نفس خود را بریاضت رام کرد در ان میدان گوی سعادت
برباید پس آن زنده دلان که بدین درجه رسیده بودند دایم شیفته ذکر خداوند
تعالی باشند و اوقات خود را ضایع نگذارند و در هر کار که باشند با یاد خداوند تعالی باشند
اگرچه در خرید و فروخت مشغول بودند آن حال و آن مقال از ذکر خداوند تعالی مانع
نیاید چنانکه خداوند تعالی تقدس از حال بندگان خبر میدهد رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله این صدیقان آنچه از بارگاه داشته بوقت اند شیخ قدس الله
روحه فرموده اند که صوفی ابن الوقت است یعنی که صوفی پسر وقت است پس بدین قیاس
بر صوفیان لازم بود که مرید خود را که وقت است عزیز دارد و ادب او بجای آرد چنانکه
خداوند تعالی میفرماید که قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا میفرماید
که مرا پرستید و با پدر و مادر نیکوئی کنید پس نیکوئی کردن با وقت آن
بود که هیچ ساعت بی چیزی از تو در نگذرد و هیچ چیز مر سالک را بهتر از وقت نیست
زیرا که کسب سعادت ابد و درجات و مقامات آخرت را عزیز داشته اند و وقت حاصل
می شود پس بدین قیاس که صوفی پسر وقت آمد و هیچ چیز مر سالک را گرامی تر از وقت
نیست پس عزیز داشتن وقت مر صوفی را از لازم بود و بدین معنا که و بالوالدین احسانا
لوازم

پس تعجیل

پس تعجیل کردن در کار و مسارعت نمودن در خیرات از سیرت اهل صلاح است
شیخ قدس الله روحه میفرموده اند پیش از آنکه سفر آخرت در پیش آید و اعضا و جوارح از
کار باز ماند آن دم که تا میتواند غفلت را براند که هم اکنون بود که فرو ماند توبه نمیتواند
پس کار توبه را پس پیش از آنکه مخرج انفاس گرفته شود و جان در حلقوم متردد
گردد و آب حسرت از دیده او روان گردد و خروش و فغان از فرزندان و دوستان او
بر آید و از پشیمانی در آن زمان کار بر نیاید ناگاه شربت مرگ بچشانند و یاران ترا
بعالم الاخرت برند و تن خاکی را بخاک بسپارند و در آن گور تنگ و تاریک و در آن خانه
حبس شود و از یاران دور مانده و از عمل آواره گردیده و نه جای آنکه عمل نیک کند
و نه بد کند و نه تواند که نیکی بیشتر کند و بدی کم کند و اضافه و کم نشود و ندامت و پشیمانی
سود ندارد و چون اسرافیل صور در دمد ندا ای ایتها العظام النخرة و رد همه اجزای متفرقه را
جمع آرند و کسوه حیات پوشانند و از خاک تیره بر انگیزانند و بموقف حساب و بقراءة
کتاب حاضر آرند بعد از آن منزل او جنت بود که نعیم وی را انقطاع نیست یا در دوزخ
بود وی را عذاب نیز انقطاع و غایت و انتها نیست آن زنده دلان که این مواعظها را
بگوش دل شنودند و در آن طلب ثواب از سر صدق و اخلاص کوشیدن و بدرجات
و مقامات عالیه رسیدند خداوند تعالی و تقدس نعت و صفت این طائفه را در کلام

مجید فرموده که والسابقون السابقون الاولون من المهاجرین والانصار لهم فی جنات
نعیم شیخ قدس الله روحه فرمودند که مرید اهل روش است و اصل باید که محکم بود که جمیع
عبادات برین اصل است و اصل وقتی محکم شود که لذت شهوات نفسانی را از تن خود جدا کند
و مرید مسلم شود تا هوای نفس خود را بتصرف دولت شیخ صاحب ولایت تسلیم کند که رکن
اعظم در روش ارادت شیخ است باب دویم در ارادت و صفات مرید بدانکه معنی ارادت
خواستن دل است که پیدا میشود بکسبی یا بجبری آن خواسته را در ارادت گویند و این ارادت
دولت بزرگ است و تخم جمله السعادات است شیخ قدس الله روحه میفرمودند که ارادت از صفات
آدمی است بلکه بواسطه انوار صفت مریدی حق تعالی است یعنی مرید صفت حق است تعالی
و تقدس بدین صفت بروح بنده تجلی نکند عکس نور ارادت در دل بنده پدید نیاید و چون
این تخم سعادت ارادت در دل زمین عموما حق پیدا میشود آن بنده باید که او را غنیمت
بزرگ شمرد و آن مهمان غیبی را عزیز دارد و دواب مناسب حوصله حال او دهد از
برای آنکه ارادت بر مثال طفل نوزاده غیب است و غذای این طفل جز در پستان ولایت
مشایخ حاصل نیاید پس لازم آن بود که بطلب شیخ کامل صاحب ولایت مشغول شود
اگر در مشرق یا در مغرب نشان دهد تمسک خدمت آن عزیز کند و خود را تسلیم تصرفات
او گرداند رسول صلعم فرموده است که علیکم بالسمع والطاعة وان کان عبداً حبشیاً و اگر نی

وی گوید

وی گوید که این شیخ کامل است باید که بشارت علیکم بالسمع والطاعة کار فرماید و یقین داند
که اگر در تصرف بنده حبشی باشد به از آن بود که در تصرف خود بود چنانکه میفرماید وان
کان عبداً حبشیاً شیخ قدس الله روحه میفرمودند که هیچ سالک را بی متابعت شیخ کامل صاحب
ولایت سلوک این راه میسر نشود از برای آنکه درین راه مخاوف و مهالک بسیار است پس مرید
صادق میباید که بقوت بازوی ارادت هر چیزی را که مانع راه میشود در بشکند بکسر
شکند تا ازین دولت محروم نماند که محرومی ازین دولت نقصانیست که هیچ چیز جابر
نقصان نشود پس مرید را که بدولت همت و قوت ارادت همه علایق و عوایق قطع کند و
بصحبت شیخ بپیوندد و در شریعت و طریقت احتیاط راه سلوک کند و از مخالفت یاران
بپرهیز کند و انصاف دهد و انصاف نطلبد و جمیع حرکات خود را مضبوط دارد که تا حرکتی
بر خلاف رضای شیخ قدس الله روحه از وی در وجود نیاید که اگر سر موی خاطر شیخ رنجد و جمله
رنج و ریاضت او ضایع شود شیخ قدس الله روحه فرمودند که اگر از خواطر شیخ خود منعقد
چنان باطل شود که هیچ شیخ او را نتواند که بصلاح آوردن و مثال آن بیضه که در تصرف
مرغ فاسد شود اگر جمله مرغان جهان جمع شوند آن بیضه را نتوانند باز آوردن پس مرید
باید که رضای شیخ خود نگاه دارد که از اهم مهمات است و از لوازم راه است و با این اوصاف حمیده
دوازده صفت دیگر میباید که در وجود مرید جمع شود تا ارادت وی بر کمال بود و از صحبت شیخ که با شیخ بود
برخورداری یابد و فواید و ثمره روش بتمام و کمال دهد اول زهد است یعنی اعراض کردن از دنیا و مال دنیا

و زیاده از حاجت و لهو و ترک سخنان لغو بگوید که باری خود را بر خلق اندازد و با خواطر ایشان بطبع رود که آن
نیز مذموم است و بکسب مشغول باشد که خواجگان ما قدس الله ارواحهم کسی را که کسب بودی سبق نگفتندی زیرا که
وی بلقمه و حرفه محتاج بود که کسب نکند خواطر وی بگدائی کند و این فعل در روش غایت مضرت و قاطع
راه است دوم صبر است باید که در تحت تصرفات امر و نواهی شرع صابر باشد و در تجرع کاه با مراد و جبر الکار
و نایره و اشارات شیخ تحمل شدائد کند تا از ولایت شیخ محروم نماند و سلامت و سعادت طبع خود ده نه
من تصبر بصبره الله سیوم تقوی است پرهیزکاری و ترس کار است و در جمیع عبادات خوف با ترس حال
در رفیق روزگار رجوع آرد و اندیشه اگر چه نیاز است داز عبادت بندگانه و از زهد زاهدانه و در تقوی
طریق احتیاط دارد که یک اصل درین روش اینست چهارم مجاهده است باید که پیوسته توسن نفس را بلجام مشاهده
ملجم دارد و بقدر ضرورت با وی رفق کند که نفسک مطیتک فارفق بها شیخ قدس الله سره فرموده
که نفس آدمی چون اسب است که اگر سیر شود و قوة یابد از وی همه چیز نامناسب بوجود آید پس مخالفت
نفس از لوازم روش است پنجم شجاعت است باید که مردانه وار قدم درین راه نهد که شیخ
قدس الله روحه فرموده اند که درین راه از شیاطین جنی و انسی بسیار اند که دفع ایشان بشجاعت
توان کردن که تا سالک را از سلوک راه مشغول کنند ششم ایثار است که بذل و ایثار درین
راه رکنی عظیم است و قید قوی است و بخل حجاب بزرگست مر رونده راه را در روش
و بعض مقام باشد که سالک باید که دنیا و آخرت را دران مقام بذل کند کاه بود که از جان
و بر خواستن بمثل این اوصاف درین روش بخل راست نیاید و هفتم بیان است باید که در راه که
نظر کند و از هیچ آفریده بچشم حقارت نظر نکند و همه کس را به از خود داند و با حرمت

حجاب

و با شفقت

و با شفقت با یاران و بندگان موافقت یاران کوشد و متحمل خلق باشد و در اوقات تزیف نیاز
از خواطرهاء عزیزان مدد در راه طلبد که دران نیازمندی کشاده بسیار است هشتم عیاریست
که کارهای باخطر بسیار پیش می آید که دران کارها لاابالی وار باید و درین کاخ خوف
نرسد پس اگر عیاروار قدم نهد بسیار از راه باز نماند مرد باید که هر روزه بهزار بار سری
خود را از زیر قدم نتواند آورد و او را نهم ادب است باید که مؤدب و مهذب اخلاق باشد و راه این
بساط در وجود دارد و در حضرت شیخ با وقار بتعظیم نشیند و تا شیخ از وی سخن نپرسد
باید سخن نگوید بظاهر و باطن اشارات شیخ را منتظر باشد و اگر بقصد و بی عزم وی تقصیر
در وجود آید در حال هم بظاهر هم به باطن باستغفار مشغول شود و عذر خواهد و غرامت
بکشد و هم حسن خلوة باید که پیوسته کشاده طبع باشد و خوش خو باشد و با یاران تند خوی
نکند و کبر و تفاخر نکند و از دعوی حالها دور باشد و عجب و ریا و مناظره و خصومات را
بگذارد و بتواضع و شکستگی زندگانی کند هم با یاران هم با جمیع خلق یازدهم تسلیم است باید که
بظاهر و باطن تسلیم ولایت شیخ باشد و تصرفات خود را محو کند زیرا که مرید را تصرف نباشد و هیچ
رد و قبول خلق را در باطن خود راه ندهد و با همه کس بطبع زندگانی کند مگر با نفس
خود با جنگ بود و افعال و اقوال شیخ ظاهراً و باطناً اعتراض نکند دوازدهم عنیدت
تصرف باید که زبانه خود را از تصرفات نگاه دارد زیرا که تصرف قطع راه است و این طریق
درویشان یک حضرت شیخ قدس الله روحه فرموده که چون بنده قدم در راه نهد باید که خود را بولایت شیخ

سپارد و از سری وجود در خیزد و بطلب خود را فدای خداوند تعالی کند و هر کجا که باشد بباطن التجا
بولایت شیخ و از نفس شیطان در پناه ولایت گیرند و تعبد حق کنند نه از بهشت کنند نه از خوف دوزخ
کنند نه از برای نقصان و کمال حال بلکه خاص از برای خداوند تعالی عبادت کنند باخلاص و صدق و هیچ
خوشی و ناخوشی روی ازین راه نگردانند و جمیع احوال خود را حواله بحق کنند بزبان حال گویم که بکند آنچه
مصلحت خویش بدو و رها کند و در زنده کنند او داند و بر جاده راه شرع ثابت قدم باشد و اگر هزار
بار خطاب آید بوی که مطلب نیابی وی در طلب سست نشود و دست از کار باز نگذارد و از ملامت
بی خردان روی بگرداند و از خدمت شیخ روی نگرداند و اگر شیخ وی را از خدمت خود دور
کند بیرون آید اگر باز طلب نماید بی اعتراض و در ارادت کم از مگس نباشد اگرچه از طاوسان
این راه باز ماند که اندرین راه چون طاوس بطهارت است مگس و چون این دوازده صفت در مرید
و کمال رسید و بقدر وسع و کمال رسید و بقدر وسع و طاقت برین شرایط قیام نماید و مقصود و مراد
حقیقی از حجب بیرون آید و تحقق عرفت از بیش کمال حدیث بردارد و طالبان را بمطلوب رسانند
و مریدان بمراد پیوندند الا من طلبنی وجدنی یا اکرم العالمین باب سیم در بیان احتیاج مریدان
با شیخ بدانکه احتیاج مرید با شیخ از وجوهات بسیار است و هیچ سالک بی شیخ سلوک ممکن نیست
چنانکه موسی علیه الصلوة والسلام با کمال استعداد مرتبه نبوة و درجه رسالت و اولو العزم
ده سال ملازمت شعیب پیغمبر علیه السلام بایست کردن تا آنگاه استحقاق و شرف مکالمه حق
ظاهر شد و بعد از آن که بدولت کلیمی و سعادت و کتبنا له فی الالواح من کل شیء رسیده بود و پیشوای مقتدای

دوازده سبط

دوازده سبط بنی اسرائیل یافته بود و جلال توراة را از حضرت تلقین کرده بود باز در دبستان
تعلیم لدنی از معلم خضر پیغمبر علیه الصلوة والسلام التماس متابعت بایست کردن که هل
اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا معلم حضرت موسی را گفته انک
لن تستطیع معی صبرا تا معلوم شود که مفتون و مغرور و ممکون این راه کیست که پندارند
کرباد بی پا بکعبه وصال ذو الجلال و بسر قدم بی دلیل توان کردن هیهات هیهات
لما توعدون و اگرچه در بدایت هدایت نه به پیغمبر حاجت است نه شیخ زیرا که این تخم است
که در زمین دل الهام است کاری نظر عنایت حق می افتد که ولکن الله یهدی من یشاء و لهذا
که نخواهد پرآموزنده هیچ راه نماینده هیچ راه نیابد انک لا تهدی من احببت چنانکه خواجه
عالم صلعم تا توانست جد و جهد نمود تا تخم هدایت در دل زمین ابو طالب اندازد نتوانست
تا این خطاب آمد انک لا تهدی من احببت چنانکه با محمد تخم اندر اختن در زمین دل الهام وظیفه
خداوندی منست او را دادم که من خواهم ولکن الله یهدی من یشاء نه آن را که تو او را دوست
داری هدایت دادن و براهل کجا آن تخم پدید

اما خواجه کمال ما قدس سره ده وجه گفته اند اول آنست که روندهٔ راه ظاهر بکعبه صورت
میرود و آن رونده آخر راه پی دارد و قوت قدم و مسافت معین
بی دلیل راه شناس درین راه نمیتواند رفتن حقیقت که صد جهت نه از القطره

نبوة و عنصر رسالت قدم زده باشد و نشان یکقدم ظاهر نیست پس مقتدای راه شناس قطع
این راه مسلّم نشود و دوم آنست که چنان در راه صورت قطاع الطریق بسیار است که بی
حمایت جای درین راه نمیتوان رفت پس در راه حقیقت نیز رهزن خارق و زینت دنیا که
بی شمار است که خداوند تعالی در کلام میفرماید زیّن للناس حب الشهوات من النساء والبنین
والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث این مجموع
که بیان ایشان رفت با نفس و هوا و شیاطین جنّ و انس اینجمله راه زنانند که راه حقیقت
میزنند که سالک را مانع راه میشوند پس با وجود این راه زنان و دشمنان بی حمایت صاحب
ولایت سلوک این راه مسلّم نیست سیم آنست که سالک درین راه مزلات و مشتبهات بسیار است
و عقوبات چون کوه بی شمار گشت پس هر که درین راه بی شیخ که کاشف مشکلات بود و رافع
شبهات باشد قدم نهد بسیار در ورطهٔ شبهات افتد و هلاک شود سلوک این راه بی مقتدا
آن راه را مرید نتواند گذارند ممکن نیست چهارم آنست که درین راه بعضی مقامات رسد که
عبور برین مقامات بطیران بود و متبدل را طیران مقامات میسر نشود زیرا که مرید در شان مبتدی
و هنوز بمرتبهٔ مرغی نرسیده است پس مرید را که با سالک در راه خداوند تعالی قدم میزند باید که فورا
بر شهر ولایت بنشیند که مسافت های بعیدی که بعمرها از درازی خود نتوانست قطع کردن بر
کوشهٔ اقبال همت شیخ باندک روزگار قطع کند به تمامات برسد پنجم آنست که درین راه ابتلا
و امتحان بسیار افتد که مرید را ملالت

رونده راه درین راه هرامی پدید آید که از صفات
بلا

ذمیمه نفس

ذمیمه نفس بود و بر بعضی رونده غالب شود که دران حال بطبیب حاذق حاجت
افتد که طبیب القلوب است که علاج ادویه صالح بحسب مزاج هر مرید کند و پیش او مرید را استقامت
سلوک این راه ممکن شود ششم آنست که سالک را مقامات روحانی روی نماید و دران مقامات
بوی از ظهور آثار صفات حق بدو رسد و روح آن روان مقامات از کسوت تربیت و لباس
آب و گل مجرد شود و جمله انوار و صفات نامتناهی بر سالک تجلی کند رونده راه را پندار یافت
مقصود دران پدید آید پس اگر دران وقت تصرفات شیخ که صورت لطف حق است دستگیری نکند خوف
آن بود که هلاک شود پس شیخ واقعه شناس باید بود تا مرید را ازین مقامات بر خطر بتواند گذراند هفتم
آنست که سالک را در سلوک راه نمایش ها پدید آید و وقایع بران کشف شود که هر یکی را ازان وقایع
اشارت بود بزیادت و نقصان مرتبهٔ مرید و دلالت بر سلوک او باشد و نشانهٔ صفا و کدورت دل بود
و نیز معرفت بصفات ذمیمهٔ نفس و علامات احوال شیاطین باشد و مبتدی ازین معنی هیچ خبر ندارد
پس مرید را لازم بود که خود را بتعلیم ارادت گرداند شیخی که صواب دید بود تا بیند
و معلم بود بعلم تاویلات تا بیان واقع وقایع و کشف احوال مرید توان کردن تا مرید که مبتدی
بود ازان اشارات و معارف محروم نماند و ترقی مقامات بتمامی میسر شود نهم آنست که سالک را سلوک
این راه و رسیدن بمقامات و درجات بواسطهٔ ذکر است و ذکر که مرید بی تلقین بگوید مفید نبود چنانکه
تخم نارسیده را در زمین اندازند ازان ثمره حاصل نیاید

ذکر تحقیق آنست که تلقین صاحب ولایت در زمین دل مرید افتد و باب شیخ آفتاب همت
او پرورش یابد تا بمقام شجرهٔ ولایت رسد و شکوفهٔ مکاشفات و مشاهدات و میوهٔ علم لدنی ظاهر گردد

پس با شیخ کامل و مقتدا و واصل و سلوک راه مسلم نیست دوم آنست اگر کسی خواهد که بحضرت مجازی
قربت طلبد تا منصبی حاصل کند و چرا آید بیکی مقرب از مقربان پادشاه التجا باید کردن تا سخن
او را به پادشاه رساند مقصود در حاصل شود پس پادشاه حقیقی را بنده کا مقربند که از حضرت خداوند
تعالی التماس کنند و سلوک کنند تا کید کنند و گویند که این عالم را مگردان خداوند تعالی و تقدس خواست
ایشان را قبول فرماید و التماس ایشان را مبذول دارد که رسول صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم
رب اشعث اغبر ذی طمرین لا یوبه له لو اقسم علی الله تعالی لابره پس هر صاحب سعادت که در حمایت
ولایت و مشایخ شیخ سلوک کند بحضرت خداوند تعالی منزلت دارد و درجتی و قربتی باید که تنها
سلوک کردن مقامات و درجات میسر شود و پس معلوم میشود که با شیخ واصل و مقتدا کامل و با پیشوای
راه شناس مشروع کردن درین راه مسلم نمیشود و هر که در حمایت صاحب تصرفات سلوک کند و در پناه
دولت صاحب ولایت قدم درین راه نهد جمله شبهات را مطالعه کند که این صاحب دولتان بسر جمله
آفات و منزلات رسیده اند و در حمایت مشایخ از آن منزلات بسلامت عبور کرده اند از آن شبهات
مهلک خلاص یافته اند بمقصود حقیقی رسیده اند و خداوند الهی ما را و جمیع مؤمنان را بمراد برساند
یا اکرم العالمین آمین باب چهارم در تلقین ذکر و آداب آن بنا بآنکه ذکر وصفت
محبت است مر بنده را و علامت آنکه مر بنده را خداوند دوست دارد آنست که ذکر او را بسیار
گوید چنانکه من احب شیئا اکثر ذکره یعنی هر که چیزی را دوست دارد مر آن
چیز را بسیار یاد کند و خداوند تعالی و تقدس در قرآن بذکر بسیار امر فرموده است یا ایها
الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید خداوند تعالی را یاد کنید بسیار
شیخ قدس الله روحه فرموده اند که یاد کردن بسیار آن بود که بی انقطاع بود چنانکه خداوند تعالی

می فرماید

بسیار را
می فرماید که و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة یعنی که میوه بهشت بسیار است و آن
بدین صفت بسیار فرموده که لا مقطوعة آن میوه بریده نمیشود یعنی که هیچ کم نمیشود و
چون بهشتی میوه را از درخت بگیرد حق تعالی از کمال قدرت در حال در آن جای یک میوه
دیگر پدید آورد پس در ذکر میباید در هیچ لحظه و لمحه غافل نباشد تا بسیار بود این چنین
ذکر ذکر دل است که بی انقطاع بود چنانکه خداوند تعالی فرموده که رجال لا تلهیهم تجارة
و لا بیع عن ذکر الله اگرچه بزبان بحق مشغول باشد دل بذکر گویا بود و ذکر افضل آنست
که خفیه گوید چنانکه خداوند تعالی فرموده است و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة
و دون الجهر و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این آیت دلیل است که ذکر ذکر دل است
و جای دیگر میفرماید که و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون یعنی بسیار یاد کنید خداوند تعالی را
تا بود نجات یابید و از نجات یابندگان باشید و رسول علیه السلام فرموده است که افضل الذکر لا اله
الا الله یعنی که این کلمه فاضل است و ثواب آن بیشتر است از تسبیحات دیگر و خواجگان
ما قدس الله ارواحهم آن کلمه لا اله الا الله بدل تلقین کرده اند چنانکه از ابابکر صدیق رضی الله عنه
قرنا بعد قرن بخواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحهم رسیده و از ایشان
این دولت بی نهایت بما رسیده و تا قیامت خواهد بود و این پاک مردان در تصرف باطن
کوشیده اند و غبار غفلت را که بر آینه دل نشیند این کلمه زدوده اند چنانکه رسول علیه السلام
فرموده است ان لکل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله یعنی که هر چیزی را زدوده آلت است
زدودن آینه دل بذکر است بنابر آن این جوان مردان ذکر دل اختیار کرده اند زیرا که آدمی

که قدم در راه خداوند تعالی نهد و به ارادت مردی در آید بروی لازم آید که دل را از زنگار
غفلت صافی گرداند و این صفت جز بذکر دل دست ندهد و شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که این ذکر دل را چهار شرط است اول آنکه ذکر بتلقین شیخ گوید بر همان طریق که فرماید که غره
ذکر از شغوذها ذاکر هم پدید آید دویم آنست که لقمه را نگاه دارد از شبهه که لقمه باطن را تیره
میگرداند پس از باطن تیره گناه ذکر حاصل نشود و اگر لقمه حلال بود و بر خورد هم نیز در کار
گران شود و اگر حلال خورد و اندک خورد که در وقت خوردن غافل خورد باطن وی را قوت
کار کردن نماند و از ذکر حلاوت نیابد سیم آنست که اینها را سابق ذکر دل نبود از صحبت
ابناء خود را نگاه دارد که حق تعالی و تقدس خلعت آدمی چنین آفریده است که با هر که صحبت
دارد هم خو او شود بی شیخ قدس الله روحه فرمودند که نامحرم بغایت مضرت است زیرا که هر کرا
ذکر دل نبود و غافل بود و مر ذاکر را صحبت او بیکار گرداند چهارم آنست که بذکر مواظبت
نماید در اوقات شریفه که کار نباشد و ملالت و مشاحت در طبع خود راه ندهد و در
وقت ذکر گفتن چشم بر نهد و با تعظیم بذکر شروع کند و کلمه لا اله الا الله با قوت تمام گوید
کر او آشنه ذکر را و کلمه لا اله الا الله از ناف بر دارد و کلمه الا الله را با دل فرو آرد در بروجهی
که انوار آن قوت بجمله اعضا و جوارح او برسد و لفظ بازگشت را سه لفظ میفرمودند
مشایخ رضی الله تعالی عنهم و ذاکر را از این سه لفظ هر کدام که آسان تر است آنرا گوید یک لفظ
آنست که چنین گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله الهی مقصود من توئی یا چنین گوید که از تو
ترا میخواهم یا چنین گوید الهی مقصود من تویی رضای تو است پس این سه لفظ بازگشت است
که هر کدام لفظ مر ذاکر را آسان تر است یاد کند تا در ذکر شایبه راه نیابد

و ذکر با اخلاص

و ذکر با اخلاص آراسته باشد و هر خواطر که پیش آید دل از زنگ و بد و همه را باز گشت نفی کند یعنی
هیچ نمیخواهم هیچ نمیطلبم هیچ مقصود ندارم جز خداوند تعالی و از هر چیز که در خواطر آید دل را بآن
پیوند باید کرد که خود را بحضرت خداوند تعالی سپارد و در سر آن ولایت شیخ مدد طلبد و در بازگشت
پیوندها که باطن را مشغول میکنند همه را از خود برد و نفی لا اله سر خود را از ماسوی الله فارغ گرداند
و هیچ محبت آن چیزها را از دل بر کند و بتصرف الا الله محبت حق را قایم مقام آن چیزها و بدین
ترتیب مداومت نماید تا بتدریج دل از جمیع مالوفات و محبوبات فارغ شود و بکل بذکر مشغول گردد
و حلاوت ذکر بجان وی رسد بعد از آن حرمت ذکر را شناسد و با اخلاص و تعظیم ذکر گوید شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که ذکر را چهار چیز میباید که تا معتبر بود یکی اخلاص میباید که ذکر بی اخلاص ذکر منافقان است و دیگر
تعظیم میباید که ذکر بی تعظیم ذکر مبتدعان است دیگر حرمت میباید که ذکر بی حرمت ذکر مراییان است و ذکر با
اخلاص و با حرمت ذکر محبان است و هر آینه ذاکر که بذکر ملازم بود وی سعی کند که تا از این چهار چیز در
وجود او پیدا شود تا ذکر وی بدین اوصاف آراسته شود تا بمقام محبت برسد و هر عضو را نیز ذکر است
مناسب حال آن عضو که چه باید کردن آن عضو بدان ذکر ذاکر شود تا مرد ذاکر بود و آن ذکر هفت
وجه است اول ذکر دل است آن اعانت ضعیفان است یعنی یاری دادن ضعیفان این بر سه وجه آید
گاه بود که اعانت بقدم بود دویم ذکر قدم است و آن رفتن براه علماست و زیارت قربات که پرسیدن
و بنا باز عبادت است و کلام رسول الله است سیم ذکر گوش است و آن استماع کلام خداوند است و نگاه داشتن
او از حرام چهارم ذکر زبان است و این نگاه داشتن زبان است از لغو و غیبت و مشغول داشتن سر زبان را
بذکر و تسبیح و خواندن قرآن پنجم ذکر چشم است و آن گریستن بسیار است بر خطاهای خود از بیم گرفتن
خداوندی که بینیاز است و بر امید رحمت و مغفرت او ششم ذکر سر است و این سجده کردن مر خالق
و رازق خود را و دور بودن از آنکس که سجده کند مر غیر او را هفتم ذکر دل است و این محبت دنیا
که از دل بیرون کند رسول گفت سری همه خطاها گفته قال النبی صلی الله علیه و سلم حب الدنیا راس کل خطیئة پس اهم معاملات

اینست که دل از محبت دنیا پاک شود و محبت دنیا حجاب رکیست میان بنده
وحق سبحانه شیخ قدس سره میفرمودند که چون دل ذاکر شود علامت وی آن
بود که کل اعضا متابع شود و کوشش بسیار کند و بذکر مواظبت نماید و
در متابعت شیخ قدم ثابت دارد و باجازت شیخ مجاهده و ریاضت پیش گیرد
و آنچه شریعت راست بود بی آن بود باشد و مدت مدید بر طریق مستقیم سلوک کند و
نظر عنایت شیخ ما نظر حال وی باشد و ذکر از دل بجان افتد و جان ذاکر شود علامت
آن رونده آن بود که جمله اعضا و جوارح او بذکر مشغول شود و هر موی که بر وجود او
آن بود در ذکر با ذکر موافقت کند و جمله رگهای او ذاکر شود و ذکر بحلاوت باو رسد پس
خوش نیاید سخنی که زبان بهیچ سخنی گشاده از خوف آنکه نباشد که این حلاوت
از وی زائل شود و آن در خواب و بیداری یکتا باشد و چون بر کوشش مداومت نماید
در شیخ مدد همت معروف دارد و ذکر از جان بسر رسد و علامت آن بود که وقت
باذکر هم ذکر است هر چند مذکور بهیچ خاطر ذاکر فراموش شود و هستی ذاکر
در فور دو ذکر منحصل شود و آن ذکر مرد ذاکر را مفرد گرداند و بار علایق و عوایق از وجود
ذاکر بر دارد و از دنیای جسمانیت و فنائیت باخرت و حمایت و فردانیت رساند
شیخ میفرمودند که ذکر بر مثال تخم درخت است چنانکه فرمود ضرب الله مثلا کلمة
طیبة کشجرة طیبة اتفاق مفسران است که کلمهٔ طیبه است که لا اله الا الله
چون مرید صادق عاشق صاحب تربیت این تخم بتمامی بجای آورد و در
پرورش این شجر سلامت نماید و بیخ این شجر در سر وی ثابت شود و جملهٔ
اعضا و جوارح برسد تا چنان شود که از فرق سر تا قدم و هیچ ذره نماند که ذاکر نبود

چون بیخ

چون بیخ شجر ذکر در زمین قالب دونده ثابت و راسخ گردد و بعد کوشش قوت یابد
آنگاه نشانهٔ صفات حمیده و اخلاق پسندیده سوی آسمان دل کشد که اصلها ثابت
و فرعها فی السماء و بعد از ان مدد از ولایت شیخ باو بیشتر رسیدن اهتمام ترکند و آفتاب
همت شیخ او را بپروراند تا از شجرهٔ طیبه بکمال خود رسد و بران شجره شکوفات پدید
آید و از شکوفهٔ مشاهدات ثمرات مکاشفات و علوم لدنی ظاهر گردد که توتی اکلها کل
حین باذن ربها و از ان ثمرات منفعت بسیار بخلق رسد مسئله پرسند که ذاکر در ابتدا
ذکر دل خود را ذاکر یابد و از جای بجای رسد که سعی بسیار آن مقدار که میگفت نمیتواند
گفتن این نقصان از چه باشد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این نقصان از چهار وجه میباشد
یکی آن بود که لقمه با شبه بحلق رفته باشد که تیره کی از ان باشد تا بغفلت در زده شده بود
دل او در ذکر گفتن بیکار شده باشد یا بر خورده بود بسبب آن باطن در کار گران شده بود و یا
در صحبت نامحرم بوده باشد که بسبب تیره کی باطن ایشان باطن وی تیره شده باشد و اگر
ازین چهار وجه نقصان نگاه دارد باطن خود را هرگز گویایی که در دل وی بود نقصان نپذیرد
دایم باید که برترقی بود زیرا که دل خلوتگاه رحمان است که میفرماید لا یسعنی ارضی و لا سمائی
و انما یسعنی قلب عبد المؤمن شیخ قدس الله روحه میفرمودند که دل بارگاه خاص سلطان
الا الله است اما بسبب غبار صفات ذمیمهٔ نفس و القاء شیطانی خانهٔ دل تیره و تاریک
شده است پس هر گاه چاوش لا اله الا الله بارگاه دل را از زحمت اغیار خالی گرداند
آنگاه ذاکر باید که منتظر قدوم سلطان الا الله بود فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب

چون مرید صادق بقدر وسع و امکان بر ذکر مداومت نماید و دایم ملازمت نماید و
بقوت و بازگشت وساوس شیطانی و هواجس نفسانی دفع تا نفی خواطر دل از تشویش نفس شیطانی
خلاص یابد آنگاه تواند که احوال خود ملاحظه و مداومت کرده و ذوق ذکر یابد و خاصیت ذکر دو نوع
هر کدورت و زنگاری که از تصرف نفس و شیطان بدل او رسیده بود و در دل متمکن گشته

کرد انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و چون سلطان ذکر از ولایت وجود بتمام
و کمال ساکن و مقیم شود و آنگاه بر دل مستولی شود و هر چیز از یاد مذکور بود و هست با او بود جمله
از ولایت دل بیرون کند و با هر چه جز از ذکر او مذکورست وحشت ظاهر کند و جز با او دوستی
رحمانیت نیابد چنانکه الا بذکر الله تطمئن القلوب پس دل درین حال رسد و ذکر در دل جمله نقوش
ذکر فاسده را محو کند و جوشش کما ینبغی او ذکر لا اله الا الله را قایم مقام جمله نقوش ذکر دل نشست
کنند تا دل بزبان حال گوید بیت زین پیش دل بود هزار اندیشه :: اکنون همه لا اله الا الله است
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که شرر آتش عشق عاشقان را که در دل سنگ صفت عاشقان در وقت
رشاش تعبیه کرده اند رش علیهم من نوره فمن اصابه ذلک النور فقد اهتدی ومن اخطاه فقد
ضل پس در اظهار آن شرر آتش عشق سنگ و دل با آهن صحبت آمد تا آن شرر آتش عشق
او ظاهر گردد آنگاه آهن کلمه لا اله الا الله فرستاد انکه امرت ان اقاتل الناس حتی یقول
لا اله الا الله واحد الله و فرمودن که اذکروا الله ذکرا کثیرا این آهن کلمه لا اله الا الله را
چندان بر سنگ دل زند که آن شرر آتش عشق از دوده گردان ظاهر شود و لکن در ظلمت نفس
نیز بچشم حقارت نگر چنانکه ملائکه گفته اند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء از ملائکه
این سخن از آن پدید شد که ملائکه اطفال کار نادیده انی اعلم ما لا تعلمون بودند که آن
اسم خلیفه نشنیده و در آن نگریستند ظلمت نفس دیدند زبان برگشادن که کی خلیفه
کی گردد

کی گردد فساد می کنند و خون ناحق کنند و این همه از آن گفته اند در ظلمت نفس نظر کرده اند و ندانستند
که آب حیات معرفت در آن ظلمت

آن آتش غیبی را تا مقیم عالم شهادت گردد جز از صفات بشری اذکرنی اذکرکم واگر یکدم ازین غذا
نیابد آن مهمان غیبی بیاید که نسوا الله فنسیهم اما مرید صادق باید که هرچند از شجره انسانی شاخی از
صفات انسانی سر بر آرد طالب عشق باید که بدست صدق تبر لا اله الا الله بر بیخ آن شاخ زند و در آتش
لا اله الا الله اندازد تا جمیع صفات بشر شود نفی شوند و ناچیز شود زیرا که همین آتش بود که در
وجود منصور افتاده بود و جمله صفات بشری از آن محو کرده و شعله انا الحق از آن پدید آمد
بر آتش ندا کردند که یا منصور اگر تو جمله شجره وجود خود را فدای آتش عشق و محبت ما کردی در
صورت قالب وجود را در باختی و با آتش بتلا ما افروختی ما نیز بفرماییم که تا خاکستر وجود تو را با آب
دجله اندازند و نقاب حجاب از کمال پرتو نور داریم تا بر روی آب آن خاکستر وجود در جلوه گاه
الله الله آید و عنایت بی علتی ما بعلوم خواص و عام جهان گرداند ان الله لا یظلم مثقال
ذرة وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما شیخ قدس الله سره میفرمودند
که هر صاحب دولتی را که در نهایت مرجع و منتهای حضرت خداوند خواهد بود در آن
بدایت اول و در آن عهد الست بربکم بر طینت روحانیت و ذره انسانیت ضمیر ما بر
رشاش نور خداوند نهاده اند که ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش من نوره هم و از آن
بجرعه جام الست بربکم ذوقی بکام جان ایشان رسانده اند که آن نور هرگز از کام جان ایشان
بیرون نخواهد رفت زیرا که رونده کانی راه طایفه بدان روی آشت و باین عالم و تنعمات
بهیچ لذت نگیرند و تا جان در تن ایشان بود یکدم ترک آن شراب و مشرب نکنند و این طایفه که اند

که حق را بدل یاد کند لاجرم باطن ایشان با این جهان فانی و نعیم او آرام نمی یابد ولایت پیوندم
آن عالم را و جویان پیوندم رفتن آن عالم را چنانکه قطرهٔ روغن را در دریای در میان گل بنهند
کنند و در رنگ دریا اندازند آن قطرهٔ روغن بدانجا آرام نگیرد

حال دست موافقت در گردن زند و اگر خود دولت وصال آتشی در دریای چیست اندازد
دوده فدای آتش کند و وجود بدل وجود آن کند و بدین تمثیل از آن بنده کان خواجی
خداوند قطا و مردان این راه روغن صفت اند هر که نرا آب شهوت دریای دنیا غرق
نشود در نیابد باچند غرایب و عجایب دنیا هیچ التفات نکنند و چون قطرهٔ روغن سعادت
آخرت یاد کنند با او در آمیزند و اگر دولت شرر تجلی خداوند یابند بهمه وجود با و در آمیزند
وجود خود بدل وجود او کنند و هستی وحقیقی و درستی وجود مجاز شمرند شیخ قدس الله
روحه میفرمودند که هر کرا کمند عنایت در گردن او انداختند و هر کرا گردن سلسلهٔ قهر
بستند آن روز بستند السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه رقم کفر
بر ناصیهٔ ابلیس پیش از وجود آن کشیده بودند که من کان من الکافرین داغ لعنت
بر جبین شان نهاده بودند که ان علیک لعنتی الی یوم الدین این کلمه امروز نبود حضرت
عزت در ازل بدین کلام متکلم بود اما آن مرغان که امروز بگرد دام عشق میگردند و
دانهٔ محبت او میچینند دعوی این دام و حوصلهٔ این دانه از عالم دیگر آورده اند
:: وای گوهر عشق زکان دیگر است :: منزل که عاشقان دیگر است :: وان مرغ که دانه از عشق تو
خورد :: بیرون ز دو کون از جهان دیگر است :: شیخ قدس الله روحه میفرمودند کسی را که درین راه

سلوک میکنند

سلوک میکنند بقدر همت وی صلاحی و فلاحی بود اما تا کدام عالی و صاحب دولت سلطنت
صلاح و فلاح حقیقی برسد که اذکروا الله ذکرا کثیرا لعلکم تفلحون چون سالک درین راه بکمالت
کوشد و سلطان عشق او تیغ غیرت لا اله سر اوبار خود را بردارد و سلطان الا الله در چهار بالش
ملکه دل بنشیند و رایت بر سپهری چار سوی سرور روح و تن را برافشند و شحنه الشوق را فرماید
که نفس اماره صفت را بر رسن در بندد و کمند طلب در گردن او نهند و سیاست گاه دل آرند
و در پایهٔ اقلیم سلطنت سلطان عشق به تیغ ذکر از نیام بیرون کشند و سر هوای نفس را بردارند
و بر درخت خلاص او بزنند و بر کران جوارح فرمان حق بر آرند چشم را گویند که بر انجا نگر که
فرمان آنست

وار ولایت شحنه رخت بیرون نهند و جلا دهند غدر او بان ظلمات ذمیمهٔ النفس کردن عجز پیش آورد
و بدل شکسته و بیچاره که درماند ربنا ظلمنا انفسنا آمده ام چون خوبان بر بیرون تو تیغ بردار
اگر هر چه خواهی بکن و چون شهر جسد از غوغای وجود شیاطین و باش صفات ذمیمه نفس
پاک کرده دایام از زنگار طبیعت و آفات خواص صافی شود انعکاس جمال احدیت خود را نماید
بعد از آن شهر دل را بزیور لعل و جوارح وصدق و اخلاص و توکل و کرم و محبت و فتوت
و حلاوت و شجاعت و فراست و درایت و تقوی و حیا و زهد و حسن خلق و دیگر صفات
حمیده و خصال پسندیده بیارایند و سلطان حقیقی بجلوه سرای دل می آید و معشوق اجل
از خلق و جمال و جلال مینماید و چون این حال مر رونده پیدا شود بعد از آن فرمان حق بر جمله

اعضا و اخلاق غالب آید که والله غالب علی امره و دران حال هیچ عضوی و صفتی نتواند که
بطبع خود تصرف کند الا بحق کنت له سمعاً و بصراً و لساناً بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و
بی یبطش پس درین مقام دل ظهور جملگی صفات حق گردد چنانکه خواجه عالم ازان حال
اینچنین فرموده که قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء شیخ قدس الله
روحه میفرمودند که جمله اولیاء الله و رونده گان راه درین مقام عاجز و متحیر گشته اند زیرا که
هیچ سالک ازین مقام بآسانیت راه نمیتواند برد و بازور روبیت این کوی نمی تواند برد جز بفضل
و کرم و عنایت خداوند   ازبرای آنکه این مقام را معاینه گویند که سالک را درین مقام
مشاهده و معاینه مخصوص گردانند و بتشریف   مشرف گردانند و روح سالک نیز حال گوید
طریق خلوت است منتظر انظار دولت است تا کرا رسد اما هر وقت که نفحات الطاف
حق از جانب عنایت حق بمشام روح مبتلا یعقوب وار با دل گرم و دم سرد آواز برآورد
که انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون پس درین مقام که روح را در آستانه عزت بار
داده اند بدرد عشق مبتلا کرده اند و دیوانگی و پروانگی دردی پدید آمد و عقل و خرد بهزیمت
دادند و گفتند که هر جا حالا که در تصرف عقد آمد کردیم اکنون نوبت دیوانگی است و دران
اضطرار روح که از خود معاهدات خود مایوس و دران مقام حیرت و عجز مبتلا گردد و بزبان
حال گوید که تحیرت فیک خذ بیدیا دلیلاً لمتحیرت :: جانم از درد تو بود روشن :: مونسم
روز پروری بود روشن :: ناله من تا بوقت صبحدم :: یا غیاث المستغیثین بود در روشن :: چون
ناله آن سوخته بمقام اضطرار بحضرت پروردگار رسد امن یجیب المضطر اذا دعاه تو عزت
از پیش جمال احدیت برانداز و بوی آتش سوخته را خود را بهزار لطف بنواز و چون شمع
جمال احدیت در تجلی در آید و روح پروانه پر و بال بگشاید جذبات اشواق شمع جمال

احدیت

احدیت یک شعله برآرد و در وجود پروانه روح در آید و نور جمال احدیت روح روح
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان صفت ایدهم بروح منه شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که این مقام را مقام غیبت فنا گویند و سرور عالم بقا خوانند بعد ازین تربیت روح
بتجلیه متوجه متبدل گردد پس دران حال که رونده درین راه مقام رسد از نفحی
از انفاس او بمعامله تلقین برآید که جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین اما
آن پروانه صفت ان جان باز عالم عشق که کمند جذبه الوهیت در گردن دل
ایشان ازان عهد الست افتاده است هر روز چندان پر و بال در طلب گیرد سر اوقات
جمال و شمع جلال پرواز کند که قضیه من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً که شعله
از شعلهای نحن اقرب الیه من حبل الورید باستقبال و بدایت جذبه من جذبات الحق
و او را در کنار کشد یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة آنگاه
از عالم غیب جان سالک ندا رسد که تا جذبه پر و بال پروانگی خلق الانسان ضعیفا کردی
سر اوقات جمال   کردی و ندانسته که بدین   فضای هوای هوس ناتوان گردید
و بران پر و بال فانذر او در میدان و الذین جاهدوا فی سبیل الله مجاهده و ریاضت در بازد
تا بر صفت لنهدینهم سبلنا ترا پر و بال باقی از شعله انوار خویش کرامت فرماید یهدی الله
لنوره من یشاء پس خوشه چینان خرمن این دولت ازین ثمره تناول میکنند و وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة :: زان باده نخورده که هوشیار شوم :: وان مست نیم که ناپدیدار شوم ::
یک جام تجلی جلال تو بسم :: تا از عدم وجود بیزار شوم :: باب پنجم در شرایط چله

چنانکه حیاء چله مر رونده کار راه را لازم و روشن است چنانکه در قرآن فرموده است که اذ
واعدنا موسی اربعین لیلة و رسول صلعم در بیان چله فرموده است من اخلص لله تعالی اربعین
صباحاً ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه یعنی هر آن بنده که چهل صبح صدق اخلاص را
قرین خود گرداند و خواص زبر او که هیچ شایبهٔ در باطن او راه نیابد خواب را که آسایش
نفس است بگذارد خداوند تعالی و تقدس چشمهای حکمت از عین الحیات دل او بر زبان او روان
گرداند و نفس او را چندان اثر وقت دهد که مفسدان بصلاح آیند و گمرهان براه باز آیند
و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون موسی پیغمبر علیه السلام را باستحقاق کلام بی واسطه
میرسانیدند اول وا الخلوة اربعین فرمودند که واذ واعدنا موسی اربعین لیلة و دیگر آنست
و نجوی و کتاب کریم بعد از صوم چهل روز رسید که فتم میقات ربه اربعین لیلة و وحی
نیز بر اکثر انبیا بر سر چهل چهل سالگی آمده است که و لما بلغ رشده واستوی آتیناه حکماً
و علماً و روی عن الله تعالی خمرت طینة آدم دست غیر در میان نبوده بید قدرت خود
بچهل صباح در آب و گل وجود آدم تصرف کردم و از کمال حکمت دستکاری قدرت نمودم و رسول الله
فرموده است اذا مات المؤمن بکی علیه مصلاه اربعین یوماً رسول صلعم میفرماید که چون مؤمن
موحد باوقات نماز را که خدمت بی نیاز است ضایع نکرده باشد و اوقات شریف را عزیز داشته
باشد در بنده که خداوند صرف کرده باشد چون فرمان کل نفس ذائقة الموت برسد آن بنده
عزیز را ازین دار فنا بدار بقا برند آنجاها که بر آنجا نماز کرده بود تا چهل روز بر آن بنده
آن جای بگرید قال النبی صلعم یبقی برکة دعاء الوالدین للولد الی اربعین سنة و رسول
فرموده است دعاء پدر و مادر در حق فرزند نیکو بعد از وفات ایشان تا چهل سال باقی ماند و چون

امام ربانی

ربانی صاحب العلم والعلماء والعمل امام ابابکر فضل بخاری رحمة الله علیه از دنیای پر محنت بدان
سرای پر بهجت نعمت خرامید فرزندان ایشان در علم و عمل در متابعت پدر بودند مشغول شوند
و ائمهٔ دین را از علم شرعی نصیبی تمام میرسانیدند و طلاب علم بکار تکرار مشغول شدند تا مدت
چهل سال برین حال گذشته آنگاه فرزندان امام بکر فضل رحمة الله علیه تعزیت داشته اند
و در آن سه روز درس نگفته اند ائمه پرسیدند که سبب تعزیت داشتن شما چیست ایشان
فرمودند رسول علیه السلام فرموده است که دعاء پدر و مادر در حق فرزند چهل سال باقی بود و چون چهل
سال تمام شود دعاء ایشان از فرزندان منقطع شود تعزیت برین حال میداریم و قال النبی صلعم
ما من رجل یموت فیقوم علی جنازته اربعون یوماً رجلاً ولا یشرکون بالله شیئاً الا شفعهم الله
فیه رسول الله فرموده است که چون مؤمن در گذرد و بر جنازهٔ چهل مؤمن موحد جمع آیند و را
میت نماز گذارند خداوند تعالی و تقدس دعاء آن چهل مؤمن وحدرا در حق میت قبول کند
و بر آن میت رحمت کند و او را بیامرزد و قال النبی صلعم ان خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین
یوماً نطفة ثم یکون علقة مثل ذالک ثم یکون مضغة مثل ذالک رسول صلعم فرموده است که
چون آب در رحم قرار گیرد تا چهل روز منی بود باز علقه شود یعنی چهل روز دیگر خون بسته
شود باز مضغه شود یعنی گوشت پاره شود و چهل روز دیگر بدان صفت باشد در ابتداء
اسلام که مؤمنان چهل رسید این آیت نازل شد که یا ایها النبی حسبک الله من اتبعک
من المؤمنین پس چهل در تغییر احوال اسیار است بنا برین معانی مشایخ مریدان را در ابتداء
راه بچله میفرمایند زیرا که سلوک راه دین و وصول بمقامات بنا بر خلوت و عزلت است و

و انقطاع از خلق و جملهٔ انبیا و اولیا را در بدایت راه خلوة را ده‌اند و شرایط چله را بتمامی
بجا آورده‌اند تا بمقصود رسیده‌اند و این عدد اربعین را در استکمال چنین خاصیتست که عدد
دیگر نیست لاجرم چهل شبانه روز در زاویه بنشستن و طریق خاص خود را بسته داشتن و دیوار
از خاطرها بسته نگاه داشتن و حضور دل بکلمهٔ لا اله الا الله را تکرار کردن و بذکر ملازمت کردن
و سبب تغیر و تبدیل اوصاف بشریتست و صفات ذمیمهٔ نفسانیتست بصفات حمیده
روحانیت و شرایط و آداب چله بسیارست اما شیخ قدس الله روحه میفرمودند که آنچه مهم‌ترست
ده شرطست اول آنست که مرید را ارادت ثابت بود و در ارادت بدرجهٔ کمال رسیده باید
و شیخ باید که مرید را براه راست در طریق مستقیم سلوک فرماید و بدعت ملوث نباشد که معاملهٔ اهل
بدعت مهجورست از برای آنکه بدعت چیزی را گویند که خلاف راه رسول بوده است و هر که بخلاف
سنت رسول سلوک کند هیچ کشاده نیاید و هر کشادی که مر رونده را حاصل شده است
ببرکت سنت رسول بوده است دویم آنست که در آمدن باید باجازت و امر شیخ بچله در آید زیراکه
اهم مهماتست مر مرید را نگاه داشتن بامر شیخست و خواطر او را از برای آنکه درین روش هیچ
کاری را بی اجازت شیخ میکنند اعتباری نیست پس چون مرید بی اجازت مقتدای خود که شیخست در
چله نشیند از آن چله مقصود حاصل نشود در خواطر شیخ غباری پدید آید که آن سبب حجاب راه
شود مر مرید را و از کار که سبب حجاب راه بود کشادی نشود چنانست که خانه بود که او را اتفاقی
نبود و روزن بود که تا آواز مخالف بگوش او نرسد و وقت و اوراد مشوش نشود و خانه باید
که تاریک بود که تا حواس از کار فرو بسته و روح او بعالم غیب پیوندد و بکلی روی بحق آرد
و از ین عالم روی بگرداند چهارم آنست که باید که بروزه مداومت نماید و پیوسته روزه دار باشد

که روزه را

که روزه را در قطع تعلقات بشری و صفات نفسانی خاصیتی عظیم دارد و او را اثری قویست از برای آنکه
مرید را لازم بود که توسن نفس را بمجاهده و ریاضت بر طاعت رام گرداند و هیچ مجاهده مر نفس را
برابر گرسنگی نیست پس باید که بروزه دایم ملازم کند تا از آن چله مقصود حاصل شود پنجم آنست
که در وقت افطار اندک خورد آن مقدار که قوة طاعت باید و آن اندک نیز حلال باشد و بی
شبه باشد و در وقت خوردن نیز آگاه خورد و هر لقمه را باید بیاد خداوند تعالی بکار برد تا دل
بدان نور ذکر منور گردد و قابل شود مر فتوحات غیبی را ختم و نسیم نفحات ربانی بدل
او برسد و کشادها راه حاصل آید ششم آنست که باید مهر سکوت را بر دهان نهد و پیوسته
سکوت خاموش باشد از سخن دنیاوی و در وقت وضو و نماز جماعت که از خلوت بیرون آید
باید که با کسی سخن نگوید و چشم بر زمین دارد تا بکسی مشغول نشود و دایم زبان را بذکر و تسبیح
و قراءت قرآن گرداند تا هیچ نفسی از و بیکار نگذارد و هفتم آنست که بر احوال باطن خود
واقف باشد که احوال خواطر خود را بطاعت آراسته دارد و از مکر شیطانها بر حذر باشد و هر چیزی که
در واقعه بیند و در بیداری نیز در نظر آید همه را با شیخ گوید تا آنچه قبول کردنی بود و یرا
شیخ قبول کند و آنچه را باید رد کند رد و معلوم شود و رد کند بخودی خود از آن وقایع
رد کند و قبول نکند تا نباید که القاء شیطانها قبول کرده بود یا از رحمانی رد کرده بود
که اگر چنین بود همه رنجهای او ضایع شود و کارهای او باطل گردد و مقصودی کار
نیاید هشتم آنست که بذکر گفتن مداومت نماید بر همان طریق که تلقین شیخ کرده بود است
که خداوند را استاده و نشسته و بر پهلو خفته شیخ قدس الله روحه فرموده است که الذین یذکرون
الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم یعنی آنانکه یاد میکنند خداوند را استاده و نشسته و بر

پهلو خفته شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این آیت اشارت است بر آنکه در هیچ حالی
نمی باید بودند و مرید را مقصود از جمله نشانهای آنست که نفس اگر در کار دایم نبود
پس باید که خود را بپیوسته مشغول دارد و نهم آنست که نفی خاطر ملازمت کنند از آنکه
شیطان در بند کار بود و خواطر در باطن او افکند و او در بسیار صورت آید و آنجا شاغل صفای
دل بود از قبول نقوش مشاهدات غیب دور کند پس باید که نفی این خواطر بغایت کند
تا دل قابل انوار مکاشفات روحانی و تجلیات ربانی گردد و از علم دین بهره ور
باید کرد و هرکه بصحبت شان پیوند نشود سود ابدالت آرد و خلق از منافعت آن دور
یابند و در سلوک راه دین مر خلایق را مقتدا توانند بود و دهم آنست که بر زمین
کوشد زیرا که این راه پیدا است تا تواند باختیار پهلو بر زمین ننهد مگر که از غلبات
که بسیار مانده شود و او مانده کی او را در عبادات ملالت آرد آنگاه سر بر بالین نهد یا
بر زانو تکیه کند تا آن ملالت و ساعت از طبع او بیرون رود که با ملالت عبادت
کردن عبادت کردن نشاید و جهد آن کند که تا زود برخیزد و بوظایف طاعت مشغول
شود و در کثرت نماز کوشد که در شب نماز کردن معراج عاشقانست و هر که در شب
ترک راحت نفس کند و بعبادت مشغول شود عاشق حقیقی اوست و هر که در
نماز و تسبیح مواظبت کند که در نماز و تسبیح فواید بسیار است یکی از فواید آنست که نگاه داشت
خواطر مر او را مسلم شود چون این نگاه داشت خواطر مر او را مسلم شود و چون این نگاه
داشت دید حضور دل باید در همه نمازها که رسول صلعم فرموده است که لا صلوة الا بحضور
القلب شیخ قدس سره روحه فرمودند که ای نفس سنت و در دانست که اگر حضور قلب
نباشد نه آنست که اصلا نماز نباشد اما اهل روشنی را حاصل کردن این معنی از لوازم
است اگر در آن حال چیزی در نظر او در آید که بترسد یا آواز شنود که او را از آن

خوف بود

خوف بود باید که دل قوی دارد و خود را در پناه ولایت شیخ سپارد و از همت شیخ
مدد طلبد و نام شیخ خود بر زبان راند و شفیع آرد و حمایت از ولایت شیخ جوید تا
خداوند تعالی او را دفع گرداند و جهد کند که در سحر زاری کند و بعد از زاری روی بر خاک
نهد و از حضرت بی نیاز بلندی گشایش طلبد و دایم بر تقصیرات خود گریان باشد و استغفار
کند و مامور امر شیخ باشد اگر چه آن کار دشوار بود و بر طبع او گران باشد زیرا که اگر جمیع
شرایط و آداب چله را نگاه دارد و برین ترتیب که گفته اند تا هر چه او طلبد یابد و مقصود
او بر تمامی بر آید انشاء الله تعالی باب ششم در مراقبهٔ شیخ و اوصاف او و بدانکه هر یکی را از رونده
کمال (margin) کان این وفقهم الله تعالی از هادی محقق چاره نیست زیرا که در منازل و مقامات این راه مخاوف
و مهالک بسیار است شیخ راه شناس باید که سلوک نا ممکن است و خداوند تعالی و تقدس میفرماید
فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما حق تعالی و تقدس
مر خضر پیغمبر را علیه السلام اثبات مقام شیخی و مرتبهٔ مقتدای داد و موسی علیه السلام بر وی
و تعلم علم لدنی بر او فرستاده و از استحقاق شیخوخیت او این خبر فرمود که عبدا من
عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما و درین آیه پنج مرتبه مر خضر پیغمبر را علیه السلام
اثبات فرمود مرتبهٔ اول اختصاص من عبدیت خاص که عبادنا دویم استحقاق
قبول حقایق از اشیاء حضرت بی واسطه که آتیناه رحمة من عندنا سیم خصوصیة یافتن
رحمت خاص از مقام عبودیت که رحمة من عندنا چهارم شرف تعلم علوم از حضرت
که من لدنا علما و این پنج رکن است که بنای اهلیت شیخی و استعداد مقتدای پیر است

مقتدای را

پس شیخ باید که بدین خاصیتها مخصوص باشد و بدان ده صفت دیگر موصوف باشد تا شیخ و
شاید اگر ازین اوصاف ذمیمه یک صفت با نقصان باشد بخیر و بقدر آن خلل در مرتبهٔ شیخی
باشد پس باید که این صفات در غایت بود و آن پنج رکن نیز باید که بی خلل باشد تا چنانکه
رسول فرموده است الشیخ فی قومه کالنبی فی امته در حق آن درست آید که رسول علیه السلام میفرماید
که شیخ در میان اصحاب خود چون پیغامبر بود در میان امت خود شیخ قدس الله میفرمودند
که علم لدنی بمعرفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق میدارد بتعلیم و تعریف حق
حاصل آید چنانکه خواجهٔ عالم فرموده که عرفت ربی بربی و یافت علم ایمان بدان حاصل شود که مرید
بکلی از وجود خود برآید و بصدق ارادت بتصرف شیخی صاحب ولایت درآید و بر قضیهٔ
والذین جاهدوا فینا و قدم در راه طلب نهد و بکمند جذبات عنایت حق روی آرد و دل از
مألوفات طبع و مستلذات بگرداند و متوجه حضرت حق شود تا بر سنت لنهدینهم سبلنا ابواب
این راه را بروی گشاده گرداند و نهایت حال که انتهای مقام سالکان است برساند و بعلی
درجات و مقامات شیخی مقتدا مکرم و مشرف شود شیخ قدس الله روحه فرمودند که مرید
از ابتدای حال که روی براه حق آرد و قدم درین راه نهد و تمام خود را بتصرف شیخ بسپارد
وی در آن حال بر مثال بیضه بود در بیضهٔ انسانیت و از تربیت خود مرا رشد است و از
مرتبهٔ مرغی که عبدیت خاص عبادت از آن حالت بازمانده است چون قبول تصرف شیخ
یابد و شیخ همت عالی خود که کیمیای سعادت است بر وی گمارد و شب و روز مراقب احوال او گردد
تا بتدریج مرید را که بی مرادی صفت وی است آن بیضهٔ انسانیت و نفسانیت بمرتبهٔ مرغی

روحانیت

روحانیت برساند چنانکه تصرف مرغ بیضه پدید آید و بیضه را تغیر میدهد و بر وجود مرغی مبدل
گرداند بوجود مرغی که عبدیت خاص عبادت از آن است تا چنانکه خواجهٔ عالم را تا بیضهٔ انسانیت
از مرغ عبدالله بوجود نیامده بود او را احمد میخواندند که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد
و چون بیضهٔ وجود خواجهٔ عالم موجود شد و در تصرف جبرئیل صلوات الله علیه پرورش نبوت
و رسالت مییافت محمد خواندند که وما محمد الا رسول و چون اندر روش بکمال رسید و در مقام
قاب قوسین پرواز کرد عبدش خواندند که سبحان الذی اسری بعبده لیلا پس معلوم شد
که مرغ مقام عبدیت خاص شیخ قدس الله روحه فرمودند که سالک راه را این مقام حاصل شود
و تحمل بار مجاهدات است که المشاهدات مواریث المجاهدات شیخ قدس الله روحه فرمودند که مجاهدات از دو
نوع است یکی تحمل کردن شیخ بر ریاضات همچون قیام شب و روز باز داشتن نفس را از ارتکاب مناهی و بقا
یعنی از هرچه خدای تعالی نهی کرده است آنرا نهی کنی دایم و او را بر عمل طاعت فرماید و از لجه حق
او را داده است از نعمتها بر مسکینان نفقه کند برین قضیه که پیغمبر علیه السلام فرماید قال رسول الله صلعم التعظیم
لامر الله والشفقة علی خلق الله و یک وجه دیگر آنست که نفس را از راحت دور دارد یعنی از
هر چیز که نفس وی را از آن چیز راحت و آسایش میرسد و نفس را بر آن آسایش نرساند و دایم
بمخالفت هوا ایستاده کند و این طریق کسی را دست دهد که نفس را بشناسد که تا مخالفت او
تواند کردن که رسول علیه السلام میفرماید که من عرف نفسه فقد عرف ربه رسول علیه السلام فرموده است که هر که
نفس را بشناسد خداوند تعالی را بشناسد آنست که تمیز کند میان خواطر نفسانی
و شیطانی و میان خاطر رحمانی و شناختن این خاطر لوازم راه است که تا این معنی

بکمال

برونده راه دست ندهد در هیچ عمل اخلاص بیک بد پس شیخ باید که بتمامی بدین مقام مخصوص
که در شیخی و مقتدای ایشان باشد و مرتبه مرغی که مقام عبدیت در مقعد صدق در زیر
خواص است و بکنه عبادت از آن مقام است که وی را مسلم بود و مقام عبدیت در
مقعد صدق در زیر قبه عنایت حق جای باید که او لباس تحت قبای لا یعرفهم غیری
و با این اوصاف پسندیده و خصال حمیده دوازده صفت دیگر میباید که هم شیخ شیخی
و کمال بود اول علم است باید که بعلم شرعی عالم بود و از علم طریقت نصیب تمام
یافته بود تا اگر مریدی را در علم شریعت حاجت شود از عهده او تواند بیرون آمدن
و جواب بصواب تواند گفتن و اگر از راه طریقت نیز مشکلی آید شیخ تواند که مرید را
از آن مشکل طریقت بیرون آرد و بر جاده شریعت و مذهب سنت و جماعت مستقیم باشد
و بملوث نشود تا مریدان را به بدعت نیندازد که هر که راه بخانه آخرت از راه بدعت طلبد
هرگز نیابد دوم سخاوت باید که جوانمرد بود تا مریدان او نیز در همین صفت پرورش یابند که
سخاوت درین راه رکن قوی است و این صفت لوازم شیخی است از برای آنکه این صفت از
پیغمبران است و شیخ نایب پیغمبران است در امت پس باید که این صفت سخاوت که صفت پیغمبران است
در وجود آن بکمال بود زیرا که هر صفت حمیده را یک صفت ذمیمه است که ضد وی است با هم جمع
نیایند که الضدان لایجتمعان پس در هر وجود که سخاوت است که از صفات حمیده است بود ضد وی که
بخل است و صفت ذمیمه آن بود که لاجرم بود که سخاوت وجود آن در غایت کمال بود تا شیخ را
که نیابت خلافت پیغمبران است شاید سوم علو همت است تا که عالی همت باشد بدنیا
و اهل بباطن و طمع از مال مریدان بریده دارد تا مرید در اعتراض نیفتد

که شیخ

که شیخ اعتراض قطع راه است و شیخ باید بود و هر آینه مرید از ابتدای حال رسیده است
که بعضی از اسرار این عالم گذشته باشد بغیر آن اسرار که مشایخ نبوده واقف نشده باشد گرداند که
شیخ بر مال وی بچه تصرف میکند و شیخ باید که نظر از مال مریدان دور دارد آنگاه داند
که مریدان بمقام رسیده که باسرار شیخ واقف شده آنگاه بر مال او تصرف کنند تا مرید در زیان
نیفتد چهارم آنست که شیخ دست از دنیا و جمع کردن مال دنیا کوتاه دارد تا مریدان
در طلب دنیا حریص نشوند که اگر در طلب دنیا کوشند محبت دنیا در دلهای ایشان راه
یابد و از دین باز مانند پس شیخ باید که هم بقول از طلب دنیا باز دارد و با ایشان مریدان را خود
که هم بالفعل باز نماید که از حرص دنیا باز ایستند که دنیا حجاب راه است تا درین حجاب محجوب
نمانند پنجم ایثار است باید که فتوح دنیا که رسد در راه حق تعالی بمستحقان ایثار کند از آنچه رسیده
باشد هیچ چیز را ذخیره نکند تا مریدان مبتدی در غیبت نیفتند و از ارادت محروم
نشوند که مرید که در حق شیخ خود بقول یا بالفعل غیبت ارادت او تمام باطل شود پس
شیخ باید که مبتدی را نگاه دارد از حال فساد وی و چون در وجود شیخ این صفت
ایثار بکمال بود مریدان نیز درین صفت پرورش یابند و بکمال رسند ششم شفقت است
باید که بر جمیع خلایق مشفق بود خاصه بر مریدان خود شفقت آن بر مریدان آن بود
که بر خلا و بر ملا در شب و روز نگذارد تا وقت ایشان ضایع و بیکار گردد و دایم ایشان را
از طاعتی بطاعتی خواند و از چیزی بچیزی دلالت کند و دایم در آن کوشد که مریدان را کار
فزاید که ثواب ایشان بیشتر بود و درجات در آخرت زیادت باشد و مریدان را

در آخرت حسنه کاری بود از عذاب و مریدان مبتدی را زیاده از قوة کار نفرماید
تا ملول نشوند و از راه نیفتند هفتم علم است باید که بغایت حلیم بود و بهر که زود در
خشم نشود و با هفتاد و دو ملت آدمی بحلم زنده گانی کند و پایه همه کس بقدر وسع بد
و بگفتگوی بیخبران خود را و باطن خود را مشغول نگرداند و بتصرف خلق دست از دعوة
خلق باز ندارد که شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مرد کامل آن بود که گوش بآن دارد
که حق تعالی چه گفت تا بجا آرد و دل امتثال او کند و از آنچه خلق میگویند گوش فرو خابانند
و التفات نکند هشتم حسن است که نهایت حال سالکان شیخی و مقتدای است و رونده
راه بمرتبه شیخی برسد تا آنگاه که حقیقت تخلق باخلاق الله تعالی در وجود آن جمع
آید و علامت کمال این اوصاف آن بود که چون از مریدان در عثرت شود و خواهد
که بر ایشان غضب راند نفس خود را گوید که خداوند تعالی میگوید که والکاظمین الغیظ
در زمان مشغول شود و آن غضب را از خود دفع کند و بحکم والعافین عن الناس و
این بی ادبی را از مریدان در گذارد و در جمیع خلایق نیز عفو را کار فرماید و انکسی در
وی بی ادبی کرده بود و در آزار کوشیده بود با ایشان نیکوئی کند و بمکافات بدی ایشان
مشغول نشود که خداوند تعالی دوست میدارد نیکوکاران را والله یحب المحسنین نهم آنست
که در وی کرم ولایت بود که اگر ولایت نبود کسی دیگر بخشش ولایت نتواند کرد و
مریدان وی بی ولایت مانند و از صحبت وی برخوردار نیابند که کرم ولایت
غایت کمال بود علامت او آن بود که وجود نرم سازد برده بار باشد و آن از
از خداوند تعالی بود در حق آن بنده چنانکه در حق خواجه عالم فرمود فبما رحمة من الله

لنت لهم

لنت لهم ولو کنت فظاً غلیظ القلب من حولک خداے تعالی فرموده است که یا محمد آن
آثار رحمت ماست که ترا آفریده ام که اگر درشت بودی این مردمان
بگرد تو نتوانستی آرام گرفتی پس شیخ باید که نرم سازد با بخشش بود تا متابعان بی بهره نمانند
دهم آنست که در مقام تسلیم ثابت قدم بود و در احوال تسلیم باشد و آنچه وظیفه بندگی است
بجای آرد و بآمدن مردم فریفته نشود و آن کس را حق تعالی آرد و آمدن او را بتوفیق خداوند تعالی شناسد
و اگر کسی از راه برون رود باطن خود را مشغول او نگرداند اما در ساعات شریف بدعا خیر مدد او را از
حق تعالی خواهند و در کار خود ثابت باشد که قبول میکند یا طاعت قبول میکند و هر که را رد میکند یا معصیت
هم رد میکند که کار وی بی علت است قبل من قبل لا لعلة و رد من رد لا لعلة یازدهم
آنست که در کل احوال با وقار بود و با حرمت زنده گانی کند تا مریدان در نظر شیخ استاخ
پنجم نشوند که اگر مرید در نظر استاخ شود بعد از آن از مدد ولایت شیخ محروم ماند پس باید که در شیخ
سکونت تمام باشد در همه کارها که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است پس شیخ باید که در سکونت
کوشد و در هیچ کار شتاب نکند که آن صفت مذموم است و صفات مذموم باید که از شیخ در وجود
نیاید تا اعتقاد مریدان فاسد نشود که هر چند مرید را اعتقاد بر کمال تر بود و همت و عصمت

شیخ در نظر شیخ مریدش باشد و بقدر آنکه از شیخ هیبت و قدرت و عظمت بود مرادان را
کنار حاصل آید دوزدهم آنست که بقضای خداوند تعالی راضی بود و آنچه بدرگشت و لیست وان
سوابدست ولیست از تربیت کردن مرید بهمت و دعا جز تقصیر نکند و سعی تمام بجا آورد و بآنچه حق تعالی خوا
خواسته است در حق ایشان از دولت و یا از نایافتن سعادت و از حال در قبول آن طایفه جمله
رضا دهد و این مجموع تر از خواسته حق تعالی از چون بنده خواهد که چنگ ارادت در دامن او زند
و سر بجحت در پای او نهد شیخ باید که پیش از آنکه سبق ذکر تلقین کند از صعوبات این راه با او گوید و از
دشواریها منازل و مقامات طریقت با او درمیان نهد چنانکه خواجه خضر علیه السلام در مقام شیخی موسی
پیغمبر علیه الصلوة والسلام را انک لن تستطیع معی صبرا و چون موسی قدم در راه ارادت بصدق
نهاد و در جواب چنین گفت ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا اعصی لک امرا پس بدین معنی باید که
شیخ مرید را از مخالفات و مهالک راه خبر دهد که اگر مرید از راه مجاز آمده بود باز گردد و اگر از راه حقیقت
آمده بود تکالیف طریقت از جان و دل از سر صدق قبول کند

مخاوف
صحیح ترست

از حق تعالی کشایش راه طلبد و دعا جز کند
باطن مدد با کند آن گاه تلقین سبق آغاز کند اول کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را بدل تلقین

کند که

کند که ذکر سریست از اسرار خداوند تعالی بدل بنده و این سر را با مرید درمیان نهد و از ارواح
خواجگان مدد طلبد و استعانت خواهد که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است اذا تحیرتم فی الامور
فاستعینوا من اهل القبور شیخ قدس الله روحه فرموده که این راهیست که نامرادی لازم است بروی
پس شیخ باید که مراد خود و مراد مریدان خود در نامرادی این عالم داند و هر که نظر کند بصورت حال
وی نظر کند چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولکن الله ینظر
الی قلوبکم یعنی بدرستی که خداوند تعالی بر صورت شما است اما نظر عنایت حق تعالی در دلهای شما است
بنابرین معنی خواجگان ما قدس الله ارواحهم در تصفیه باطن کوشیده اند و روش ایشان باطن بوده است
و سلوک این جوان مردان بقدر همت و کوشش دل بوده است و سخن حق تعالی را بگوش و دل
شنوده اند و ذکر خداوند تعالی را بر زبان و دل گفته اند و این تلقین ذکر دل مر خواجگان را خواجه بزرگ
خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمة الله از آن مقتدای رونده گان و پیشوای سالکان دو شریف
یافته و آتیناه من لدنا علما خواجه خضر علیه السلام رسیده بوده است و آن حال چنان بوده است
که شیخ قدس الله روحه میفرماید که خواجه بزرگ رحمة الله علیه عبدالخالق رحمة الله علیه در اوان طالب علمی
روزی بدر باغ خود نشسته بودند که ناگاه پیر نورانی رسیده است چنانکه پیشتر از آن پیر خواجه عبد
الخالق زده خواجه عبدالخالق برخاسته اند و بتعظیم تمام بران پیر سلام کردند و آن پیر را در باغ
در آورده و پاره انگور پیش آن پیر آوردند خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق رحمة الله نظر

شفقت
شفقت کرده اند چنانکه از همه نظر خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق کشاده یافتی
عبد الخالق رحمة الله علیه از سخن آن پیر صادق بجوش آمد و در دل خواجه عبد الخالق رحمة الله ظاهر گشت
و اما خواجه عبد الخالق نمید انستی   و آن پیر مر خواجه بزرگ و خواجه عبد الخالق را بذکر دل
تلقین کرده اند و با   شیخ فرمودند و خواجه عبد الخالق پرسیدند از ایشان که این ذکر را چگونه باید گفتی گفت
من ترا ذکر تلقین میکنم و امام دیست که وی را شیخ یوسف همدان قدس الله روحه میگویند بنزدیک وی رو
تا این راه را بتو نماید و متابعت وی کن تا کشاد بیابی چون خواجه عبد الخالق را خواجه خضر علیه السلام
ذکر تلقین کرد و تلقین ایشان بدین طریق بوده است که خواجه خضر علیه السلام مر خواجه عبد الخالق را گفته اند که درین
آب در آی غوطه خور و نفس در کش و این کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بگوی و چون خواجه عبد الخالق بآب
در آمدن و غوطه خوردن و بذکر مشغول شدن و خواجه خضر علیه السلام بیرون آمدن رفتی و چون خواجه عبد الخالق
از آب بیرون آمدن پیر را نیافتی و درد در دل وی پدید آمد و استعداد راه آماده کرده اند و در زین
بسفر آورده بهمان نشان آن پیر بمرد رسیدن و شیخ ابو یوسف همدانی را در یافتی و صورت آن
واقعات گذشته با شیخ ابو یوسف قدس الله روحه در میان نهادند و شیخ ابو یوسف فرمودند که ای فرزند
آن پیر که ترا سبق ذکر تلقین کرد آن خضر علیه السلام بوده است آنگاه خواجه عبد الخالق را شیخ ابو
یوسف در راه ارادت آوردن و بافه فواید این راه را از ایشان یافته اند همه کشادها مر خواجه عبد
الخالق را از متابعت شیخ ابو یوسف همدانی حاصل شده و هر نظری و تربیت که بر شیخ ابو یوسف
و از آن خلیفه دین دار و از آن فارغ برکار شیخ ابو الحسن خرقانی

قدس الله

قدس الله روحه رسیده بود بخواجه عبد الخالق رسانده اند اما سبق ذکر را شیخ ابو یوسف قدس الله روحه
حادث نکرده اند از راه ادب که بنای این راه بر آب است و این عزیزان بدین مقام رسیده
اند بنگاه داشت ادب رسیده اند زیرا که این راه از حضرت ابا بکر الصدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه
و صدیق اکبر رضی الله از حضرت خواجه کونین چنین فرموده اند که أدبني ربي فأحسن تأديبي یعنی آموزانید
مرا پروردگار من ادب نیکو پس محققان این راه گفته اند که سرتاپا سر این راه ادب است شیخ
قدس الله روحه فرموده اند که مغز عبادات اخلاص است و مغز اخلاص ادب است بنده بطاعت
به بهشت نرسد تا ادب بحق نبود کوشش این مردان بیشتر در راه ادب بوده است و خواجه عبد
الخالق را هر فتوح غیبی که از این راه در متابعت شیخ ابو یوسف یافته بودند بتمام و کمال بآن آفتاب
کرم و آن دریای ورع و عرفان و بآن پوشیده قبه ولایت که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری
خواجه اولیاء کبیر رسانیده خواجه اولیاء که نصیبه را از خواجه بزرگ و خواجه عبد الخالق یافته بودند
بآن گنج عالم عزلت و آن گنجینه اسرار دولت خواجه سلیمان قدس الله سره سپرده اند و آن مرد فرد خواجه
سلیمان قدس الله خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق را بآن سالک حضرت ملکوت و آن شاهد عزت جبروت
و آن غواص دریای دین و آن دردانه بحر یقین و آن پیشوای راستین و آن مقتدای راه یقین
شیخ سعد الملة والدین قدس الله روحه تسلیم کردند و خلیفه این صاحب دولتان ایشان بوده
اند که باجازت شیخ که از خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق مانده بودند بر سجاده ایشان نشستند

ستی

براه راست مستقیم میخواندند و مدة مدید علم داند این خواجگان که بنده که برات ایشان ثابت
بود آن روز نسیم رحمت که از مهب عنایت بجای نور ایشان میوزید بمریدان عاشق و متابعان
صادق میرسانند تا هر یکی از مریدان ایشان درین زمان مقتدای عالمی و پیشوای جهانی شدند که هر
صاحب دولتی که متابعت یکی از خادمان مخدوم تواند کردند هر آینه راه راست یافته بودند که اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و خلیفهٔ آخر که از بقیهٔ این مشایخ اند از عهدهٔ سلطان ملت مصطفوی و آن
برهان حجت نبوی و آن میوهٔ دل اولیا و آن جگر گوشهٔ انبیا و آن نافع علما و آن وارث نبی و آن غار
عاشق ابو محمد جعفر صادق رض تا این عصر بوده اند و آن مقتدای حق و آن پیشوای مطلق سلطان المحققین
سعد الملة والدین قدس الله روحه بوده اند این اوصاف با خلق که در مراتب شیخ گفته شد این همه
وجوه بر وجود ایشان جمع بود هر که متابعت ایشان دریافته بود نصیبی تمام یافته بود و این اوصاف جمیع
مریدان آراسته اند و بمقصود رسیده اند و آن رکن روزگار و آن قطب ابرار شیخ سعد الملة والدین
قدس الله روحه را دولت بغایت و آن سعادت بی نهایت اجازت را که بایشان رسیده بود بدین ضعیف
رسانیدند و بدین تشریف گردانیدند و در آخر کار بنظر شفقت درین عمر مهجور نظر کردند و مخصوص آن
نظر کردند که درین مدة حیات خود ... بار بدین دولت رسیده بودند که مقصود همه روندگان راه
آنست و عبارت از آن حال آنست که وجوه یومئذ ناظرة الی ربها خداوندا بآبروی این مردان
که ما را از آب روی و ایمان جدا نگردانند و توفیق درین روش این جوان مردان سلوک کنیم و ارزانی
دار در زندگانی که فردای قیامت در نظر ایشان شرم نداریم چنان زنده گانی کرامت فرمای

یا اله العالمین

یا اله العالمین و یا انت خیر الناصرین باب هفتم در آداب روش بدانکه یکی از آداب روش
آنست که در خدمت شیخ بی نهایت سعی کند تا از حقوق خدمت شیخ بهیچ دقیقهٔ
فرو گذاشته نشود تا تواند جد و جهد بجای آرد تا بتمامی از عهدهٔ حقوق خدمت بیرون
آید که اگر سر موی در خدمت تقصیر شود و غبار خاطر شیخ نشیند بیک راه مرید بسته شود پس
لاجرم مرید نگاه داشتن خدمت لوازم روش بود و دیگر آنکه طرفة العین یعنی
چشم برهم زدنی بی صلاح نباشد که رسول فرموده است الوضوء صلاح المؤمن یعنی
طهارت صلاح مومن است و شیطان دشمن دایم در کمین گاه مکر است و دشمنان نهانی
از جن و انس بسیار است پس با چنین دشمنان که هر یک قصد ایمان دارند بی صلاح خود را
در هلاکت انداختن بود پس روندهٔ راه را دایم با طهارت بودن از لوازم روش باشد و
دیگر آنکه طهارت سازد هر آینه باید که دو رکعت شکرانهٔ وضو بگذارد که رسول پیغمبر م چنین
فرموده است که و سمعت رب العزت تعالی و تقدس یقول من احدث ولم یتوضاء فقد جفانی
و من توضأ ولم یصل رکعتین فقد جفانی و من احدث و توضأ و صلی رکعتین ولم یدعونی
و دنیائه فقد جفانی و من احدث و توضا و صلی رکعتین و یدعونی و دنیائه و لم اجبه
فقد جفوته ولست برب و رسول م فرمود که شنودم از رب العزت که فرمود که هر که را
حدث رسد و طهارت نسازد بدرستی که برمن که خدایم جفا کرده باشد و اگر طهارت سازد
و دو رکعت نماز نگذارد برمن که خداوندم جفا کرده باشد و اگر دو رکعت نماز گذارد و بعد از آن

دعا کنند و از من که حضرت خداوندم حاجت نخواهد جفا کرده است و اگر طهارت سازد و دو رکعت
نماز گذارد و حاجت خواهد اگر حاجت او را اجابت نکنم من که خداوندم جفا کرده باشم و هرگز
جفا صفت من نیست پس هر آینه دعاهای وی را اجابت کنم و حاجت دینی و دنیاوی او را بر آرم
شیخ قدس الله روحه میفرمودند که سالکان راه بعد از شکرانهٔ وضو دعای خاتمت کرده بدو
ثبات بر ایمان خواسته اند در نفس آخر که مهم ترین کارها این است و سالک را هزار مقام است از
هزار عقبه میباید گذشتن و از آنجمله یکی دوام وضو است پس هر جاه که مر رونده راه را از هزار حدث
رسد و طهارت سازد دو رکعت نماز شکرانهٔ وضو گذارد و از حضرت خداوند تعالی گدای کردند
از لوازم روش بود دیگر آنکه بر زمین نرم رود چنانکه فرمان خداوند است و در صفت بندگان خواص
میفرماید که عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا یعنی بندگان خدای عزوجل بر زمین
نرم روند از برای آنکه خداوند تعالی زمین را بساط فرموده است والارض فرشناها

زمین را باید نگاه داشتن و رسول صلعم فرموده است ام جعلت الارض مسجدا و طهورا یعنی خداوند عالم
این زمین را مسجد من گردانید و جای طهارت یعنی تیمم بسبب ادب زمین باید نگاه داشتن در
موضع العقضاء الا فی الموت نشاید کردن مگر بهمان موضع که معین بود و در رفتن راه باید که
چشم بر زمین دارد که چشم بر زمین داشتن دو فائده است یکی آنکه چون چشم بر راه بود نظر
او بنا جایگاهی نیفتد اگر چه بی قصد او بود پس بر زمین نرم و آهسته رفتن و حرمت زمین
نگاه داشتن و جز بر زمین نگاه نا کردن اینها از لوازم روش باشد و دیگر آنکه اگر مؤمن
بر گذرد که تو نشسته باشی یا بیاید بدانجا رسد که تو باشی که قیام بر خود لازم داری از

برای رضا

از برای رضای خدای تعالی و آن عزت آن مؤمن را که بر خیزد که رسول صلعم چنین فرموده است
من قام لاخیه المسلم نصف قیام غفر الله له نصف ذنوبه ومن قام کاملا له غفر الله له
ذنوبه وفی قلبه سرورا لا اهم بعده رسول صلعم میفرماید که هر که مسلمان را از برای عزت اسلام
وی را تعظیم کند و نیمهٔ قیام بر خیزد و خداوند تعالی نصف گناهان او را بیامرزد و هر که
بقیام تمام بر خیزد از برای حرمت اسلام و برادر مسلمانی و خداوند تعالی تمام گناهان
او را بیامرزد و شادمانی در دل او دارد که بعد از آن شادمانی غم بدل او در نیاید
شیخ روحه فرمودند که بدین اشارت ولا اهم این معلوم میشود که در نفس آخرین بود
اما شادمانی زیرا که دل مؤمنان بی غم نباشد و میفرماید که شادمانی در دل وی در آید
که بعد از آن غم نبود پس آن شادمانی آن بود که در نفس آخرین بود و بشارت باید بر
ثبات ایمان بسبب عزت داشتن برادر مسلمان پس چنین کار که سبب بقای ایمان بود
و آمرزیده شدن گناهان بود مقصود همه مؤمنان بود که آمرزیده شود پس نگاه داشتن
آن از لوازم روش باشد و دیگر آنکه چون سخن گوید خوب گوید تا فائده یابد که
در بسیار گفتن فائده زیادتی نیست اگر چنانچه سخن با صواب نتواند گفتن خاموش
باشد که تا در زبان نیفتد که رسول صلعم فرموده است که سخن با صواب گوید تا غنیمت
یابد بسیار گفتن سخن بی حاجت بود رسول صلعم میفرماید

که هر که سخن بی حاجت را بسیار گوید   بسیار در گناه افتد و هر که بسیار   گناه کند
آتش دوزخ بروی اولی‌تر بود و رسول علیه السلام هم در دنیا و آخرت نجات را در خاموشی نشان داده است
که من صمت نجا یعنی هر که خاموش باشد نجات یابد اما خاموش بودن از سخن که حق
بود مذموم است چنانکه رسول علیه السلام میفرماید الساکت عن الحق شیطان اخرس رسول علیه السلام میفرماید که
هر که حق نگوید خاموش کند شیطان گنگ بود پس سخن بخیر و صواب گفتن و این سخن
بی حاجت نبود تا در زبان زده و از لوازم روش بود و دیگر آنکه در وقت لقمه خوردن
باول و آخر دست شوید اگرچه با طهارت بود رسول علیه السلام چنین فرموده است الوضوء قبل الطعام و بعده
الهمّ یعنی پیش از خوردن طعام دست بشوید خداوند تعالی وی را از محتاج خود نگاه دارد
و هر که بعد از خوردن طعام دست بشوید خداوند تعالی وی را از غم نگاه دارد و شیخ رحمه میفرمود
که چون بلفظ وضو آمده است فاضلتر مر رونده کارزاران بود که وضو ساز نمود و باید که
بی طهارت لقمه نخورند و در خوردن لقمه سنت آن بود که در یک کاسه همه خورند که رسول علیه السلام
چنین فرموده است من اکل مع المغفور غفر الله ذنوبه رسول علیه السلام میفرماید هر که با آمرزیده
طعام خورد خداوند تعالی بران جمعیت رحمت کند و همه را بیامرزد زیرا که هر آینه
جمعیت از آمرزیده خالی نباشد پس چون با آمرزیده طعام خورده باشد همه نیز آمرزیده
شود و در تنها خوردن وعید میفرماید قال النبی علیه السلام شرّ الناس من اکل وحده

یعنی بدترین آدمیان آنکس است که لقمه را تنها خورد و شیخ نور میفرمودند که طالب علمان بود
که در حجره لقمه را تنها خورند پس آنها را بدترین آدمیان گویند پس مراد ازین تنها خوردن
آن بود که لقمه را بی یاد خداوند تعالی خورد زیرا که   بدترین است پس این ادب نگاه داشتن
از لوازم راه است و چون لقمه خورد با یاد خدا خورد و اندک خورد و در وقت خوردن
آگاه بخورد زیرا که اصل راه برین است دیگر آنکه اگر پدر و مادر در حیوة باشد در نهایت رضاء
ایشان کوشد که جمع سعادات دنیوی و آخروی برضاء وی است و مراد از مجاهدات و ریاضات
مر رونده گان را رسول الله چنین فرموده است که رضاء الله فی رضاء الوالدین و سخط الله
فی سخط الوالدین یعنی که خوشنودی خداوند تعالی در خوشنودی پدر و مادر است و ناخشنودی
خداوند تعالی در ناخوشنودی پدر و مادر است پس ایشان که سبب وجود تواند خوشنود باید
داشتن و در غایت رضاء ایشان باید کوشیدن که خداوند تعالی و تقدس بعد از
ذکر خود نیکو داشتن ایشان را فرموده است وقضی ربّک ان لا تعبدوا الّا ایّاه و با
الوالدین احسانا یعنی میفرماید که مرا پرستید و بر مادر و پدر نیکویی کنید و جای دیگر
میفرماید که ان اشکر لی و لوالدیک یعنی شکر مکنید مرا که منعم حقیقی منم و بر مادر
و پدر را شکر گویید که در پرورش تو سعی بسیار کرده‌اند و در گرما و سرما و شب و روز از
تو بی حساب بر ایشان رسیده است و همه را با دل خوش کشیده‌اند اگر یکی از ایشان کلان سال
کلانتر شود و بر جای خود مانند از کلانی حال و تو آن چیزی که از ایشان در وجود

آید برداری زینهار اف نکنی که فرمان خداوند تعالی است ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما
وسرزنش برروی ایشان مزن وبا ایشان بانرمی وخوشی وباحرمت وباعزت
سخن گوی وقل لهما قولا کریما پس نگاه داشتن حرمت وعزت وادب مرمادر
وپدر را از لوازم روش باشد دیگر آنکه در پاک داشتن جامه سعی بلیغ کند که امر است
از خداوند تعالی است وثیابک فطهر وجامه را از نمهای بول وغایط نگاه باید داشتن
رسول ص چنین فرموده است استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه میباید که
جامه را

حاجت برند نرم کنند تا آن زمان

دیگر آنکه چون با کسی سخن گوید که با شرط بود باید که سعی کند که از عهده آن شرط
بیرون آید که رسول ص فرموده است که المسلمون عند شروطهم یعنی باید که مسلمانان شرطها
بجای آرند ودست از ایذای مسلمانان کوتاه دارند که رسول ص فرموده است که المسلم
من سلم المسلمون من یده ولسانه درین دو حدیث علامت مسلمانی را بیان فرموده که
مسلمان کسی است که مسلمانان دیگر از دست وزبان وی ایمن باشند وی از عهده آن بیرون
آید که خداوند تعالی میفرماید واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا میفرماید که عهد
با یکدیگر میکنید بوفا رسانید که فردای قیامت از آن عهد خدای تعالی پرسید
تو دست وزبان از ایذای مسلمانان کوتاه دارید ووفای عهد بجای آرید که این

خصال

خصال از لوازم روش است ودیگر آنکه سنگ وخاشاک وچیزی که موجب آزار
مسلمانان بود یا مکروه طبع باشد از راه دور کند که رسول صلعم چنین فرموده است
الایمان شجرة ولها سبعون شعبة اعلاها کلمة لا اله الا الله
وادناها اماطة الاذی عن الطریق یعنی ایمان درخت است ومر آن درخت را
هفتاد شاخ است وشاخ بلندترین گفتن لا اله الا الله است وشاخ
فروترین وی دور کردن چیزهایی را که موجب آزار بود از کوچه از رهی
حاجت طلبد وبر او قوت بر آوردن آن حاجت بود باید که تقصیر نکند در آن
حاجت برادر مسلمان را بر آرد که رسول صلعم چنین فرموده است من
قضی حاجة لاخیه المسلم قضی الله تعالی له سبعین حاجة من حوائج الدنیا
والآخرة یعنی هر آن بنده که حاجت مسلمانان را بر آرد خداوند تعالی هفتاد حاجت
وی را بر آرد از حاجات دینی ودنیائی او اگر قوت آن ندارد باری سخن خوش گوید
که دل مسلمان بدان سخن نیکو بدست آید حاجت بدل او مسلمان برسد که رسول

میفرماید

درحق آن بود واگر قوة آن دست ندهد سخن خوش گو باهم بر بدین وعده برسد

پس چنین کار با سعادت از لوازم روش است دیگر آنکه بعیادت بیمار رود که رسیدن
بیماران عبادت است چون باید که سنت بود تا باشد که به برکت نگاه داشتن سنت خداوند تعالی
آن بیماران را صحت بخشد و نگاه داشتن سنت آنست که چون خواهد که بنزدیک بیمار درآید
پای راست پیش نهد و نام بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و آنگاه پیش بیمار بنشیند
و دعاء خیر کند و آنگاه فاتحه و آیة الکرسی را بخواند و چندان آیة دیگر آمده است و چند
که از رسول علیه السلام منقول است که ایشان بر سر بیمار میخوانده‌اند بخواند آنگاه از بیمار را فرماید که دعاء
گوید و او آمین گوید که رسول علیه السلام چنین فرموده است اذا دخلتم علی المریض فامروه بالدعاء
فان دعاء المریض کدعاء الانبیاء یعنی دعاء بیمار مثل دعاء پیغمبران است یعنی چنانکه
دعاء پیغمبران هرگز رد نشود و هر آینه مستجاب شود دعاء بیمار نیز مستجاب شود پس عیادت
بیماران کردن که بر سنت بود از لوازم روش باشد و دیگر آنکه باید که موی لب را زند که رسول علیه السلام
چنین فرموده است من لم یاخذ من شواربه فلیس منی یعنی هر که موی لب نزند وی از امت
من نیست و در عرصات قیامت مؤمنان خداوند تعالی را سجده کنند و آن موی لب را در
قیامت نیزه گردانند تا نتواند سجده رفتن پس از چنین وعید دور بودن از لوازم
روش است و دیگر آنکه غسل روز جمعه و عیدین را نگاه دارد که رسول علیه السلام میفرماید که من
اغتسل یوم الجمعة کفر ذنوبه و خطایاه فاذا اخذ من المشی کان له بکل خطوة عبادة
عشرین سنة فاذا فرغ منها اجر عبادة مائة سنة رسول علیه السلام میفرماید که هر که روز آدینه
غسل کند از جمیع گناهان وی را بیامرزد و همه خطاهای وی را درگذارد و بهر قدم که زند

ازبرای

ازبرای غسل آوردن خداوند تعالی وی را ثواب عبادت بیست ساله بدهد و چون از غسل فارغ
شود وی را دویست ساله کرامت فرماید پس رونده کانرا مراد همین است که آمرزیده شود و ثواب
و درجه بسیار یابد و چنین کاری که بدین ثوابها و درجها رساند از لوازم روش باشد دیگر آنکه
چون بوی خوش بشام وی برسد باید بر رسول علیه السلام صلوة گوید که رسول علیه السلام میفرماید و من شم
الورد و لم یصل علی فقد جفانی رسول میفرماید که هر که بوی خوش بشام او برسد و بر من صلوة
نگوید بدرستی که بر من جفا کرده باشد و در حدیث میفرماید من صلی علی مرة لم یبق من ذنوبه
ذرة رسول فرموده است که هر که بر من صلوة گوید ذره گناه بروی نماند و پس آن فعل که
جفا بود بر رسول دور بود و بر کار ملازمت کردن که سبب کفارت گناهان وی شود
و از لوازم روش بوده است و دیگر آنکه رونده در جمیع احوال باید که مخالف نفس بود
و جهد کند که همه کارهای وی بخلاف نفس و هوا بود که خداوند تعالی نجات از
درکها و درجات و بر مخالفت نفس نهاده است و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی
چنین فرموده است حق تعالی که هر که نفس خود را از معصیت باز دارد و براه حق ثابت دارد
بهشت پر نعمت جای وی باشد پس مخالفت نفس کار مهم است این کار وقت دست دهد
که آن کار را که آن فرماید بشناسد و آنکار را کسی شناسد که خود را تسلیم شیخی صاحب
ولایت کرده بود و سالها در قدم روش زده بود و مجاهدات و ریاضات بسیار کشیده باشد
و سر ارادت بر قدم صاحب مقام استقامت و آن عالی همت امامت و آن شیخ
عالم توقف و آن رکن کعبه تحقیق سعد الملة والدین نهاده باشد و بصدق ارادت

متابعت ایشان کرده باشیم و آگاه شناخت نفس است دهد زیرا که این علم شناخت و درین روش
خواجگان بزرگ خواجه عبدالخالق سره علیه مانده بودند و آن ناطق حق و آن وعظ شیخ
سعد الملة والدین است از برای آنکه شناخت خواطر و تمیز میان خواطر رحمانی و شیطانی و ملکی و
نفسانی عمل است باطن و این روش خواجگان هم به باطن است پس شناخت نفس در متابعت
ایشان توان حاصل کردن و توفیق متابعت این پاکان کسی یابد که خداوند او را عزیز
گردانیده باشد چنانکه رسول فرموده است التوفیق شیء عزیز لا یعطی الا عبدا عزیزا یعنی توفیق
چیزی عزیز است عطا ندهم مگر به بندهٔ که عزیز کرده باشیم پس حاصل کردن این اوصاف حمیده
و این خصال پسندیده هر آینه از لوازم باشد دیگر آنکه ازین خصال که درین باب گفته اند باید که هیچ
دقیقهٔ فروگذاشته نشود که اگر چیزی ازین اوصاف گذارد موجب آن بود که آنرا بعزا منت
بگیرند و ادبی بلیغ کنند زیرا که ادب روش آمده است و هر که اداب روش خواجگان نگاه ندارد
موجب عذاب باشد الهی بحرمت آب روی آن مردان که ما را بی آب روی مگردان یا اله العالمین
و یا انت خیر الناصرین بدانکه زاهد آن بود که رونده روی از امور این عالم بگرداند و بکار
آن عالم مشغول شود چنانکه حق تعالی و تقدس میفرماید و من اراد الآخرة و سعی لها سعیها و هو
مؤمن فاولئک سعیهم مشکورا یعنی هر که روی بکار آخرت آرد و خواست درجات در باطن او
داعی شود و سعی در یافتن آن دولت اقامت حسنات بود که بجای آرد و رعایت حمد التزام
کند و مؤمن باشد و طلب و سعی وی در نزد پروردگار مقبول بود و مرضی حضرت او بود و
چون سالک باور در حسنات مشغول شود خداوند تعالی میفرماید اذا هم عبدی حسنة

فکتوبها

شرف کند

فکتوبها له حسنة یعنی خداوند میفرماید که عالم چون بندهٔ من باور در روزگار حسنات خود را شرف کند
و غم او همه این شود که عبادت و طاعات بیارد و خداوند تعالی و تقدس میفرماید که کرام الکاتبین
او را بنویسند یعنی بسیار و رسول الله فرموده است که امتی علی ثلاثة اصناف صنف یتشبهون بالملائکة
و صنف یتشبهون الانبیاء و صنف یتشبهون بالبهائم فاما الذین یتشبهون بالملائکة
فهمتهم التسبیح والتهلیل والتحمید والتمجید والتکبیر والذین یتشبهون بالانبیاء فهمتهم
الصلوة والصوم والصدقة واما الذین یتشبهون بالبهائم فهمتهم الاکل والشهوات رسول
میفرماید آن گروه کسانی اند که عمر عزیز که سرمایهٔ سود است بباد داده باشند شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که مرد عاقل باید که خود را از مرتبهٔ حیوان بیرون آرد و بتدریج عقبات درجات
زهادی عبادت رساند و همت عالی بران دارد که خود را پیغمبران مانند کند و صفت پیشگان
دران پدید آید و طریق زهد که رسول علیه السلام فرموده است دران پدید آید قال النبی علیه السلام الزاهدون ملوک
الآخرة یعنی آن طائفه که روی بکار آخرت آورده اند بطاعت و اوصاف مشغول شدن از شان
پادشاهان آخرت باشند و خداوند تعالی و تقدس فرموده است که هران بنده که در دنیا از برای
یافتن آخرت ترک دنیا کنند ملک جنت نصیب ایشان بود که ان الذین آمنوا و عملوا
على الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار و خداوند عالم میفرماید که آنانکه ایمان
آورده اند و عمل صالح کسب کرده اند فردای قیامت مر ایشان را بود بوستانها که از تحته
که در زیر درختان آن جویهای آب روان بود پس آن بنده را که حق تعالی بدان دولت
رسانید هر آینه وی پادشاه بود شیخ قدس الله روحه فرمودند که سالک روی براه حق آرد و از
دنیا اعتراض کند مگر که بقدر کفایت حال خود که ازان گریز نباشد و غم وی همه غم دین شود و غم

مطلب آن دنیا را از باطن بیرون کند خداوند تعالی همه غمهای او را از وی بردارد و مهمات دنیا او را
کفایت کند خدمت حق را بر کارهای دنیای تقدیم کند و خداوند تعالی کارهای دنیای او را
باهمت خلق ساخته گرداند و هر که غمهای دنیای را بر غم دین تقدیم کند و غم دین و کار
های دین را پس اندازد خداوند تعالی غمهای دنیا را برای مشغول گرداند و کار آخرت از آن فوت شود و
از دنیا آنچه طلبد نیابد و از دین باز ماند چنانکه خداوند میفرماید که من کان یرید حرث الآخرة
نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب یعنی هر کرا خواست
او آخرت باشد همت او یافتن درجات عقبی بود و دین را حاصل کرده باشد و دنیا را نیز بطفیل
او یابد اما آنکه روی بدنیا نهد امید دارد که تمامی حاصل نماید و در آخرت بی نصیب ماند پس تحقیق
زاهد نیکوکار آن کس باشد که از دنیای پرهیزکار باشد و فرمان خداوند را بزرگ دارد و شب و روز را
محافظت اوقات خود کند و این معنی در سالک وقت پیدا شود که در شب برخیزد و نماز گذارد
و بر امید رحمت خداوند تعالی چنانکه میفرماید امن هو قانت آناء اللیل ساجدا وقائما یحذر
الآخرة ویرجو رحمة ربه یعنی که علامت پرهیزکاری آنست که شب از برای رضاء ما برخیزد و
در سجده و قیام گذراند از برای خدا کردن و از بیم عذاب روز قیامت و امیدوار بود
برحمت پروردگار خود و حق بزرگ داشتن فرمان حق که قول و فعل خود را رواننده راه از آنچه
با خداوند تعالی باشد چنانچه لازم دارد زیرا که او ساجدا وقائما بفعل بنده تعلق میدارد و این آیت
که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله

و چون بنده را این دولت حاصل آید هر آینه او را بیامرزد که و کان الله
غفورا رحیما یعنی خدای سزاوار پرستش است و آمرزنده و بخشاینده است بر بندگان نکوکار
نکوگفتار

نکوگفتار پرهیزکار و آن بنده از بندگان خداوند حقیقت بزرگ داشتن فرمان خداوند را
که پرهیزکاریست تواند که پیش رود یعنی از سابقان باشد هیچ در کار دین کسالت نورزد و
قال الله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم این بجز ارادت با
وامکان ما و حسن و توفیق ما امکان نپذیرد و شیخ قدس الله روحه فرموده است که حق فرموده است
واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة ایشان فرموده اند که نعمت ظاهر توفیق است بر بندگان
را تا ارکان شرایع را توانند اقامت کردند تا سعادت و ارادت برسد و نعمت باطن
ایمان است و اعتقادی صافی و صفات حمیده روحانی که بنده بدین اسباب باعلی مقامات و
درجات میرسد پس این همه نعمت را در حق بندگان اگر کسی خواهد که نعمتهای خدا را شمار کند
نتواند زیرا که نعمت او در حق بنده بسیار است که و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها پس بعجز پیش آورد
و از عهده شکر نعمت خداوند بتمامی بیرون آید تا خداوند تعالی نعمت بر شما زیاده کرده
که میفرماید که لئن شکرتم لازیدنکم یعنی که چون شکر گوید نعمت بر شما زیاده شود و شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که شکر نعمت حق بنزد محققان آنست که در نعمت حق بحقوق
شود و آن نعمت را وصلت درجات است بپیغمبرانی صرف نکنند و در تعظیم فرمان خداوند تعالی
مبالغت نماید شکر نعمت حق را بتمامی ادا کرده اند و چون این صفت در سالک پیدا شود آنگاه
حقیقت امانت ظاهر گردد و معنی امانت راست کاری بود و دور بود دل از خیانت با
خداوند تعالی و خلق او و این بار امانت از این قبیل است که جمله ایشان از تحمل آن بار
بعجز سر کشیده اند فابین ان یحملنها خداوند تعالی تقدس میفرماید که انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال میفرماید خداوند تعالی که ما عرض کردیم بار امانت را یعنی ایمان

وارکان و شرایع را بر آسمانها و زمین و کوهها همه از قبول این بار امانت سر کشیده اند
باز آدمی ضعیف بقبول این بار کردن و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
واین آدمی ستم کننده بود بر نفس خود و بغایت نادان بود بدیشی ستم کار است و فی
بدان معنی است که در بیع امانت خیانت ورزد و خیانت در بیع امانت آن بود
که اوقات نماز را ضایع کند و در احکام شرایع تقصیرات بسیار کند و بعذاب خداوند
تعالی درماند پس ستم کار خود بدین معنی بود که نادان بدین معنی است که با ضعف و عجز خود
این بار را اجابت کرد که آسمانها با رفعت خود از احمال این بار بعجز اعتراض کردند
و زمین با عرض و طول خود بقصور اقرار کرد و جبال راسیات و شامخات و باسقات و
بیچاره که بر خاک مذلت ماندند و خویشتن را ازین بار کشیدند
ارکان روی [illegible]
و با قطره آب مهین و ذره خاک حقیر با ضعف حال و خلق الانسان ضعیفا سر قبول این
بر آورده کردن بتحمل این بارها دلاجرم تشریف لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم طغری
منشور آدمی است شیخ قدس الله روحه میفرمودند که رسول [illegible] فرموده است المؤمن من امن
المؤمنون باموالهم وانفسهم یعنی مؤمن حقیقی آن بود که مؤمنان دیگر از وی در امان
باشند هم بمال و هم بنفس این متابعت شیخ مشایخ روی نماید بمجاهدها که از سر نفس
گذشته باشند و بمقام زهد حقیقی رسیده و آن زهد آنست که از غیر حق هرچه است پرهیز
کند آن مقام را حاصل کند که با تعلقات دنیا روی نماید مگر که جمیع تعلقات را
قطع کند و بمجاهده مشغول شود و مجاهده حقیقی نگاه داشتن شریعت است و پیش رفتن
اوامر خداوند تعالی و دور بودن از آنچه نهی کرده است و بر مراد نفس نا رفتن که جمیع عبادات

وخیرات

وخیرات معتبر بمخالفت نفس است که تا مرد بدین صفت موصوف نشود اخلاص در آن حاصل
نمیتواند کردند شیخ قدس الله روحه فرمودند که زهد بر سه نوع است یکی زهد عام است و یکی او پرهیز کردن است
از شرک و حرام و از هرچه خلاف رضاء خداوند بود یکی زهد خاص است و او پرهیز کردن است از غیر
خداوند تعالی مگر از آنها که ایمان آورده اند با ایشان فریضه است پس آنها خود را از حرام دور داشته اند
از خوف خداوند و آنها که خود را دور داشتند از خوف آن بود تا از خدمت خداوند تعالی بجای
دیگر مشغول نشوند آنها که از غیر او خود را بریدند از خوف آن بود تا در محبت غیر حق مشغول
نشوند پس راه عوام مؤمنان آن است که از حرام پرهیز کنند و راه خاص آنست که از حلال
پرهیز کند و راه خاص الخاص آن است که از غیر دوست پرهیز کند چون راه معین شد و روندگان
در راه نیز معین شدند پس رونده را باید که همت بر آن دارد که در آن راه که خاص است سلوک کند
تا اگر وقت مانع شود در حلال افتد سالم بود اما اگر بصد هزار حیله قدم در راه عام دارد اگر وقتی
لغزشی پیدا شود که هر آینه در آن حال در حرام افتد و هلاک شود شیخ قدس الله روحه فرمودند که
هر این سخن را بدین لفظ که مرد باید که قدم زند اگر از آنجا بلغزد در چاه نیفتد اگر بنده دولت
ایمان یافته بود و نعمت صحت و عافیت بخیر او را نیز مسلم شده و از قوت آن مقدار بود که یک روز
بروی گذرد چنانست که همه دنیا از آن اوست پس او حال باید که مشغول شود و آن مقدار
نعمت صحت و عافیت بخیر صرف کند و از برای طلب زیادتی دنیا عمر عزیز را فوت نکند
و همت بامور آخرت دارد و از طاعات و خیرات چیزی ذخیره کند که راه دشوار در پیش است

و دران راه توشهٔ راه میباید از خیرات و حسنات توشهٔ آماده کند که این دنیای پرمحنت
همین نظر دارد که مزرعهٔ آخرت است پس فارغ مباش و از اعمال صالحه تحلی میباش و شب و روز
بر عمرهای گذشتهٔ ضایع شده از ابر چشم آب میبار تا بود که روز گشت امید است در برآید و ثمرهٔ
او فردا بتو رسانند و هر روز فرصت است بکار شتاب کن که هر روزی که میگذرد از عمر کم میشود و تو عید آنی
در ساعتی که آدمی بفنا نزدیک تر میشود و نوعی دانی و از غفلت روز کار را میگذرانی در هر نفسی
که میرفی مرکب حیات را بجانب گورستان میدوانی و باین کار شادکام میباشی و هیچ نمی اندیشی که ناگاه
بود که ای چند روز حیات تو تمام شود و بجانب گور باید رفتن پس ساعت که بدین ساعت نفسها سود
بسیار بدست آرد تا آن ساعت که سرمایه از تو باز گیرند گران نشوی و مفلس نمانی که زاهدان که دنیا را
نشناسند که فانی است و بیحاصل ترک او گیرند و از آن راه بگردانند و آخرت را معلوم کنند که دار
باقی است و بدانجا میباید رفتن و آنجا میباید بود دل و روی بوی آورید و طالب او باشند و هوا را ادا اند
که بسبب وی که در فرمان خداوند تعالی در فرمان وی عاصی شوند مخالفت او کنند مسئله رسیدن
که حقیقت زهد چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که زهد سه حرف است و در حرف معنی است که زا
از زینت گرفته اند و ها را از هوا گرفتند و دال را از دنیا گرفته اند پس سالک راه باید که از زینتهای
دنیا بکلی اعراض کند و هوا را بتمامی بزیر قدم آورده باشد و از دنیا بکمال درگذشته بود تا آنکه حقیقت
زهد را دریابد و اگر بظاهر خود را پاک دارد و از دنیا بباطن او مقدار یک ذره راه بود او از زهد حق
بنود نباشد و اگر بظاهر بدنیا مشغول باشد آن اشتغال بر باطن سرایت نکند او مرد تمام بود

زیرا که سلوک

این عزیزان باطن است و باطن او از میل بدنیا فارغ گشته است قال رسول صلعم نعم المال الصالح للرجل
الصالح یعنی نیکو است مال درویش مرد نیکو شیخ قدس الله روحه فرمودند که اگر مال دنیا در دست
مرد افتد و بسی شود و بدین فرح شود اگر از دست نامرد آید بفساد خرج شود پس معلوم شود که اغنیا
در همه کارها بنقش آدمی و در غنا که مردان اهل است و شناسا و معرفت در هر دو دنیای ان همه زین
شود و سعادت ابد او سو حاصل آید اگر در دست که معرفت ندارد که روز کار خود بشناسد و نداند که از
به سود خوابیده در آن قضایا شود بغرامت و ندامت بعذاب خداوند تعالی در مانده پس این صفت بقا
که این اسرار سوفته هم کرده اند و تیغ شهوات را بر کنده اند و تمتعات این عالم سوز نباطن خود
بریده اند و بات نفس را زیر قدم آورده اند و در امتثال امور مسارعت کرده اند و در دقیقه گردند
از ذکر الله ذکراً کثیراً علی الحقیقت معلوم کرده اند کدورت و غفلت را بنور ذکر و حضور دل دور
و معبود را یاد کردند و فرصت را غنیمت شمرده اند و وقت را عزیز داشته اند و توشهٔ راه عقبی
بتقوی ساخته اند و بضاعت بازار آخرت بطاعات و عبادات مهیا کرده اند تا در آن نفس آخر که
کوتاه است ایشان آگاه بودند که آن ساعت ساعتی که در آن ساعت پشیمانی سود ندارد و تدارک ساعات
روزهای گذشته و ضایع شده نتوان کردند که زبان زبان عید هند که اذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ولا یستقدمون شیخ قدس الله روحه فرمودند که شش خصلت است که در هر وجودی که آن شش خصلت جمع
شود جای آن صاحب دولت بهشت پرنعمت بود و دوزخ با هم عذاب از آن گریزان بود اول آنست
که چون خداوند تعالی را شناسد فرمان او را پیش برد و از مخالفت فرمان حق دور باشد دویم آنست که
چون شیطان را دانست مخالفت وی کند سیم آنست که چون حق را معلوم کردی متابعت وی کند
و باطل را دانست اجتناب کند چهارم آنست که دنیا را شناختی که عاقبت او خراب است ترک

او کی پنجم آنست که آخرت را شناخته که آن دار باقیست روی بطلب او آری که عاقبت جای باز گشت
باوست ششم آنست که رحلت خود را یقین داند و زاد رحلت آماده کند بتقوی که بهترین زاد
تقوی ست که قال الله خیر الزاد التقوی که پرهیزی اصل نیکو کاریست و قیمت عمل آدمی بحسب تقوی
و عالیه بنزد خداوند تعالی آن کس است که ترس کار تر است ان اکرمکم عند الله اتقیکم و از رسول
پرسیدان که آل تو کیانند فرمود که کل تقی و نقی فهو آل و رسول الله صلعم چنین فرموده که پرهیزکاران آل
منند مسئله پرسیدان که متقی کیست شیخ قدس الله چنین فرموده اند که متقی در شریعت آن بود که از ترک
پرهیز کند و بیکبارگی اقرار بود و متقی در طریقت آن بود که از اندیشه گناه دور بود و باطن او از ما سوی
فارغ گردد و متوجه حضرت عزت شود و متقی در حقیقت آن بود که ظاهر و باطن او از خلاف رضای حق
آن پاک بود و رغبت و همت آن مستغرق عبادت بود و ازین عالم چنان فارغ گشته باشد که اگر ظاهر
وی را بر طبق نهند و بر جمیع خلایق عرض کنند و بر ظاهر وی عیب شرعی نیابند و اگر باطن وی را بر طبق
نهند بر ملکوت آسمان گردانند در باطن او نقصانی نیابند و اگر سر وی را بر طبق نهند بحضرت خداوند تعالی
عرض کنند در سری او خللی نبود و در حقیقت متقی باشد و بدرجه کمال رسیده بود اما تقوی عام آنست
که از گناه چنان پرهیز کند که گویا از زهر پرهیز میکنند زیرا که اگر کسی از زهر پرهیز نکنند و خوار داشت گناه
دروغ پدید آید ایمان از وی جدا شود پس گناه برابر زهر آمد لاجرم بر جان خود
بود بسبب ایمان خواهد بود پس جهد باید کردند تا درین نقد ایمان خلل نیفتد و نگاه داشتن
این نقد ایمان بوده است شیخ قدس الله روحه فرموده اند که هیچ عبادت بنزد خداوند بهتر از ورع نیست که
ذره گورع بهتر از هزار رکعت نماز است و بهتر از هزار روز روزه داشتن است و بهتر از عبادت
آدمیان و پریان است چنانکه رسول الله فرموده است که من ترک ذرة مما نهی الله تعالی خیر من

عبادة

من عبادة الثقلین یعنی ذره از آنکه خداوند تعالی نهی کرده است ترک کند بهتر از
عبادت آدمیان و پریان است پس باید که در ورع کوشند که شیخ قدس الله روحه فرموده اند که ورع
مرد در سه کار پدید آید شود یکی در وقت حاصل کردن مال که بغیر مال که بحرص و بخل نگاه میدارد
یا بحاجت شرعی بهم در وقت خرج کردن مال بخیر و طاعت خرج میکنند یا بفساد و معصیت پس اگر
حلال حاصل کرده باشد بخیرات خرج شود و او را لقیامت درجات بود و اگر از حرام شبه حاصل کرده
باشد بفساد خرج شود چنانکه میفرماید الخبیثات للخبیثین یعنی مال پلید از برای پلیدانست الخبیثات
للخبیثین است یعنی هر چیزی که از حرام بود هر آینه بحرام خواران خرج شود آنکس که مال خود را بنا جایگاه
خرج میکنند خداوند تعالی در حق او این وعید کرده است که ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بدرستی
که آنها مال بنا جایگاه خرج میکنند برادران شیطان اند پس مؤمن باید که در خرج کردن مال خود از بنا
جایگاه نگاه دارد تا در تحت این وعید نیاید که این باختیار آن نبود تعمیر بصیرت این زنا راه دیده اند
که در مال خود خرج کرده بودند اگر در خیرات خرج کرده بوجود خود را در راه رضای خدای صرف کرده بود
و از سر صدق و اخلاص در اعمال کوشیده بودند تا دوام ذکر و صفای وقت یافتند که این خصال
حمیده و افعال پسندیده از شمایل اولیاء الله است و این اوصاف معونت صدیقان است که دل در
حق تعالی ابد بستند و از نعیم این جهان جز نام نکوی دگر باقی نطلبیدند و هیچ چیز آرام نیافتند جز بذکر
و صفای وقت

که بر دل آدمی گذرد و از هر نوع

که باشند چنانکه خداوند تعالی فرموده است که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا
اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر خداوند تعالی میفرماید که آماده کرده ام از برای بنده گان صالح خود
آنچه چشم ندیده است و گوش نشنیده است و بر دل کسی نگذشته است پس خواطر آن بود که بر دل میگذرد و آن بر
چهار قسم است می آید رحمانی و ملکی و نفسانی و شیطانی و هر یکی را ازین خواطرها علامتیست که بدان علامت
معلوم میشود که آن از کدام قسم است علامت خواطر رحمانی تنبیه عقل است و علامت خاطر ملکی ترغیب طاعت
و علامت خواطر نفسانی آرزوی شهوت است و علامت خواطر شیطانی آرایش معصیت است وزین لهم الشیطان اعمالهم پس این
چنین خواطر مر رونده گان را موجب سعادت است و ناشناخت این خواطر موجب هلاکت است پس رونده
این راه و جوینده گان این بارگاه و رسیده بحضرت الله از شناخت این خواطر و تمیز میان این خواطر چاره
نیست از برای آنکه هر که را علم شناخت این خاطر نبود از جمیع عبادات ازخالص کم تواند یافتن یعنی عبادت
با خلاص نتواند آوردن زیرا که اخلاص در طاعت پیوسته این شناخت است چون این شناخت این
خاطر نبود اخلاص نیز در طاعت حاصل نباید و هر مجاهده و ریاضت که درین راه در خود نهاده شناخت
این خاطر با او نباشد بیشتر او مجاهدات و ریاضات او بنفس شیطانی ملوث بود و هر طاعتی و عبادتی
که بخواطر نفسانی و شیطانی آورده شود دران آیت اخلاص حاصل نشود و هر عبادت که در وی اخلاص
نبود آرانده آن طاعت بفردا امید خلاصی نباشد پس لاجرم شناخت این خاطر بمرتبه کوشش باشد تا
هر خواطر که پیدا شود بشناسد که این خواطر کدام است اگر خواطر رحمانی و ملکی بود بدان عمل کند اگر خواطر نفسانی
و شیطانی باشند عمل نکنند و در اداب که بدان اداب این خواطر شود و خواطر رحمانی و ملکی را قبول کنند
و چنانکه خواطر رحمانی خواطر نفسانی نیز همین صفت پدید می آید و چنانکه خواطر
بر طاعت از خواطر شیطانی نیز همین صفت پدید می آید پس خواطر نفسانی و خواطر ملکی نه اصل

میکنند در

محترم جناب آخند ۳۰/۱۰/۱۱

میکنند در خاطر رحمانی و ~~[crossed out]~~ نفسانی و شیطانی تا چنانکه شود که خاطر نفسانی بود و خاطر شیطانی از برای
آنکه همان ترغیب طاعت که در خواطر ملکی است در خواطر شیطانی می آید همان تنبیه غفلت که
که در خواطر رحمانیست در خواطر نفسانی می آید پس این دو خواطر را که ملکی و نفسانی است دران دو خواطر
که رحمانی و شیطانی است مندرج کرده اند تا رونده گان سوا [illegible] بود در شناختن آن و از پس توان
کردن میان خواطر رحمانی و شیطانی که تا اگر تنبیه غفلت پدید آید شود داند که آیا از رحمانیست
یا نفسانی و اگر ترغیب طاعت پدید آید شود داند که معلوم کند از خواطر رحمانیست یا شیطانی اگر
رحمانی بود آن خواطر بدان عمل کند و بدان خواطر فرو آید نیز بدان اخلاص بیابد و اگر آن خواطر شیطانی بود
دور کند و بدان خواطر عمل نکند تا متابعت شیطانی نکرده باشد که خداوند تعالی میفرماید یا ایها
الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید پس پیروی
مکنید شیطان را و این صفت شناخت خواطری که از شیطان بود مسلم شود زیرا که
اگر کار فرمای وی در غرور بودی پس ایشان میبود شناختن وی و لاکن رونده گان
راه را در صورت خیر راه میزنند پس کمال رونده آن بود که در صورت تمیز کند میان خواطر رحمانی و شیطانی
تا بدین عمل کرده بود و لا تتبعوا خطوات الشیطان مسئله رسیده که این شناخت خواطر بچه حاصل شود
شیخ قدس الله میفرمودند که اولی آنست که طهارت باطن می باید که درست حاصل آید تا این شناخت
روی نماید و طهارت باطن را شرایط بسیار است و یکی از آن شرایط آنست که طهارت بر پنج حس حاصل
آید چنانکه چشم او مطهر شود از دیدن محرمات زبان او پاک شود از گفتن و گوش
او پاک شود از شنیدن آواز ماه حرام دست او پاک شود از گرفتن در شرع نباید و قدم
او پاک شود از رفتن جای که نباید رفتن چون آنگاه هفت شرط دیگر باید

تا طهارت باطن بکمال حاصل آید واین هفت شرط است در لقمه است و یکی آنکه لقمهٔ حلال خورد
واندک خورد و دوم آنکه بیاد خدا خورد چهارم قرآن بفکرت وقیام شب وروزه داری سحر ودر روز
بصحبت صالحان پس این مجموع شرایط میباید تا طهارت باطن حاصل شود آنگاه شناخت
این خواطر حاصل آید زیرا که چون آدمی را نور چشم ظاهر باید تا طهارت که بر کمال بود تا چیزی را
که تواند شناسد واگر این نور چشم با خلل بود در شناختن چیزی عاجز شود پس شناخت این خاطر
از نور باطن است باید که نور بصر بصیرت در نهایت کمال بود تا این خاطر را تواند شناختن و آن
نور بطهارت باطن باز بسته است پس رونده باید که برین شرایط وقیام وطهارت انوار منور کرده
شود آنگاه بمدد انوار این خواطر او را معلوم شود و باز بباز گشت تمیز کند میان خواطر رحمانی و شیطانی
وآن چنین بود چون صورت چیزی در باطن او داعی شود در رونده باید که بباطن بخداوند تعالی باز
گردد و بزبان دل گوید که خداوندا تو میدانی این صورت چیزی که در باطن من پیدا شده است اگر از حضرت
تو است این را پایه دار در باطن من زیادت گردان واگر از شیطان است او را تو از باطن من دفع کن آنگاه
که دران پایه که پیدا شده بود نظر کند اگر دفع شود وآن پایه باز گشت شیطانی بود واگر قوة یابد و
زیادة شود آن رحمانی بوده باشد اما اگر دفع نشود باید که معلوم کند که از شیطانی بود یا از نفس و تمیز میان
نفس و شیطان آن بود که چون به باز گشت آن خواطر دفع شود چشم دارد در باز آمدن آن خواطر را
که بچه صورت می آید اگر بهمان صورة باز آید معلوم شود که آن خواطر اول وآن خواطر دیگر هر دو خواطر نفسانی است
واگر بر صورة دیگر آید معلوم شود که آن خواطر اول وآن خواطر دیگر هر دو نفسانی است واگر
در صورت دیگر آید معلوم شود که آن خواطر اول واین دویم هر دو خواطر از شیطان است

واگر در همان

واگر در همان صورة اول که نظر آمده بود دفع شود وآن پایه آن قوة گرفته به باز گشته دفع شود
وباز بر همان صورة آمده از نفس بود که نفس یک آرزو میطلبیده او تا نمی یابد دست از رونده باز نمیدارد
واگر سالها بر آید وی بر همان صفت بود اما شیطان مکار است و دانای مکر هر رونده را راه زند واگر آن
مکر وی پیش نرود مکر دیگر و دانه دیگر پیش آید تا بکدام دانه صید تواند کردن تا رونده راه را بهمان
راه از راه بیرون برد مسئله پرسیدند که نفس چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که کیفیت نفس
اقاویل بسیار است گفته اند اما حقیقت نفس چهار چیز است شادی و آسانی و سرور و مزه و بهره
که ازین چهار صفت بیرون آید از نفس خلاص یابد که نفس هر رونده را دشمن بزرگتر از دشمن
دشمنان دیگر فرموده است که قال النبی علیه السلام اعدا عدوک نفسک التی بین جنبک یعنی که نفس
دشمن او از دشمن دشمنان دیگر است شیخ قدس الله روحه میفرمودند چنانکه دشمنی او زیادت
از دشمنان دیگر است مخالفت او نیز اهم کارها است زیرا که هر رونده راه را هیچ طاعتی بحضرت
خداوند تعالی بهتر و دوستر از مخالفت نفس نیست که در مخالفت نفس فرموده است که من عرف نفسه فقد عرف
ربه خدای تعالی فرموده است جنت را در مخالفت نفس فرموده است که ونهی النفس عن الهوی فان
الجنة هی المأوی او مخالفت نفس بی شناخت وی دست ندهد وشناخت وی آن است که
که داند که بالای وی چگونه است یا رنگ وی چیست مراد از شناختن نفس آنست که کار فرمای
او را بداند که تا مخالفت نتواند کردن از هوای نفس نتواند که خلاص یابد زیرا که نفس دشمن پوشیده است
و با دشمن پوشیده حرب کردن دشوار تر که وی ترا می بیند و تو وی را نمی بینی رسول الله این حرب را حرب اکبر فرموده است که قال النبی علیه السلام

وجعلنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و رسول ﷺ از حرب کافران بازگشته بود و بنماز مشغول میشد که این
حدیث فرمودند که بازگشتیم از حرب خورد تر بحرب بزرگتر پس معلوم شد که حرب با نفس دشوار است و هر آینه هر
حرب را صلاح باید که بی صلاح حرب کردن راست نیاید و صلاح دشمن نفس سه چیز است یکی شمشیر
دیگر کارد خاموشی دیگر نیزه تنهائی چون این سه صلاح مر رونده را بر دشمنی نفس غالب آید و
هوای نفس ناپدید شود هیچ لغت مر رونده را برابر او نیست که بر نفس غالب آید و هوای نفس ناپدید شود این سعادت
بکسی روی نماید که این مردان باین سلوک کردند و درین صفات پرورش یافته اند زیرا که شناختن خواطر در متابعت
متابعان خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه حاصل شود که مجاهدان و مختاریان بحقیقت آن مردان بالغ
بوده اند که بسر حد فنای نفس رسیده اند و همه مرادهای خود را زیر قدم آورده اند و خود را بمرد دوست سپرده اند
هر صاحب دولتی که عنایت ازلی قرین وی بود و قدم در متابعت خواجگان ثابت داشته اند بسعادت
ابدی رسیده اند مسئله پرسیدند که فنای نفس چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که فنا النفس او را گویند که
رونده راه مجاهده و ریاضت جای رسید که نفس بلا صفت شود یعنی که نفس را مرادی نماند و این مرتبه بچیز
حاصل شود یکی نگاه داشتن شریعت یکی زنده کردن بروجه سنت و یکی رضا دادن بقسمت زیرا که سرمایه فنای
نفس که مجاهده است از لوازم است و زنده کاری بروجه سنت روش اولیاء الله است و هر که درین روش تواند سلوک
کند هر آینه نفس او فانی شود و در رضا گردد بعد از آن از وی همه نفس روحانی پدید آید و ازین مجاهدات و مشاهدات
حاصل شود و اعمال و عبادات باخلاص قرین شود و سخن رسید که خاطری پدید آید در باطن رونده بحقیقت
از نفس و شیطان است و بازگشت رفع عیش و این نقصان از چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که آن نقصان
از طهارت پدید آمده است بدان شرایط که هر طهارت باطن را است خلل افتاده باشد که در آن بازگشته قوة
دفع خصم نمانده باشد و آن از چند وجه خالی نبود یکی آنکه در طهارت پنج حس ظاهر را خلل نهاده باشد

بدان سبب

بدان سبب بازگشت او به قوت شده باشد که خصم را دفع نتوانند کرد و اگر در آن پنج طهارت
نقصانی نشده باشد با کمال گشت لاجرم در لقمه نقصانی شده باشد که لقمه با شبهه خورده
بود نور باطن در حجاب افتد و اگر لقمه پاک است لاجرم بسر خورده باشد که بسر خوردن نیز
باطن را گران میگرداند و اگر آنکه خورده بود لاجرم غافل خورده بود نیز لقمه غافل خوردن باطن
را تیره میگرداند و اگر غافل نخورده است بصحبت غافلان نشسته است که صحبت غافلان
مر رونده گان را بیکار می گرداند بسی هرچه

و خلق نباشد و آن محض خلاص بود و اما از شیطان و نفس باید که نگاه داشتن تا محض خلاصی بود
که خداوند تعالی مر خلاص را در قرآن عظیم فرموده است من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا
للشاربین سر باید حق تعالی که از میان سرگین و خون و شیر بیرون می آرد چنانکه از آن هر دو
نجاست در آن شیر اثری نبود و خورنده کان هیچ کراهت نمی آید در وجود آدمی نیز نجاسته است
یکی نفس و یکی شیطان پس رونده باید که عبادات و خیرات خود را چنان نگاه دارد که ازین دو نجاسته

که نفس و شیطان است دران اعمال وی اثری نباشد تا آن اعمال خیرات و طاعات وی خالص بود که چیزی که
در وی اثری ازین دو خطر راه نیابد آن خیرات و طاعات بمقبولیت خداوند عز نزدیک است زیرا که دران اعمال
اخلاص نبود و عمل بی اخلاص را خداوند تعالی قبول نمیکند پس نفس و هوا و شیطان و دنیا بنظر خلق پاک بود
و با اخلاص آراسته شود تا فردا امید خلاص بوده باشد مسئله پرسیدن که اخلاص بچه ارادت حاصل آید شیخ قدس الله
فرمودند که اخلاص بنگاه داشتن نیت حاصل آید از غیری او یعنی که دران زمان که نیت خیری یا عبادتی
در باطن پیدا شود آن نیت

طاعتی او را از برای نظر کند از غایت نابینائی باطن او بود مسئله پرسیدن که این نگاه داشتن نیت بچه حاصل شود
شیخ قدس الله روحه فرمودند که نگاه داشتن نیت از دوام بازگشت حاصل میشود یعنی که از خاطری که پیدا
میشود دایم بحق بازگشت و چون بازگشت او دایم بود در همه اوقات و ساعات لاجرم هیچ ازین دشمنان بر
دوست نیابند و نیت او در جمیع طاعات و خیرات خالص ماند شیخ رحمة الله فرمودند که از عیبهای کار بردارد
و دست از کار بردار و دست از کار مدار یعنی دران زمانکه نیت خیری و یا عبادتی در باطن تو
پیدا شود و ببازگشت معلوم کردی که درین خیر یا درین عبادت اثری از نفس یا از شیطان
راه یافته‌اند

راه یافته‌اند این عیب بود در کاری که خیر بود پس این عیبها را بهمان علم بازگشته و شرایط و ارکان کار خیرات
بردار و دست از کار مدار یعنی که آن خیرات را که اگر رونده راه بدان سبب که القای نفس و شیطان در اعمال
او راه یابند دست از اعمال خیر بدارد و هیچ خیری را نتواند که بیارد زیرا که در هیچ عمل خیری نبود که
شیطان و نفس را راه نیابد که بیارد زیرا که در هیچ عمل خیری نبود که شیطان و نفس را راه نیابد پس کمال معرفت
رونده را آن بود که آن عیبها را دفع کند و آنگاه آن خیرات را بیارد که اگر آن اعمال با همان عیب آورده
شود با خیرات حاصل نیابد و ثمرهٔ آن نرسد باز صورت دیگر فرموده‌اند که عیب از کار بردار

و عجب در باطن راه نیابد و بدان اعمال عجب نشود الهی بحرمت آنکسانکه حضور دل دارند که عاقبت کاری
همه را بخیر گردانید یا اکرم العالمین و یا انت خیر الناصرین بدانکه نفس را چهار مرتبه است اماره گی و لوامگی
و ملهمگی و مطمئنگی و مرتبهٔ انتها که مرتبهٔ کمال نفس است که نفس از اماره گی بدرجهٔ مطمئنگی برسد
و آن مرتبه بمجاهده و کوشش بسیار حاصل شود و آن مجاهده باید که براه شریعت راست بود
تا آن مجاهده را در تزکیهٔ نفس اثر باشد و نفس را از مرتبهٔ ظالمی بمقام مقتصدی برساند و
آن مقتصدی بدرجات سابقان بالخیرات بردارد چنانکه حق تعالی فرموده است که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات
باذن الله تعالی کما بدأکم تعودون فریقاً هدی و فریقاً حق علیهم الضلالة بدانکه ای

سه طائفه از اهل قبول اند از برای آنکه ذکر ایشان از زبان مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده یعنی برگزیدم سه طایفه را
از بنده کان خود این کتاب و قرآن را و ایشان را میراث دادم اگرچه بعضی ظالم نفس خود اند وجود خود را بلوث
معصیت ملوث کرده اند اما بقرآن عمل کرده اند اگرچه گناه کار بوده اند بگناه خود اعتراف نموده اند
کو آخرون اعترفوا بذنوبهم اگرچه گناه کرده اند عمل صالح نیز بجای آورده اند که خلطوا عملا صالحا
وآخر سیئا و امید بخداوند تعالی داشته اند خداوند تعالی ایشان را

یا ایها النفس المطمئنة و رونده گان این راه دو طائفه اند بعضی سعید اند و بعضی شقی هریکی ازین
دو طائفه را قدمی است و جاده ایست و سعادت که بدان قدم بر آن جاده میرسند میروند تا بدان
معاد میرسند و باز بعضی ازین نیز دو طائفه اند و بعضی خاص اند و بعضی عام اند آنها که عام اند
سعداء ایشان بقدم مخالفت نفس و هوای او و ترک لذات و شهوات او بر جاده طاعات و امتثال
فرمان شریعت و متابعت رسول صلعم میروند تا بمیعاد بهشت رسند و اما من خاف مقام ربه
ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و آنها خاص اند چه از سعداء ایشان و قدم محبتهم
بر جاده یحبونهم میروند تا بمیعاد صدق میرسند که مقام عبدیت است که ان المتقین فی جنات
ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر اما اشقیا دو طائفه اند بعضی شقی اند و بعضی اشقیاء اند
آنها که شقی اند عاصیان امت اند که بر مخالفت فرمان خداوند میروند و بر موافقت نفس و هوا اتباع
مینمایند و پس پیروی شهوات نکنند لاجرم فردای قیامت با عقوبت آتش گرفتار

نشوند

نشوند چنانکه رسول الله صلعم فرموده است که قال النبی صلعم اکثر ما یدخل امتی النار الاجوفان الفم والفرج که بیشتر
آن چیزهای که امت من بدان سبب گرفتار دوزخ شوند دو چیز است یکی دهان و فرج یعنی که
بدان لقمه حرام خورده بود و دروغ و غیبت کرده باشند و سزاوار آتش شده که رسول الله فرموده است
که کل لحم نبت من الحرام فالنار اولی بها یعنی هر گوشت که بلقمه حرام پرورده شود آتش بوی اولی
تر بود و بفرج نیز شهوات رانده بوده باشند و خود را سزاوار آتش گردانیده باشند که برای اجابت نفس
این طائفه است که شقی عبادت ازان است که ایشان عاصیان امت اند اما اشقی صفت نفس کافرست
و منافقان که پشت بروی اندین و کار دین کرده باشند و در طلب دنیای و تمتعات او
روی آورده اند و همت بر استیفای لذات نفس و شهوات و انتفاعات مصروف کرده باشند و آخرت
آورده و با نعمت دنیای ... آرام گرفته و مطلوب که دنیای است تمام یافته و از آخرت
بی نصیب مانده که من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ماله فی الآخرة من نصیب اما
فرق میان شقی و اشقی آنست که نفس شقی اگر شقاوت عصیان حق و اختلاف زبان او رفتار
رعت اما از نعمت سعادت ایمان برکارست و دو شقی اقرار زبانست و تصدیق دل
حاصل دارد اگرچه در عمل ارکان تقصیر دارد و وعید خداوند تعالی بدوزخ گرفتار شود و آن که لا اله الا الله است و شفاعت محمد رسول الله است
منکم الا واردها و اما طبیعه شهادت ... و اللمعه عاقبت از دوزخ خلاص یابند
او سوی گذرد و بیرون آرد ایشان را و وعده الله است که در دل ایشان ذره ایمان بود
و بهشت برسند اما اشقی صفت آن طائفه
که بدان نور خلاص یابند و آن که شفاعت محمد رسول الله نرسند لاجرم مخلد بوده و
مخلد در دوزخ بمانند چنانکه لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب و تولی اما نفس

بوده

امّا نفس در اصل جبلّت کافر صفت است که ان النّفس لامّارة بالسّوء و نفس را راه صفتی ذاتی است
یکی هوا و یکی غضب ربّانی و صفات ذمیمه آنست که از هوا و غضب متولّد میشود و این دو صفت
هوا و غضب و ضرارت در نفس میباید تا بغضب و هوا جذب منافع کند و بصفت غضب دفع مضرات — مضرات
در عالم کون فساد وجود او باقی ماند ولیکن آن دو صفت هوا و غضب را باید که اعتدال نگاه دارد
که نقصان این دو صفت سبب نقصان عقل و دین است و هم سلامتی نفس و بدن است و هم سلامتی عقل
و ایمان است و هم عقل و ایمان او در ترقی باشد و میزان این معنی قانون شریعت است و در تزکیت
نفس کوشیدن او اصلاح آوردن او از صفت امّاره که بمرتبهٔ مطمئنه رساند کاری معظم است
کمال سعادت آدمی در تزکیهٔ نفس است و غایهٔ شقاوة آدمی در غرور گذاشتن نفس است این معتقدان
طبع او بس شرع و تقوی میزان است که جملهٔ منتهای نفس را بحد اعتدال نگاه دارد تا بعضی غالب
و بعضی مغلوب شود که آن صفت بهایم و سباع است زیرا که بر بهایم صفت هوا غالب بود و صفت
غضب مغلوب بود پس آدمی باید که این دو صفت هوا و غضب را بحد اعتدال نگاه دارد تا در زمرهٔ
بهایم و سباع نباشد که اگر این صفات بر نفس غالب شود طبع او بفساد مایل گردد و ملائکه
بنظری ملکی در ملکوت آدم نگریستند این صفت را مشاهده کردند زبان برگشادند که اتجعل فیها
من یفسد ویسفک الدماء و این سخن از برای آن گفتن که نمی دانستن که چون طائفهٔ ذکر نعمت
او را بدین صفات ذمیمهٔ نفسانی از آن حمیده روشن گردد خداوند تعالی در جواب ملائکه فرمود
که انّی اعلم ما لا تعلمون یعنی که من میدانم آنچه شما نمیدانید پس چون بتصرف آنکه شرع
و تقوی این دو صفت هوا و غضب در نفس باعتدال چنانکه پیش رونده را در راه
صفات تصرف نماند مگر که بفرمان شرع تصرّف کند آنگاه صفات مبدّل گردد از

امّاره کی

از امّاره کی بصفت لوّامگی رسد و چون نفس امّاره و لوّامه شود نسیم فیض فضل حق بر جان وی وزیدن
گیرد و در باطن او درد پدید آید و آتش ندامت در نهاد او افتد و بر آن آتش جلاء کدورت و غفلت
و معصیت او بسوزد و ناچیز شود و وجود را از غبار مخالفت پاک گرداند چنانکه رسول الله صلعم
فرموده است که التّائب من الذّنب کمن لا ذنب له و نور توبه در باطن او روشن شود که بدان او شناعت
زبان خود را بیند علامت مشغول دارد و چون خود را در دست نفس و شیطان در بند بیند خود را گوید
که این مسکین چون میتوانی که بکوشش و مجاهده خود را ازین بند بیرون آری و از دست چنین دو دشمنان
بدخواه که قاصد جان و ایمانند توانی خلاص چرا توقف میکنی و جد و اجتهاد در میان جان نمی بندی و چون
حقیقت با این اشغال راضی میباشی چون داند که این مجاهدت را خود نمیتواند — درین راه نمیتوان
رفیق که پیغمبر صلعم فرموده است اطلب الرفیق ثم الطریق رسول الله صلعم فرمودند که هر که
سوادی راه خداوند تعالی باشد باید که با معتقد اقدم در راه ننهد تا در جهالک نیفتد که اول یار
میباید آنگاه راه رفتن چون این سخن را معلوم کند آنگاه خود را تسلیم تصرفات شیخی کرده
و بران ذکر که از تلقین شیخ گرفته باشد مداومت کند تا بحکم آنکه رسول الله فرموده است انّ
لکلّ شیء صفات و صفات القلوب ذکر الله آینهٔ دل او از زنگار غفلت و آفات طبیعت
صاف شود و ازین راه کاه دنیا که آراسته است که زیّن للنّاس است و بندجای محکم گذشته
حبّ الشّهوات است خلاص یابد و هیچ نفسانیه پیش نماند و نفس و خیالات بشری از باطن
او بکلّی محو شود آنگاه الهامات حق تعالی در او پدید گیرد و از آن ذوق الهامات ربّانی از
دل و نفس او پیوندند و از آن نور الهامات باطن او منوّر گردد و بصر بصیرت او بنور الهامات بینا گردد

وچنانکه رسول صلعم فرموده اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله رسول صلعم فرموده است که پرهیز کنید
از فراست مؤمن که وی بنور خداوند تعالی می بیند یعنی که بنور الهام می بیند چون بدین نور باطن او
بینا شود آنگاه نفس او از مرتبهٔ لوامگی بملهمگی رسیده باشد وچون بکمند عنایت وجذبهٔ الوهیت
یکلی روی بکار آخرت آورده واز کل احوال منتظر الهام حق باشد آنچه از طاعات وعبادات بکار دباید که بنور
الهامات بتا در آرد وبے القائے شیطانی وبنور الهام میان این جمله خواطر تمیز کند ورحمانی را از شیطانی
جدا تواند کردن آنگاه درین حال صلاح وفساد خود را داند ومشاهدهٔ احوال خود تواند درین مقام
نفس از ذوق الهامات یابد واز عالم غیب ارادت غیبی بدل او رسیدن گیرد وچون رونده راه بدین مقام
رسد آنگاه حق را از باطن او رسد وآنچه در ظهیر ومنیر او پدید آید بنور الهام داند که او از رحمانی است
یا از شیطانی وچون آن خواطر معلوم شود بقوة بازگشت خاطر شیطانی را محو کند وبخواطر رحمانی عمل کند
تا جمیع اعمال او روحانی شود

اخوىم عزیز الله ... مرا انحقادم شده امید بگر
در ... حصله

تا بمقام مطمئنگی رسیده بود وچون کوشش را درین حال زیادت کند نسیم نفحات الطاف روحانی تمام
جان او برسد سرمست خطاب ارجعی شود آنگاه نفس او از مقام ملهمگی واعلا مقام درجات مطمئنگی برآید
وهمچنان سرمست نفس مطمئنه را که ومنهم سابق بالخیرات است بفادی ارجعی پرواز دارند و
کرد کائنات بطلب صید فرستادند ونفس مطمئنه چون پروانهٔ دیوانه برهم کرد کند ودر وی از همه بگرداند
ودر روی سوی وصال شمع جلال آورد وهیئت وجود مجازی خود سر فرو نیارد وهمچنان لاابالی وار مرفت
تا از هفت فلک واز هشت بهشت درگذشته تا جملهٔ ملأ اعلی انگشت تعجب بدندان تحیر گرفتند که
این چه مرغست بدین ضعیفی وبدین ستمکاری بر خود که انه کان ظلوما جهولا آن نفس مطمئنه
بزبان حال با ملائکه میگفت که من آن مرغم که هنوز از آشیان نفخه پرواز نکرده بودم

الهی ... افزاوان ... الله

بنفس قالب گرفتار شده که شما از کمال ملالت سر اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء بر من می
انداختید ولصیادی نحن نسبح بحمدک ونقدس لک مینازیدید اکنون تماشای صیادی من کنید که گفته
بودید که این طائفه خون ریزی وفساد کنند که چگونه خون ریزی میکنم ولکن از خلق خوی خود را بر
آشیانهٔ عزت او فساد کنم ولکن باجود بر اندازی وجان بازی بر جمال حضرت بی شاید نشسته بودید
که زهی صیادی فراز کنگره باش مرغانند وفرشته بصید دنیا مرغ شکار وبجان گیر وهمچنان در کرم روی
طیران میکرد لاجد لامکان ملأ اعلی گفتند که اکنون در لامکان سیر نتواند کرد لابد گرش بدلوار
عجز آید حضرت خداوند تعالی ایشان را این خطاب فرمود که الم اقل لکم انی اعلم ما لا تعلمون هنوز تیغ
انکار میکشید وسر عجب نمی اندازد : گرچه شوید حالت زنده دلان :: تا چه گویید کسی بود چون
بپروان نفس مطمئنه بزبانی فانی را باخت برقعیهٔ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها شعلهٔ
کز بانهٔ شمع بود او را بزبان حقیقی کرامت فرمود لاجرم در هوای هویت شمع طیرانی کرد دو
مرغ دو کانگی را چون بیکانگی بر آستانهٔ یکانگی ریخت واز هستی خود دست شمع کریخت که ففروا الی الله
وخاصیت جذبهٔ او بشارات وادخلی بدین معنی است واین طائفه اند که پیش از مرگ صوری
باشارت موتوا قبل ان تموتوا بمرگ حقیقی مرده اند تا خداوند تعالی ایشان را پیش حشر زنده گرداند و
مرجع ایشان خداوند است ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون واگرچه این طائفه در عالم
صورت نشسته اند اما در عالم معنی از هشت بهشت درگذشته اند وتری الجبال تحسبها جامدة
وهی تمر مر السحاب صنع الله پس چون روندهٔ راه بارادت پیری در آمده ومجاهده وریاضت
پیش گرفته ونفس را در طاعت رام کرده بود واز صفات امارگی بمرتبهٔ لوامگی آورده بود
واز لوامگی بمقام ملهمگی رسانده بود واز ملهمگی بدرجات مطمئنگی بر آرد که اعلا مقامات
رونده کان است آنگاه او را شاید که بسماع حاضر شود بشرط دیگر که مکان است وزمان است واخوان

چون نفس رونده بدین مقام برسد واین شرایط واوصاف بکمال دست دهد ومرغ روحش در قفس قالب
آرام نتواند گرفتن در اضطراب آید وخواهد که قفس قالب بشکند وبمقام خویش باز گردد ساعتی سماع
حاضر شود از برای آرام دوسر از آن سماع بتکلف حرکت نکنند مگر که قفس قالب بمتابعت روح در اضطراب
آید که رقص وحالت عبارت از آن اضطراب است که بی آرام روحست :: رقص آن نبود که هر زمان برخیزی ::
دل پاره کنی از سر جان برخیزی :: بیدرد چو گرد از میان برخیزی :: رقص آن باشد کز دو جهان برخیزی ::
وآن سه شرط که مکان است وزمان است واخوان است بکمال است مکان آنست که خانه بود واگر روز آن نبود و
طاق بود او از بیرون رود وزمان آن است که از شب پاره گذشته باشد وخلق خفته ونامحرمان آرام گرفته
تا کسی که این سماع را محرم نبود خفته باشد واخوان آنست که جمع پیران پیوند همه واهمه کسانی بود که اشارا
اثر مقام مطمئنه باشد وکسی را که این مرتبه بود در آن جمع نگذارند زیرا که هر رونده را که نفس او بمطمئنگی نرسیده
بود ونفس او فانی شده بود وچون فانی شده باشد اگر شنود بنفس شنود حرام باشد پس هر آینه باید که نفس
باین مراتب ومقامات رسیده بود وبکلی بدین شرایط قیام نموده واین اوصاف حاصل کرده تا شنودن سماع
بروی مباح باشد وهر که بی این شرایط سماع شنود حرام مطلق بود وهر که انجنان سماع شنود واگر بنفس
میشنود حرام ندارد از دایره ایمان بیرون رود نعوذ بالله من ذالک الهی بحرمت این پلنگان وپاک
مردان درگاه که همه را بیامرزی یا اله العالمین ویا انت خیر الناصرین من از انچه نام زد حضرت بشتم
سالم بود که فردا هیچ چیزی منفعت نکند مر آدمی را مگر دلی تسلیم چنانکه ابراهیم خلیل صلوات الله علیه
میگفت که ولا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی که ابراهیم
صلوات الله علیه گفت روز قیامت مرا زیان زده مگردان وآن روز را صفت میکند یعنی مال که آن روز
سود نمیدارد ودر آن روز مال الها در آن روز مگر دلی سلامت باشد که بهترین صفات رونده کان است رسول الله صلعم
فرموده است ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلح صلحت بها سایر الجسد واذا فسدت فسد
بها سایر الجسد الا وهی القلب رسول میفرمودند که در خانه وجود آدمی گوشت پاره ایست که چون

آن گوشت

آن گوشت پاره بصلاح آید همه تن بصلاح آید واگر آن گوشت پاره بفساد میل کند کل اعضا نیز بفساد
مشغول شود وآن گوشت پاره دل است که منبع خیر است ومحبت انوار قدس است وهمان گوشت پاره که منبت
ومحل شقاوات ومنشاء شر میشود پس خواجه کان ما قدس الله ارواحهم وطیب اشباحهم بنا برین معنی
در باب صحبت تصفیهٔ باطن وسلامتی دل کوشیده اند ودر صلاح سر سعی کرده اند تا سر پاک شود ودل صافی گردد که رسول الله صلعم
چنین فرموده اند که هر که احوالی را که از خلق پوشیده است بصلاح آرد وکوشد تا بر وفق رضای خداوند تعالی
گرداند حق تعالی وتقدس احوال ظاهر او را مناسب احوال باطن او گرداند
احوال ظاهر او را پریشان گذارد وبصلاح نیارد وشیخ قدس الله روحه میفرمودند دل را اصلاحی وفسادی است که
صلاح دل در صفای اوست وفساد دل در کدورت اوست چنانکه قالب را خواص است واو را نیز خواص است
چنانکه صلاح تن در خواص است صلاح دل در سلامتی خواص است پس هر کرا خواص دل سلامت بود درستی
تن در آنست که الا من اتی الله بقلب سلیم وهر کرا خواص دل سلامت نیست فساد دل او هلاکی تن او در آنست
که لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها وهر کرا
خواص دل بسلامت است صفت او آنست که ان الله تعالی عبادا فی الارض قلوبهم انور من الشمس وفعلهم فعل
الانبیاء وهم عند الله افضل من الشهداء لیس لهم فی الدنیا قلیل ولا کثیر وهم یرضون بقسم الله والله
تعالی عنهم راض فقال عمر من هم یا رسول الله فقال هم الزاهدون فی الدنیا والراغبون فی الآخرة وهم الراضون
بقضاء الله تعالی رسول صلعم فرمود که خدایتعالی را در زمین بنده کانند که دلهای ایشان از آفتاب روشن تر است
وکارهای ایشان همچون کارهای پیغمبران است وایشان نزد خداوند عزیز ترند وفاضل تر از شهیدان
وایشان را نصیب از دنیا هیچ نه اندک ونه بسیار وایشان بدانچه خداوند تعالی قسمت کرده باشد راضی اند
آنگاه عمر خطاب رضی الله عنه پرسید که آن طائفه کیانند رسول صلعم فرمود که ایشان زاهدانند در دنیا یعنی
روی گرداننده کان باشند وشیخ قدس الله روحه فرمودند که آدمی بر مثال آسمان است وتن آدمی

برمثال زمین وچنانکه زمین را هفت اقلیم است وازهر اقلیم متاعی دیگر میخیزد زمین قالب را هفت
عضو است وازهر عضو حرکت دیگر پیدا شود وچنانکه آسمان را هفت طبقه است وهر طبقه محل کوکب و
ستاره ایست وآسمان دل را نیز هفت طور است که وقد خلقکم اطوارا وهر طور معدن گوهریست الناس
معادن کمعادن الذهب والفضة اما طور اول دل را صدر گویند واین طور معدن

دل است که معدن القای شیطان در اندرون دل راه است زیرا که دل خزینه حق تعالی است وآسمان صفت و
حفظنا من کل شیطان الرجیم وحفظنا من کل شیطان مارد وطور دویم را قلب گویند اولئک کتب فی
قلوبهم الایمان ومحل نور عقل است که فتکون لهم قلوب یعقلون بها ومحل نابینائی است ولکن
تعمی القلوب التی فی الصدور وطور سیم شغاف گویند وآن معدن محبت وشفقت خلقت چنانکه میفرماید
که قد شغفها حبا ومحبت خلق از انجا در نمیگذرد وطور چهارم را فواد گویند وآن معدن مشاهده است
ومحل رویت است که ما کذب الفواد ما رای وطور پنجم حبة القلب گویند وآن معدن محبت
خداوند تعالی است ومحبت هیچ مخلوق را بدان طور هیچ راه نیست وطور ششم را سویدا گویند وآن معدن
مکاشفات غیبی است ومحل علوم لدنی است ومنبع حکمت است وگنجینه اسرار الهی است ومحل علم اسما است
که وعلم آدم الاسماء کلها ودرین طور انواع علوم کشف شود که ملائکه از ان علوم محروم اند
وطور هفتم مهجة القلب گویند وآن معدن ظهور انوار تجلیات صفات الوهیت است
ولقد کرمنا بنی آدم است پس تمام صحت وسلامت دل وصفائی آن در ان است که بکلی از بیماری
فی قلوبهم مرض خلاص یافته باشند وبکلی این اطوار سر بر خط عبودیت نهند وهر طور ازین
اطوار بخاصیت همان معنی که در وی مستودع است مخصوص گردد وبرونق فرمان حق وطریق متابعت
سنت رسول الله که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله آنگاه کشادا این راه مر رونده را
روی نماید وقوة آن باید که خاطر رحمانی را از خاطر شیطانی تمیز کند وتواند که خاطر شیطانی را

دفع کند

دفع کند وچون رونده راه بدین مقام برسد ودل آن بدین موصوف شود وبدان خصال مخصوص
که بر دل خود رونده کامل مطلع شود که وی را از ان خاطر باطل کرده اند اینچنین رونده صاحب دل
تواند گفتن مسئله رسیدن که علامت شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت دل بیمار را هفت
چیز است ودل هرگاه که آن چیز نبود آن دل بیمار بود اول آنست که امید دراز در پیش دارد واجل را
نزدیک ندارد بسبب آنکه حرص بروی غالب بود دوم آنست که بر طاعت کاهلی بود وازان عبادت آن
حلاوت نیابد بسبب آنکه محبت دنیا در دل او متمکن شده باشد سیوم آنست که رونده کاری بر خلاف
سنت کند وقدم در متابعت شیطان دارد بسبب آنکه هوای نفس بروی غالب گشته بود چهارم آنست
که هرکه نظر کند بعیب نظر کند که هر چیزی که نظر کند از علم شود در دل او راه نیابد وفهم
عقل وبقوة بود از شناخت راه خداوند که رضای مخلوقات را بر رضای خداوند گزیند
همه کارها بسبب آنکه بی علم بود وهر که بدین صفت بود دل آن بیمار بود رسیدن که دل بیمار را علاج
چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که علاج دل بیمار آنست که جهد کنند که در صحبت علما باشند
ودر خدمت ایشان کوشند وسخن ایشان را قبول کنند که سعادت دو جهان در آنست وخدمت مشایخ را
بر خود لازم دارد زیرا که محبت دنیا سر همه خطاها است از باطن دور کرده وامل دراز را کوتاه
کردن جز در خدمت مشایخ حاصل نیاید وترک هوای نفس اصل علاج دل است در صحبت مشایخ
دست دهد واصل نزدیک داشتن در صحبت پاک مردان که مشایخ اند روی نماید پس علاج دل
بیمار آن بود که تمسک بخدمت مشایخ وعلما کنند ومحبت دنیا را از دل بیرون کنند وامل را
دفع کنند وزود رفتن بعالم آخرت آماده کی کردن که رسول الله فرموده است استعدوا للموت
قبل نزوله سفر باید که آماده باشی مردان را پیش ازانکه بیاید زیرا که چون بیاید مهلتی
نتوانند کردن وزبان عنیده که نتوانند عذر گناهان خواستن وتدارک احوال گذشته
که بر ایشان گذشته است تواند کردن دران زمانکه ازین عالم باید گذشتن پشیمان شوند

برسد و آن ساعت زبان زبان نشهد زیرا که خلف عزیزان او گذشته کانیم و بقیّت آن پیش رفته
کانیم که برین بساط پیش از ما جمع نشسته اند و این جهان را گذاشته اند و بر سر مائده قوم قوم
حاضر آمده اند و از آن مائده بیغا عبده رفته اند و در بی طریق فریق آمدن و هستند و قوم دیگر
که از بشان در جهان چیزی نمانده و بعضی ایشان که مغرور شده بودن و در نعمت غرور رفت
و اسباب و اموال و انتظام احوال بیش از شماره بوده اید چنانکه طول قامت و قوّت
بازو در عالم کسی مثل ایشان نبود چون بازیچه باد شده اند ثمود نیز بطول اعماد و
ضباع و عقارب مغرور شدن از شخره جماد خانه تراشیدن از بناهای محکم ایشان
قضای مبرم را مانع نیامد تا آن سرفرازان را از صیحه از پای در آوردن و آن باد بنیاد ایشان را
با خاک یکی کرد از فرعون متجبر متکبر شد اگر چه میخ ملک را در زمین طغیان و عدوان محکم کرده بود
و طناب ذو طناب کشیده و مقراض اجل عاقبت طناب عرش بریده اند و اگر چه در دنیا عمل دراز
بیخ باب فرو برده بود او را نیز باب فرو بردند و از راه آب در آتش فرستادند پس از بیان حال این
بختان مقصود آنست که شما بدانید که درین جهان ازین جباران فراوان بوده اند و از بین کردن کستان
درین عالم بیشمار بوده اند تا تو نیز عقل خود را کار فرمایی و از احوال ایشان فکر کنی و خود را از خلاف و
چنین پادشاه کرده جهد قبارت نگاه داری و در امتثال امر خداوند تعالی کمر جد و جهد بر میان
بندی و روزی کار خود را ضایع نگذاری که آنها که اوقات عزیز را بکسب خیرات صرف کرده اند
و در رفتن عالم آخرت متحیر شدند و انفاس خود را بذکر خداوند تعالی بخواندن قرآن و گفتن
تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر صرف کرده اند و خود را مقرّب نظیر کرده اند [illegible]

دل ایشان

دل ایشان بدان عالم شده مردان را طالب بوده اند از روی آنجهان گرفته باشد دنیا بر ایشان تنگ شود
دل شب و روز منتظر آن شود که قضای اجل میرسد و ایشان را ازین دنیای پر محنت برهاند و
این احوال آن طائفه بود که بجد جهد بسیار از صفات ذمیمه بیرون آمده بجای هر یکی از
صفات ذمیمه نفس صفات حمیده روحانی حاصل کرد تا آنگاه باطن آن چنان شود
که رفتن بدان عالم را آرزو برد زیرا که آرزوی بردن ازین عالم آن باشد که عالم آخرت
بطاعات و خیرات مامور کرده باشد و عبادات بخیرات باخلاص آورده بود لاجرم جویای
آن عالم بود و اینچنین عبادات که باخلاص آراسته بود و از صفات ذمیمه خلاص یافته و بصفات
حمیده رسیده بر متابعت و روش خواجگان و خاندان خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق است
هر که سر ارادت بر قدم خلیفه این خادمان و بقیه این مردان آن سابقه را و آن ناقد
نقد تقوی و آن نگین خاتم هدایت و آن امیر ولایت و آن شهسوار اسرار قطب وقت
شیخ سعد الملة والدین نهد در موافقت و متابعت ایشان کوشد ازین صفات ذمیمه
بکلی خلاص یابد و بجمیع صفات حمیده مشرف شود اما نسیم سعادت ارادت بر دل هر کس نوزد
و این آب اعتقاد بهر جوی وجودی نمیرود و این توفیق عزیز در هر کوه سینه نزول نمیکند
و لاکن هر صاحب دولتی را که دولت متابعت این صاحب دولتان روی نمود [illegible]
سعادت رسید و بدین اوصاف پسندیده موصوف گشته و این اخلاق حمیده که سبب مقامات
و درجات آخرت است و تمامی یافت لاجرم آنها که این سعادت را دیده اند و در راه و روش
ایشان کوشیده اند و شراب محبت نوشیدن و در صورت هر چه هست معنی دیدن بحقیقت
دنیا نظر کردند پایه دنیا را بر فنا یافتند اندیشه آدمی آخر که مال حال دنیاست بر دل

ایشان غالب آمده از غم نفس آخر که تا دران زمان سعب حال ما چگونه خواهد بود و علم
لذت دین فاقتند و درین چند روز بحیات خود استعداد موت کردند و بیخ شهوات از دل برکندند خود
و مادهٔ میل تمتعات این عالم را از سینهٔ خود فرو برده‌اند و اخلاق اولیاء الله را که این قدر تخلق
در متابعت این شیخ اصحاب شوق آن پیر ارباب ذوق آن صادق عاشق و آن عاشق صادق
و آن یگانهٔ جهان شیخ سعد الملة والدین حاصل کرده بودند و آن عالی همتان حامیان قول مجذوم (?)
بودند درین روش ایشان از هوا و بدعت مبرا و سلوک کرده‌اند بر حقیقت آنکه در دم آخر بدین بشارت
لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون مشرف شوند شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که این طائفه کسانند که همنشینان ایشان را بدبختی نبود هر که بنظارهٔ این عزیزان بیاید خداوند تعالی
وی را بیامرزد و اگر کسی را بینی که ازین راه با تو بگوید و ازین سابقان ورای ایشان دهد زینهار که
چنگ ارادت در دامن آن جوان مرد زنی و قدم متابعت از آن باز نکشی که سعادت ابدی
در آن است غنیمت داری تا ازین دولت از تو نگردد و حق متابعت این روش بجای آری تا
فردا الحشر تنهائی و در سعادت آخرت برسی ربنا ما را توفیق متابعت این مردان بلند قدر
روزی گردان و از زنده گانی که فردا از ایشان جدا نمانیم و نگاه دار بعزت و طاعت و اخلاص ایشان
که ما را از عذاب آخرت خلاصی بخشی و آبروی که ایشان را بحضرت تو هست که ما را و جملهٔ مسلمانان را در آن
دم نفس آخر تا آن دادن ایمان و ایمان روزی گردان الهی بحرمت آب روی آن مردان که
ما را بی آب روی مگردان یا اله العالمین و یا انت خیر الناصرین بحسب دلهم در صبر و رضا
بدانکه معنی صبر هوس نفس بود از هوا او زیرا که خداوند را صبور میگویند بدانکه صبور
معنی که باز میدارد و عقوبت را از بنده گان تا باشد که توبه کنند و صبر حقیقی آن بود که بهر

شدت کردن

سور شدة که بوی رسد زبان بشکایت نگشاید که رسول الله فرموده که بچند جای در قرآن بصبر امر است
چنانکه میفرماید فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی ای محمد صبر کن بر شدائد جفا کافران چنانکه
پیغامبران پیش از تو صبر کردند و مجاهدت که با ایشان میرسید و جای دیگر فرموده که فاصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه یعنی که صبر کن یا محمد و نفس خود را باز دار با کسی که میخوانند
پروردگار خود را در بامداد و شبانگاه و روی مبارک خود را از ایشان مگردان سبب نزول این آیه
آن بود که جماعتی از سروران بخدمت رسول صلعم آمدن و گفتن که یا محمد ما را چه باید که بیائیم و ایمان آریم
و در خدمت تو باشیم اما ما را ازین درویشان ژنده جامه ننگ می آید و بدان سبب نمی آئیم و رسول
صلی الله علیه وسلم را از غایت حرص که بود بر ایمان آوردن ایشان که چون تا شما را این حجاب نماند ایشان گفتند
که دو کار کنی که تا ما بیائیم این درویشان را که در آن جمع که ما باشیم راه مده که یا اگر در آن جمع نشینند
تو روی سوی ما کن و سخن با ما گوی رسول صلی الله علیه وسلم خواست که سخن ایشان را قبول کند جبرئیل
علیه السلام آمد و پیغام پروردگار رسانید گفت که حق میفرماید که تو دانی که آنها ایمان نخواهند
آورد تو روی مبارک خود را از درویشان مگردان که دوستان ما اند و در بامداد و شبانگاه
ما را یاد میکنند روی مگردان و در روایت دیگر رسول صلی الله علیه وسلم الصبر شکوه فرمودند که فاصبر صبرا
جمیلا و اگر کسی سخن میگوید که خاطر مبارک تو از آن سخن در بار میشود صبر کن فاصبر علی ما یقولون
و ما را یاد کن که ما را با صفات ناسزا یاد میکنند فسبح بحمد ربک و اگر از مخلوقات زحمتی
بتو میرسد صبر کن بر آن که حکم ما است و چون حکم ما بر چیزی نافذ شود هر آینه آن حکم
بنده رسد پس از غیر منال فاصبر لحکم ربک شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون سالک
راه طالب رضاء خداوند بود در بلاها آن صبر کنند و بر صبر ثبات قدم نماید هر آینه خداوند تعالی آن بنده را از بلای

اخلاق پسندیده و خصال حمیده مخصوص کرداند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که صبر را انواع بسیار است
اما آن صبر که در راه خداوند تعالی محمود است آنست که هر چیز از حق تعالی بر بنده آید که آن چیز مکروه
طبع آن بود باید که بطیب قلوب پیش آید و بدل خویش آنرا قبول کند اینچنین صبر پسندیده بود و
صبر جمیل آنست که پیش از آنکه بلای خداوند تعالی بوی رسد صبر و رضا نماید بحکم خداوند تعالی پسندیده
بود اما آنکه از بلای خداوند تعالی بوی رسد آنگاه بصبر و رضا پیش آید صبر بود و لیکن جمیل نبود
اما اگر بلاء خداوند تعالی مر بنده را بگیرد آنگاه صبر رضا دهد آن عجز بود اگر در بلاء او از رفتن
بلا در خاطرش آید آن عجز بود اگر در بلا گوید که فرج دیر آمد آن خصومت بود که میفرماید که و روی
من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیخرج من ارضی و سمائی فلیطلب
ربا سوائی چنین میفرماید که هر که بقضاء من خشنود نبود و در بلای من صبر نکند و بر نعمتهای من
شکر نگوید از زمین ها و آسمانهای من بیرون رود و خدای دیگر طلب کند یعنی لازم بنده که
صبر است و شکر است و رضا مسئله پرسیدند که علامت بنده صابر چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند
که علامت بنده صابر آنست که بر سه وجه بود اول آنست که اگر چیزی بوی رسد که خلق را از آن معلوم شود
آن نیز با کسی نگوید که آن گفتن با خلق دویم آنست که بباطن نیز اعتراض نکند و اگر
کسی را خبر شود از آن حال غمخواره کند پس زبان نگاه دارد از آنکه چیزی گوید که صبر را زیان دارد
سیم آنست که بدان بلا چنان فخر کند که توانگران بمال فخر کنند و در آن زمان که تن او در بلا بود
و دلش برضا بود و زبانش بحمد و ثنای خداوند جهان بود و در آن حمد و ثنا او را امید عطا بود از خداوند
تعالی شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر رونده راه بود بدرجه مردان این راه نتواند رسید تا آنکه هفت
عقبه را نگذرد عقبه اول آنست که در یسار راحت و آسایش را بر خود بندد و در شفقت بر نکشاید عقبه دویم

آنست که

آنست که در عزت بر خود ببندد و در ذلت بر خود بگشاید عقبه سیم آنست که در آسایش کار را
بر خود ببندد و در مجاهده و ریاضت بر خود گشاید عقبه چهارم آنست که در خواب را بر خود ببندد
و در بیداری را بر خود گشاید عقبه پنجم آنست که در اصل دراز را بر خود ببندد و در کوتاه عمر را
بر خود گشاید عقبه ششم آنست که در دروغ و غیبت و فحش بر خود ببندد و در ثناء حمد خداوند تعالی
بر خود گشاید عقبه هفتم آنست که در حلق از لقمه با شبهه بر خود ببندد و در لقمه حلال بی شبهه
گشاید و هر رونده که در گذشت این عقبات فرو ماند او از نصیب بهشت مسئله پرسیدند که حقیقت
صبر چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که حقیقت صبر آن بود که چنانکه نطفه در رحم بر پنج حال میگردد
اول نطفه بود که در رحم پیدا شود باز بتدریج علقه شود و باز بتدریج مضغه گردد باز عظم میشود و باز
صورة ظاهر میگردد و بر همین مثال چون نطفه صبر در دل بنده پیدا شود رونده راه بدان صفت
صبر ملازمت کند آن نطفه صبر برضا رسد چون عنایت حق او را دریابد او بلا نیز دیک او نعمت شود
و باز در آن بلا و آن نعمت بلا راحت یابد و روندگان این راه نیز بر پنج وجه اند اول در بلا صبر کردن
درجه مومنان است دویم به بلا راضی بودن درجه صالحان است سیم در بلا شادی کردن درجه محبان است
چهارم در بلا نعمت شمردن درجه ابدالان است پنجم در بلا لذت و راحت یافتن درجه پیغمبران است
پس حقیقت صبر آن بود که در بلا هم صابر باشد و هم شاکر بود و هم راضی بود تا خداوند را بنده سزا
باشد مسئله درویشی را پرسیدند که علامت مرد عالم چیست و علامت مرد زاهد چیست و علامت مرد عابد چیست
شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت مرد عالم آنست که امتثال اوامر حق تعالی بود و از نواهی شرع
دور باشد و علامت مرد زاهد آنست که هر چیز از اشتغال دنیا از زیاده از حاجت آن باشد ترک آن کند
و علامت مرد عابد آنست که رفتن راه آخرة را ساخته کند و مستعد را مهیا کند و توشه راه آماده

کنند زیرا که آنها که بدلایل قاطعه شک و ریب را از حریم ایمان میدارند و خود را از باطل جدا کردن میدانند
منتظر باطن در عواقب دنیا نظر کردند حال حال دنیا را بر فنا دیدند و روی از وی گردانیدند و
در طلب آخرة کوشیدند و این مرتبه ارباب مجاهده است که آینه دل را بترک مخالفت فرمان و
ملازمت بر طاعات حال فرمان و بدوام ذکر و قرائت قرآن و یاد کردن مرگ ناگهان صیقلی
کردند و مغیبات عالم غیب را بی شک و ریب در وی می بینند و دل درین دنیای نمی نهند و
چنان رفتن آن عالم را منتظر بوده اند که هر نماز را که گذارند چنان دانند که این نماز آخر
عمر ایشان است و هر نماز دیگر نخواهند رسید و این صفات از غایت حضور دل آن مردان
بود و برین خصال بودند سیرت اهل صفات است و این روش خواجگان ما قدس الله ارواحهم
در تصفیه باطن است و صوف عبارت از آن معنی است که باطن رونده صافی شود و علامت
صفای باطن آنست که ظاهر وی با مور شرع بود زیرا که همه گشاده گیهای از نگاه داشتن ظاهر حاصل
می آید حسنه برسیدن که رسول الله گفته است که الموت تحفة للمؤمن یعنی که مردن تحفه مؤمن است
و انتقال بر از ین جهان است پس چرا رفتن آن عالم را کریه است شیخ قدس الله روحه فرمودند که طبع
آدمی چنین است که از معمور بخراب رفتن او را خوش نیاید و از ین معنی کریه است پس آخرت را
به بعض ها خراب کرده بود و عمارت کرده بود و روز کارها را عمارت کرده بود و او روز کارها را
ضایع کرده بود و هیچ چیز که او را سود دارد و حاصل نکرده بود هر آینه از معمور بخراب رفتن او را
خوش نیاید و از ین معنی کریه است پس آخرت را و مکروه طبع آن بود که دنیا را عمارت کرده بود و
این حال کسی بود که در اوقات روز و شب کسب خیرات و سعادات نکرده باشد و کارهای بیحاصل
دنیا را پیش گرفته بود و بارهای گران از حساب کردن از حساب بر خود نهاده چون وقت رفتن
آن عالم را

آن عالم آید شی با بار گران گناه و با عمر ضایع شده روی بدان عالم آورد حال آن چون حال آن
غلام بود که از خواجه گریخته بود و مدت مدید بطبع خود گشته که ناگاه قاصدان خواجه او بیایند و
آن غلام گریخته را بنزدیک خواجه او بیارند آن غلام چگونه ترسان بود از عذاب خواجه خود و
با هزار خوف و حسرت و خجالت بیاید و مردان عاصی روزگار ضایع کرده و فرمانهای خداوند تعالی را
خلاف کرده چنین بود پس کسی را که مردن او برین وجه باشد هر آینه رفتن آن عالم را گران بود
و اما مردن بنده کان عاصی صالح که در اوقات خود عزیز داشته اند و امتثال کرده مر فرمانهای
خداوند تعالی را و انفاس عزیز را ضایع نکرده بودند و عمر خود را بیکار نگذرانیده و عالم آخرت
خود را بطاعت و عبادت معمور گردانیده و کار دنیای فانی را پس انداخته و روی بطلب آخرت
باقی آورده و همت را همه بانتظام امور آن عالم مصروف داشته چون وقت رفتن آید حال
بود که عزیز مدت مدید بود که از وطن خود غایب بوده باشد و اهل و فرزندان او و دوستان او با وی
بزمان مشتاق شده و چون بیاید اهل و فرزندان او برسیدن شود و او نیز با آمدن فرح باشد و از
رفتن آن عالم بدین صفت باشد هر آینه موت را جویان بود و از رفتن آن عالم گران نبود پس
هر کرا باید که تا در آن نفس آخر کار او همچو او غلام گریخته نبود با هزار حسرت و خجالت و عقوبت
بعذاب در نماند و امروز که فرصت است و امکان عرض خواسته آنست عذر گناهان بخواهد
که کریم بعذر عمری از معاصی رای گذارد سر مسکنت و بیچارگی بر آستانه عظمت و کبریا
او نهی این ساعت را که یافته غنیمت دار و عمر را که دمی از وی می آرد در بنده که خداوند
صرف کن و در تحمل شداید شرع بر نفس صبر را فرمان که چندین روز بیش نخواهد بود در

چند روز هر چگونه بود بر مشقت دنیا توان صبر کردن که رنج و کار آخرت را برای نعیم تا توان
کشیدن پس بر کار باش که خداوند تعالی نیکان را منزل پیدا کرده است و بدان را نیز جای معین کرده است
کان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم خداوند تعالی میفرماید که بدرستی که نیکان را در جنت نعمت
باشد و بدان در دوزخ و عقوبت بیوند پس حکم آن نیکبختان را که بعد از فضل حق ترک دنیا گفته اند
و بر زیاده از حاجت اصلا مشغول نشدند و روی دولت را ازین جهان بر جنت کردانیدند و باسباب
و احوال دنیا التفات نکردند لا جرم در دنیا سلطانی از ایشان خراج می طلبد و در آخرت سبحانه و تعالی
با ایشان خطاب نکند مسئله پرسیدند که رضا چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که رضا خشنودی بود
یعنی که هر چه از حق تعالی بر بنده رسد از بلیات و محن بنده باید که چنان خشنودی پیش آید که ظاهر او و باطن او در آن
بلیات اعتراض نکند زیرا که بنده چون داند که این بلیات از دوست رسیده است دیده دل در بلا مبتلی نبیند او را آن بلا را
بر رضا پیش آید و علامت بنده که آنست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که علامت کسی که او را راه ایزد ان
بکشایند سه چیز است اول آنست که علم راه دین بداند زیرا که علم دین دانستن از لوازم راه است دوم
آنست که چون علم بود پس توفیق عمل بر هند پس زیرا که عمل بعلم از لوازم روش راه است سیم آنست که
اگر عمل کند او عمل او بریا بود و از اخلاص دور بود و فردای قیامت هر چه آید مرد مار از عذاب و عقوبت
از سبب یکی از آن سه کار بود که بی علم در راه
و هر که با علم درین راه رود همچون آن نابینا
بود که در میان درختان بود هر چند کوشد نتواند زیرا که راه بیرون آید و اگر چیزی که از علوم را
معلوم کند توفیق عمل از آن باز گرفته باشد زیرا که از علم بعمل درجات حاصل می آید و او
از درجات محروم است و اگر او اندک عمل فرو دی در وجود می آید حق تعالی اخلاص برا از وی

باز کرد

باز گیرد زیرا که در خلاص امید خلاص است و وی اهل اخلاص نی شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مرد را می
باید که آن مقدار از علم شرعی که در راه خداوند تعالی بدان محتاج است حاصل کند تا رفتن راه بر او
آسان بود و بعد از آن که آن علم حاصل شد بدان عمل کند و خدمت مشایخ تمسک کند تا اخلاص در
عمل حاصل آید و چون در روش قدم ثابت دارد و منازل راه قطع کند و بصفت خواص موصوف
گردد چنانچه خداوند تعالی فرموده است اولئك كتب في قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه و يدخلهم جنات تجری تعالی
من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم و رضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون خداوند
ذکر طائفه از بنده کان خود را که بدولت قبول خود ایشان را مخصوص کردانیده است و بدین عبارت اخبار
میفرماید که بر دل ایشان نوشته یعنی که بر صحائف ضمایر ایشان قلم قدرت بر دلهای ایشان یعنی که بر صحائف ضمایر
ایشان خود نقش ایمان را بفضل و کرم خود نبشت و ایشان را منصور کردانیدن بمدد جبرئیل علیه السلام
که او ناصر اولیاء ماست و قاهر اعدای ماست و در آرم ایشان را در بوستانهایی که صفت آن بوستانها
آنست که در زیر درختان وی جویهای روان باشند و ایشان درین بوستانهای جاوید باشند و خداوند از ایشان
خشنود و ایشان از خداوند خشنود باشند در آن علم نیز بیافت درجات و سعادات راضی باشند که ایشان
کروه خدا باشند و کروه خدایان هر آئینه رسته کاران باشند و همین جماعت را جای دیگر میفرماید که
اولئك هم خير البرية یعنی که این کروه مقبولان این جماعه برگزیده ترین آفریده گانند بدان معنی که
ایشان بحکم ما راضی اند لا جرم جزای این طائفه بعبدیت حواله فرمود که جزاهم عند ربهم [illegible] مزد
این کروه نیز در پروردگار ایشان است این صاحب دولتان را این همه سعادت بدین معنی حاصل
آمد که از بیم فراق حضرت احدیت ترسان باشند که ذلك لمن خشي ربه یعنی کل این صفات حمیده
و خصال پسندیده مر ترسکاران را روی نماید زیرا که هر که امروز ترسان بود فردا ایمن باشد در نفس
آخر که نیز بشارت لا تخافوا و لا تحزنوا که را می شنوانند که در حیات از خلائق عالم ترسیده

بود و غم دم آخر بسیار خورده باشد اما کسی که در حیات از خلق عالم رسیده باشد بود دشمنی دم آخر بسیار
غافل و بیکار بوده باشد و غم نفس آخر بر خواطرش نباشد در آن زمان که حیوة او بآخر رسید سیاست لا بشری
یومئذ للمجرمین بگوش او فرو خوانند ربنا بعزت آن گوش که کلام بی واسطه شنود که ما را و جمله
مسلمانان را از شنودن این سیاست نگاه دار و بعزت آن زبان که بی واسطه میگفت که در آن نفس
آخر زبان ما را بگفتن لا اله الا الله کلمه شهادت گویا دار بعزت آن مردی که هرگز بسوی خود سخن نگفت که
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی که ما را در آن خاک جواب با صواب کرامت فرمای یا الهی بحرمت آن
عزیزان که درین راه رفتند که عاقبت کار همه را بخیر گردان یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
بدانکه مراقبه او را گویند که سالک راه بر سر الم یعلم بان الله یری واقف شود و بحکم آنکه فرماید که
ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و بنگاه داشتن عالم ظاهر و باطن
عالم باطن مشغول شود و بمراقبت احوال ظاهری و باطنی پردازد و بشرایط و آدابی که در مراقبت بجا آرد
خداوند تعالی مراقبت احوال او فرماید و کان
علی کل شیء رقیبا یعنی که ما خداییم و سزاوار آنیم
بر هر چیز نگاه بانیم و رقیب احوال شماییم که فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین یعنی که خداوند تعالی
بهترین نگاه دارنده کانست و بخشاینده کانست چون سالک محافظت اوقات خود کند و نگاه داشتن احوال
بر خود لازم دارد خداوند تعالی او را بتوفیق خود مزین گرداند و یکی از اسمای حسنی خداوند رقیب است و رونده
راه را دشمنان بسیارند چون نفس و شیطان و هوا و دیگر دشمنان جنی و انسی که این همه موانع راه اند
پس چون رونده بمراقبت احوال خود قیام نماید و خداوند تعالی این ندا بعالمیان رساند که و کان
الله علی کل شیء رقیبا آنگاه دشمنان دست از دامن این خلعتان کوتاه کنند و اگر تاثیر نگاه داشتن
حق نبود سالک بدین مدارج و مقامات کی تواند رسیدن و خواجگان ما قدس الله ارواحهم

سر امراقبه گفته اند   مسئله پرسیدند که رونده راه را که سر او
پاک شود شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت آن آن بود که ذلت دیگران را تاویل صواب کند یعنی
که هر که قولی و فعلی از مسلمان بیند که آن قول و یا فعل آن مسلمان بر میزان شریعت راست نبود
آن را تاویل صواب کند و در حق آن مسلمان تصرف نکند و باطن خود را بدان سخن آن مسلمان
مشغول نکند و گوید که این مسلمان را سر بود با خداوند که من ندانم و این سخن گوید و بیکار خود
مشغول شود که راه ایمن نیست مسئله پرسیدند که مراقبه چیست شیخ فرمودند که مراقبه پاس
داشتن انفاس است که بیکار نگذارد و نگاه داشتن اوقات است که تا ضایع نشود زیرا که
محققان این راه گفته اند که رونده راه باید که یک طرفة العین غایب نشود که مدارج و مقامات
بمحافظت ظاهر و باطن حاصل میشود شیخ قدس الله روحه میفرمودند که این طائفه کرام
دو قسم اند یک قسم از ایشان آنهااند که مراقبه و احوال نظر ایشان بر وقت و حالت باشد
یعنی مجاهده و مراقبه مقصود ایشان آن بود که وقت و حالت پدید آید ایشان را و نداند
که وقت و حالت ملک سالک نمیشود رونده را در وقت و حالت اختیار نیست و یک قسم دیگر
آنهااند که از مراقبت احوال نظر ایشان بر عاقبت بود یعنی از ریاضات و مراقبه مقصود
ایشان نفس آخر بود که بر خیر و سعادة تمام شود و یکی قسم دیگر از ایشان آنهااند که از
مراقبه احوال نظر ایشان بر حقایق جلال بود یعنی از مجاهدات و ریاضات و مراقبه مقصود
ایشان آن بود که نفس کلی فانی شود و روح از حجاب نفس خلاص یابد که حقیقت حال اینست تا
رونده نیز تواند که تمامی بمراقبت احوال خود قیام نماید   پرسیدند که مراقبه فا بود

یا مرتبهٔ ادب شیخ فرمودند که مراقبه نگاه داشتن انفاس است تا بغفلت نگذرد و نگاهداشتن
اوقات است تا بیکار نگذرد و این مرتبه را دایمی می باید بود و این مرتبهٔ مراقبه که دایم حاضر بود آن
که بی اخلاص معتبر نیست و باز ادب را محققان مغز اخلاص داشته اند یعنی که عبادات با اخلاص
معتبر است و اخلاص با ادب معتبر است پس مقام ادب قوی تر از مقام مراقبه است   پرسیدن که
ادب چیست و حق ادب چیست شیخ فرمودند که ادب بر دو نوع است یکی ادب ظاهر است و یکی ادب
باطن است ادب ظاهر آنست که ترک معصیت گوید زیرا که اگر کسی در نظر مردمان معصیت میکند و شرم
نمیدارد پس چون در نظر مخلوقات فساد میکند او را بی ادب میگویند پس هر که در نظر خالق که آفریدگار
همه است معصیت بی ادبی بود پس ادب ظاهری آن بود که ترک معصیت کند و آنکه بظاهر ترک معصیت
نمیکند حال او از دو وجه بیرون نبود یکی آنکه اعتقاد او آن بود که خداوند تعالی او را نمی بیند و هر که اعتقاد   بیرون
چنین بود کافر شود دیگر آنکه اعتقاد او آن بود که خداوند تعالی او را می بیند و همچنان معصیت میکند
و این از غایت بیخوفی بود و هر که از خداوند تعالی ترس نبود نیز بیگانه بود پس ادب ظاهر آن بود که
از خداوند تعالی ترسد و ترک معصیت گوید و حق این ادب آن بود که جملهٔ اعضا و جوارح خود را
در حفظ شریعت دارد و حواس خود را معمور شرعی گرداند که تا این مراقبه بدست نیارد مقام
مراقبهٔ رونده را روی نماید پس مرتبهٔ ادب قوی تر از مرتبهٔ مراقبه آمد اما ادب باطنی آن بود
که جمیع صفات ذمیمه از باطن رونده محو شود و باطن را که نظرگاه پادشاه است پاک گرداند و به
ظاهر و باطن در سر و علانیه بحق مشغول باشد که الادب مع الله فی السر والعلانیة شیخ قدس الله
روحه فرمودند که بسا کسی که پیشگاه مرتفع نشسته باشد و وی با ادب بود و شرح این معنی چنان بود
که اعتبار بنزدیک محققان باطن است که گاه بود بحق تعالی که مراد از ادب آنست که باطن رونده

از غیر تعالی

از غیر تعالی پاک شود که دوام مراقبه اینست و آنکه بظاهر بود و پای کام است و خدمت میکند که باطن او از
حق تعالی غافل است وی بی ادب است اگرچه بزبان ذکر گوید زیرا که خداوند تعالی فرموده است و من قال
الله و قلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین الله معنی آنست که هر که گوید الله بزبان و دل او از خداوند تعالی
غافل بود و خصم او در دو جهان خداوند تعالی است پس کسی که بزبان ذکر میگوید و دل وی از ذکر
غافل است این چنین وعید است مر وی را پس خواجگان ما قدس الله ارواحهم بنا بر این معنی اعتبار باطن
داشته اند و کوشش در تصفیهٔ باطن کرده اند زیرا که فاضلترین احوال در روش نگاه داشتن باطن و پاس
داشتن اوقات وی که ستر دل است از محبت دنیا تا این سعادت که دوام مراقبه است و ادب در طاعت
نگاهداشتن خواطر   پس هر کرا باید تا بدین سعادت برسد و در دین و دنیا با صفا باشد باید که قدم
در متابعت مشایخ که از خاندان خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه باز میگویند
که ثابت دارد و آن مرد آگاه و آن روندهٔ این راه و آن برگشیدهٔ آله و آن برگزیدهٔ پادشاه و آن
مقبول الله و رجال الله شیخ سعد الملة والدین قدس الله روحه و نور ضریحه قدم متابعت در راه و
روش خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله و طیب الله ثراه ثابت داشته اند و بدوام مراقبه
جان پاک ایشان از کدورت بشریت خلاص یافته نفس صافی گشته و دل ایشان بذکر خداوند جهان
آرامیده و از غیر او رمیده و بدین صفت موصوف گشته که الا بذکر الله تطمئن القلوب ایشان
آن مردمانی است که عبد خداوند تعالی و حق و سنت رسول الله است روی روش خواجهٔ بزرگ خواجه
عبد الخالق غجدوانی رحمة الله علیه بهمت   جان و دل را از باطن پاک گردانیده بود که اثری از آن کدورت
در باطن منور ایشان باقی نمانده بود و هیچ دقیقه که ازین راه امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه
رسیده است فرو نگذاشته اند و بتمامی این راه کوشیده اند و در مدت حیات که کرت چله خاطر را آورده

بودند و در کل احوال التجا بخداوند تعالی کرده بودند و طرفة العین باطن ایشان غایب نبود و
بعضی از علوم باطن که علم شناخت خواطر است و علم بازگشته است و علم معرفت دل و صفات
و اطوار دل و احوال دلیست و علم تزکیهٔ نفس و علم تبدیل اخلاق و علم فرق میان خواطر رحمانی و
خواطر ملکی و خواطر شیطانی و خواطر نفسانی و علم مشاهدات و علم مکاشفات و علم معاینات و علم مقامات
و علم اخلاص و علم روحانی که این جمیع علوم بواسطهٔ جبرئیل علیه السلام از غیب الغیب در مقام او ادنی
در حال لی مع الله وقت رابطهٔ میان خواجهٔ عالم میکردند که فاوحی الی عبده ما اوحی و از ولایت نبوت
جرعهٔ از آن جام جهان‌نما حال بر جان سوختهٔ عالم طالب امیر المؤمنین ابا بکر الصدیق رضی الله عنه
می‌ریختند که ما صب الله فی صدری شیئاً الا وصببته فی ذالک ابابکر رضی الله عنه پس این همه علوم را
آن سالک مسالک طریقت و ناسک مناسک حقیقت و آن کاشف معضلات علم لدنی شیخ
الشیوخ سعد الملة والدین حاصل کرده بودند و بتمامی این علوم کوشیدند و بمقامات و درجات
عالیه رسیدند پس هر که صاحب دولت و سعادت بود دست ارادت بدامان این خلیفهٔ مخدوم
زند و حق متابعت روش ایشان نگاه دارد هر آینه ازین دولت بی‌نصیب نماند و هر رونده که
تمام این راه سلوک کند و مقام را قطع کند و بدرجات علی برسد فردا نیز از این جماعت
جدا نماند و از شمار این صاحب دولتان برآید که من تشبه بقوم فهو منهم رسول الله فرموده است
که هر که بقوم خود را مانند کند وی از ایشان بود پس آن مردان که در متابعت روش خواجهٔ ما
کوشیده باشند و قدم ثابت داشته هر آینه فردا با ایشان خواهند بود مسئله پرسیدند که محاسبه
چیست شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که محاسبه حساب کردن بود یعنی رونده راه باید که اندیشه
کند که در مدت از عمر بر من چه رفته است آنچه تقصیرات بیند عذر خواهند و آنچه توفیق
یابد شکر

باید شکر گوید و این حال باید که در هر شب و هر روز دو وقت بود یکی بعد از نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب
بر جای نماز نشیند و فکرت کند که روش بر من چگونه گذشته است اگر در شب چیزی رفته است که در
شریعت ناشایسته بود باستغفار آن مشغول شود تا خداوند تعالی او را از وی درگذارد و اگر از توفیق
طاعتی یابد شکر آن گوید تا خداوند تعالی آن توفیق را زیادت کند یکی بعد از نماز دیگر بر جای نشیند تا
فرو رفتن آفتاب و اندیشه کند که امروز بر من چگونه گذشته است و اگر توفیق طاعتی یافته باشد و از آفت
خداوند تعالی دور بوده باشد شکر دهندهٔ توفیق را شکر گوید و اگر تقصیر بیند توبه کند و از خداوند تعالی آمرزش خواهد
و بر آن تقصیرات استغفار کند که مرتبهٔ مراقبه هر رونده را دهم میباید و مرتبهٔ محاسبه درین دو وقت
که شیخ قدس الله روحه میفرمودند که هر که بنزدیک پادشاه مجازی رود که دفتر ما را است نکرده باشد و
بر آنچه در دفتر محاسبه نوشته‌اند واقف شود و دفتر را مطالبه بکند در آن ساعت که در نظر پادشاه
حساب خواهندش و دفتر راست نکرده و پریشان بود و بدان حساب درماند و بعقوبت پادشاه درماند
و گرفتار شود و سهل باشد عقوبت آن چوب بود یا شمشیر اما هر که مرتبهٔ محاسبه را در شبانه روزی درین
دو وقت رعایت نکرده باشد و رفتن عمر را که نامهٔ عملست و کرام الکاتبین محاسبان شب و روز بر تو مینویسند و
که کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون داشته نکرده و محاسبهٔ این دو ساعت مطالعه نکرده باشد
تقصیرات را عذر و استغفار از رفتن عمر محو نکرده باشد چون بحضرت پادشاه حقیقی رود که عبارت از حال
موت است و محاسبان که بر او موکل‌اند اعمال با تقصیرات و تقصیرات محض را که بر او نوشته‌اند بحضرت
پادشاه عرض دارند بندهٔ بیچاره خجل شود و حسرت بر وی مستولی گردد و در آن زمان ندامت پیش سود ندارد و
در آن ساعت دست نگیرد بیچاره با هزار حسرت و غرامت و ندامت بعذاب خداوند تعالی درماند و بعقوبت

بادشاه حقیقی درماند و گرفتار شود پس عزیزان که عزیز کردهٔ خداوند تعالی‌اند این مرتبهٔ محاسبه را
رعایه کرده‌اند و متابعان خود را باین صفت فرموده‌اند تا در شبانه روزی این دو ساعت را که حاصل
عمر خود صرف کنند و نامهٔ اعمال را از تقصیرات پاک گردانند تا چون بدان عالم روند از حساب
دشوار در امان بوند و از عقوبت ایمن باشند و بمحاسبه بار گناه را بر خود سبک گردانند تا چون بعقبات
رسند سبکبار بوند چون برق از صراط بگذرند و به نعیم ابد بپیوندند و بکرامات و سعادات برسند و به
مشاهدهٔ خداوند تعالی مشرف شوند شما نیز بر کار باشید و عزیزان را بر عمارت خراب مکنید که خداوند تعالی
حکم کرده است بخرابی وی و حکم مبرم است و قضای محکم که این کلبهٔ احزان را این خانهٔ پر غم را بعدم
باز برد و این رباط مردم خود را بزلزلهٔ قیامت خراب گرداند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که
این دنیا سرای خراب است و خرابتر از آن دل کسی که عمر عزیز را در عمارت او خراب کند و همت ترا ای
معمور است و معمورتر از وی دل کسی است که همت بدان عالم مصروف دارد که وطن اصلی آن عالم است
چنانکه رسول الله فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم حب الوطن من الایمان یعنی دوستی وطن از ایمان است پس
اگر محبت آن عالم در دل متمکن شده باشد و بعمارت عبادات وطن آخر را معمور کرده بود هر آینه
دوست دارد رفتن آن عالم را شیخ قدس الله روحه میفرمودند که کسی را خانهٔ بود و ملک وی بود و یا
خانهٔ باشد که در دست وی عاریت باشد هر آینه باید که عقل این تقاضا کند که خانهٔ ملک خود را آخر
عمارت کند و از آن خانهٔ عاریتی پس بیقین این خانهٔ دنیا در دست تو عاریت است و خانهٔ گور
ملک تو است هر آینه این خانهٔ عاریت دنیا را خواهی ماند و بدان خانهٔ ملک گور خواهی رفتن
باید که عمارت آن خانهٔ گور کنی که ملک تو است و بازگشت تو بدان جای خواهد بود پس چه کار

کارا برعکس میکنی و همه عمارت درین خانهٔ عاریتی دنیا میکنی و آن خانه را که وطن اصلی تو است و آن خانهٔ
گور است خراب میکنی هیچ عاقل چنین نکند پس باید که عمل کنی که بعد از مردن ترا سود دارد و چون از پای
در آید شمار او است که گیرد و در دو خشت اباد گور شما است و هر که در دنیا است مهمان است و آنچه در دست
او است عاریتی است و یقین آنست که هر آینه مهمان رفتنی بود و هر آینه نیز عاریه را بصاحب آن سپردنی
بود و هر آینه هر که در دنیا آمده است او را شربت مرگ چشیدنی بود و هر آینه جزای هر عمل دیدنی بود که فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پس چون دانستی که جزای هر عمل بتو خواهد رسید در
عمل صالح کوش تا جزای نیکو بتو رسد که جزای نیکو اعمال نیکو میباید عمل نیکو آن بود که باخلاص دل آراسته
بود که محققان این راه گفته‌اند که ادب در طاعت قوی‌تر از طاعت است و عمل بی اخلاص عمل بی ادب است
و این مرتبهٔ ادب بدوام مراقبه حاصل می‌آید پس چون روندهٔ راه بدین مراتبه برسد منظور نظر بادشاه
شود و خداوند تعالی ناظر و رقیب احوال او گردد پس هر آینه رونده در نظر خالق جز در مقام ادب نتواند
بودن که حق ادب را مشایخ چنین گفته‌اند من المرید علی الادب فی کل احواله وانفاسه مع الحق سقط من
درجات العارفین یعنی اگر رونده کار راه در کل احوال خود و انفاس خود ادب را رعایه نکند و در عمل آداب
نگاه ندارد با خداوند تعالی بیفتد از مقامات و درجات عارفان پس رونده باید که در کل احوال در تصفیهٔ باطن
و نگاه داشت ادب و دوام مراقبه مشغول باشد و در هر نفسی با حق بازگشت کند و خار و خاشاک این کون
بی اعتبار را از باطن خود محو کند که کارها دشوار خواهد بود و احوال و افزاع قیامت بغایة
صعب است در پناه عمل صالح گریزد و نفس را در مواظبت خیرات و ملازمت بر طاعات
تکلیف کند که نفس مرکب خر و نفست وقتی مرد تازه شود که از شهوات که علق او است
کم کنی و بر طاعت که بار او است بیفزای تا نفس سرکش تو رام شود و ترا سلامت

که عنز الکاه وجنت که موعود ابرارست برسانند و مجالسهٔ من النبیین والصدیقین والشهداء و
والصالحین مشرف و مکرم گردانند که آن صدیقان که بار گران مجاهده و ریاضت بر نفس مطمئنه
نهادند چون ازین دامگاه دنیا سلامت گذشتند در مساکن عالمیین و در مساکن خلد برین نزول کردند
چنانکه خداوند عالم از آن حال اینچنین فرموده است که ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها
بسلام آمنین ربنا باب روی عزیزان که ما مسکینانرا بدان منازل و مقامات ایشان برسان
یا اکرم العالمین و یا خیر الناصرین   بدانکه عبادت دل محبت است و این معنی را باین شرط حواله
فرمودند که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی که خداوند تعالی میفرماید
که یا محمد بگوی این امتان خود را که اگر شما را محب خداوند تعالی میباید و او را دوست میدارد
متابعت من کنید تا خداوند تعالی شما را دوست دارد که شرط دوستی خداوند تعالی است متابعت
سنت رسول الله است پس باقامت سنت رسول الله ولی را بدوستی حق تعالی ثابت باید کرد که چون
این عبادت از دل سالک بوجود آید که یحببکم الله چنین فرموده است قال النبی م من احب رسول الله
احبه الله یعنی هر که رسول خدا را دوست دارد خداوند تعالی مر آن بنده را دوست دارد و دوستی
خداوند بنزدیک بنده از همه چیزها زیاده باشد چنانکه میفرماید والذین آمنوا اشد حبا لله یعنی آنانکه
ایمان آورده اند دوستی ایشان با خداوند تعالی محکم استوار است بغایت که جماعت یهود را از بندگان
خداوند بدلالت این آیه قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس
فتمنوا الموت ان کنتم صادقین از برای محبت و حد دوستی او از سر جان خواسته بر پی چون در دل سالک
عمل دل که محبت است پیدا شود جزای او این باشد که نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة یعنی
چون کسی را محبت ما در دل او متمکن شود و آن جز بفضل ما نبود ما که دوست شماییم در دنیا و آخرت
دوستی ما در دنیا شما را آن بود که بتوفیق اقامت و اسباب دوستی خویش قریب گردانیم و در

آخرة جزای

آخرة جزای این دوستی را بشما رسانیم فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و
وحسن اولئک رفیقا یعنی که دوستان ما این جماعت اند که ذکر ایشان درین آیه بیان فرمود هر که
در متابعت ایشان ثابت بود او نیز از ایشان است و اولیا را ابدال از آن میگویند که ایشان بدل
کننده اند از پیغمبران در حدیث میفرماید که قال النبی م ثلاث من کن فیه وجد حلاوة الایمان من
کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما و ان یقذف فی النار احب الیه من ان یجری کلمة الکفر
علی لسانه و ان یحب المرء لا یحبه الا الله و رسوله فرموده است که سه چیز است که در آن سه چیز لذت
ایمان است یکی آنکه خدا و رسول او را از همه چیز دوستتر دارد و بنزدیک محققان حقیقت ایمان محبت
خداوند است هر که خدا و رسول او را از همه چیزها دوستتر ندارد وی محبت آن نبود و علامت دیگر
آنست که محب را در آتش اندازند دوستتر از آن دارد که کلمهٔ کفر گوید که رضای محبوب آن در آن
نبود و علامت دیگر آنست که هیچ چیز را الحقیقة دوست ندارد مگر که از جهت خداوند و چون
سالک را درین مرتبه محبت غالب شود داعیهٔ جد و جهد در طلب محبوب پیدا شود و دل در
محبت حق راست گردد و بر آن عهد اول که الست است ثابت قدم شود چنانکه در آن روز که خطاب الست
بربکم با ارواح آدمیان رسانیدند همه گفتند بلی و بعضی آن عهد را خلاف کردند و فرمان او را امتثال
نکردند اما صدیقان از عهدهٔ آن عهد بیرون آمدند و راستی آن قول را بوفا رسانیدند چنانکه
میفرماید که رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه یعنی مردان اند که راست کردند از عهد را که با خدا کردند
بستند و در آیت دیگر میفرماید که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای آنانکه ایمان
آورده اید پرهیزکاری کنید و راست گویان باشید و راست گو و راست کاری پیشه کنید که حقیقت ایمان
و تقوی همین معنی دارد و سنت الهی آنست که میفرماید که ان الله مع الصادقین یعنی بدرستی و راستی
که ما که خداوند جهان و جهانیانیم با صادقانیم یعنی آثار فضل و کرم ما با آن طائفه راست گویان

ولایت است پس چون سالک باین مرتبه برسد بسبت آلهی موصوف شود بحکم تخلقوا باخلاق الله
آنگاه مستعد سکونتها شود چنانکه رسول الله فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم علیکم بالصدق فان الصدق
صدق یهدی الی الخیر یعنی که بر شما باد درستی که راستی راه نماینده است هر رونده را امت کو هست کار ابکو
نهاد در حق یار غار رسول الله چنین فرموده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم حب ابابکر لا بکثرة صلوة ولا بکثرة صیام
ولا بکثرة نفقاته یعنی رسول میفرماید که درستی که من دوست میدارم مر ابابکر را و آن دوستی من ابابکر را از
برای آن نیست که نماز بسیار میگذارد و نه از برای آنست که روزه بسیار میدارد و نه از برای آنست که صدقه بسیار
میدهد ولیکن دوستی من مر ابابکر را از جهة آن چیز است که در دل آن فرود آمده است و آن صدق است شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که رونده راه را باید که در محبت خداوند صدق و عقیدت ظاهر کند و در این مرتبه
دوستی ثبات قدم نماید و هرچه از محبوب بوی رسد بطوع و رغبت قبول کند که این مقام محبان است
چنانکه رسول الله فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل
فالامثل رسول میفرماید که سخت ترین بلا بر پیغامبران است باز بر اولیاء الله که دوستان خداوند باز بر کسی
که بر درجه فروتر باشد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که مر هر رونده که بلای خداوند تعالی بیشتر رسد
و روزکاری او بر متابعت سنت رسول الله کذرد و برادر درجه اولیاء الله بود پس بروی شکر از وی واجب
بود زیرا که پیغامبران می مانند و وی از اهل محبت باشد و بلیات نصیب اهل محبت است پس این چنین کس را
از تحمل بلیات و مجاهدات چاره نبود زیرا که بلاهای خداوند گنجهاست و این گنجها را عطا ندهیم مگر بر کسی که
دوستان ما باشند چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است قال النبی علیه السلام ان البلایا کنز من الکنوز الدنیا لا
یعطیها الا ولی الله مسئله بر بعید آن که محبت بر چند نوع است شیخ قدس الله روحه میفرمودند که محبت بر سه نوع
یکی محبت که بنده مر خدا را دوست دارد و یکی محبت که خداوند تعالی مر بنده را دوست میدارد و یکی محبت
که مر دوستان خدا را دوست دارد و هر یکی از این دوست علامتی است که بدان علامت محبت معلوم
شود که هست باشد اول علامة آن بود که بنده مر خداوند را دوست دارد آنست که دایم بذکر آن

مشغول بود

مشغول بود و اوقات هم خود را بیشتر بذکر مصروف دارد و هیچ ساعتی از یاد محبوب بکذرد چنانکه رسول الله فرموده است
قال النبی صلی الله علیه وسلم من احب شیئا اکثر ذکره میفرماید که هر که چیزی را دوست میدارد بسیار یاد میکند پس علامتی
دوستی بنده مر خدا را آن بود که ذکر او بسیار گوید و علامت آنکه خداوند مر بنده را دوست میدارد آنست که بنده از توفیق
طاعت و عبادات آراسته گرداند و هر چیزی و طاعتی که پیش آید توفیق ادای طاعت و خیرات یابد تا از وی
آن عبادات فوت نشود چنانکه رسول الله فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم التوفیق شیئ عزیز لا یعطی الا لعبد عزیز میفرماید
که توفیق چیزی عزیز است عطا ندهم این چیز عزیز را مگر بر بنده که عزیز کرده ما بود پس هر آینه هر که عزیز بود از اهل
محبت باشد و علامت آنکه بنده مر دوستان خداوند را دوست دارد آنست که آنچه از دنیا ها که در دست وی است در خدمت
دوستان وی ایثار کنند دریغ نباید شد زیرا که رسول حرمت مال مومن را همچون خون وی فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم
حرمة المال المومن کدمه میفرماید که حرمت مال مسلمانان هم چون حرمت خون وی است پس چیزی را که حرمت خون وی برابر
بود در خدمت عزیزان دریغ نباید شد معلوم شود که دوستان او را دوست میدارد و اگر این سه علامت در وجود
وی نباشد وی دعوی دوستان حق کند یا دعوی محبت حق کند آن دعوی وی خلاف بود اما محبت عام آن بود که
رسول چنین فرموده است که ایمان یکی از شما درست نشود که آنگاه که خداوند را و رسول او را دوست تر از خود و مال خود
و از همه نقصان تو
این محبت عام آن بود که اگر در مقابله محبت خداوند بجانب آن
محبت ایشان روا ندارد و باز محبتی است که مر اهل حق را بود و آن محبت چنان بود که چون خداوند تعالی بنده را بمرتبه
محبت خود مخصوص گرداند علامت وی آن بود که آن بنده را چنان بخود مشغول گرداند که ساعتی در شب نتواند
سر به بالین نهد زیرا که خواب بر دوستان او حرام است عجبا للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام و همات دنیای
او و همی او مهیا نشود و بکند عنایت آن بنده را دایم بر آستانه کبریا خود دارد و دل او را بر طاعت چندان
آرام بخشد که اگر ناگاه ورد وی فوت شود چنان بود که مر معصیتی کردی شیخ قدس الله روحه میفرمودند که خداوند تعالی
و تقدس دل های دوستان خود را از دوستی دنیا نگاه میدارد و غنیمانند که تا دل های ایشان بدنیا میل کند تا و قتهای

صافی ایشان محبت دنیا نمی‌نهند که دوستان با دشمن داشتن او نسازد و حقیقت محبت ازین آیت خبر میدهد که لکیلا
تاسوا علی   لا تفرحوا بما آتیکم میفرماید که خداوند تعالی   دران ورد و مهر دنیا را از صحیفهٔ دل شما
دور کند تا بر فوت این دنیای فانی غم نخورد و بیافت او شاد نشود که هر که محبت این دنیای بی‌حاصل را در دل خود
راه دهد و مهر این جهان بدمهر را در سینهٔ خود وطن سازد آن دل را خداوند تعالی به خصلت ذمیمه مخصوص کرده
اول آنست که آن دل را چنان بدنیا مشغول کند که از آخرت یاد نیارد او پیوسته برنج و مشقت و جستجوی او در مانده آنچه
را که طلب بود در نیابد دوم درویشی را در چشم او نصیب کند تا دایم از هر چیزی ترسان بود و هرچند که مال او بیشتر شود
نتواند که از مال خود بکسی دهد و هرچند که از مال دنیا زیادت شود حرص او نیز زیادت شود و ترس او نیز از دوستی زیاده
شود سیم آنکه امل دراز در پیش دارد از مرگ هیچ یاد نکند در عاقبت کار خود هیچ فکرت نکند بسبب آنکه باطن او از کار
آخرت غافل شده باشد و حرص و طلب دنیا که مانند آب شود هر که هرچند بیشتر خورد تشنگی غالب‌تر شود و چون
شهوت است که چشیدن او دهان را شیرین‌تر گرداند ولیکن عاقبت او بهلاکت میکشد وما الحیوة الدنیا الا متاع
الغرور و در دل او قرار کرده باشد و وی مشغول گشته بود پس هر کرا محبت دنیا در دل راه یابد بدین صفات ذمیمه موصوف
گردد رسول الله فرموده است که چگونه شاد میشود بدین حیات دنیا و چگونه روزگار را بخوشی میگذارند و می‌دانند
که اسرافیل صور در دهان نهاده است و گوش کشاده مر امر پروردگار را و جبین در چین انداخته و منتظر شده
و حقیقت از سبحانه و تعالی خطاب آید تا در دمد صحابه گفتند یا رسول الله چه کار کنیم تا سلامت باشیم و ایمان
بسلامت با خود بریم رسول الله فرموده است که این کلمه را بسیار گویید که حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی
و نعم النصیر   پرسیدند که حقیقت محبت چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که حقیقت محبت
آن بود که محبت محبوب بر محبت چنان غالب شود که کل صفات در او مشاهدهٔ محبوب فانی گردد
و محب را از صفات خود هیچ چیز نماند و مراد محب بکل در مراد محبوب مغلوب گردد و برالم و زحمتی که از
محبوب بمحب رسد او را خبر نبود بدان معنی که نظر باطن محبت بمشاهدهٔ محبوب مشغول بود و هر بلای که از

محبوب بمحب

محبوب
بمحب رسد آن بلا را عطای بزرگ شمارد و چون محب بلای محبوب را عطا داند بصبر پیش آید و بقضای او راضی بود
چنانکه زنان مصر را چشمهای ظاهر ایشان بمشاهدهٔ جمال یوسف مشغول بود و از زخم کارد خبر نمیداشتند پس کسی را
محبت خداوند حقیقی بود و نظر باطن او بمشاهدهٔ محبوب حقیقی روشن گشته باشد و هر آینه باید که از الم زخم بلای
محبوب خبر ندارد و علامت آنکه محب را محبت در دل متحقق گشته باشد آن بود که غم محنت دنیا از دل او
بیرون رود و آرام از خلق بروی چون تلخ شود و غم و اندوه حق تعالی بر دل او چون رطب گردد آنگاه روندهٔ
راه را از محبت حلاوت باید شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر صاحب دولتی را که خداوند تعالی بمرتبهٔ محبت
خود بلند گرداند که علامات عبادت برساند و او را ازین دنیا و متعات چنان نگاه دارد که یکی از شما
بیمار خود را از آب و غذا نگاه دارید پس هر کرا باید تا بدین سعادت برسد در محبت آن مردان باشد که
ایشان از دعوت نفس و صورت پرستی رسته‌اند و از آن اوصاف ذمیمه خلاص یافته پس محبت آن
عزیزان کیمیای سعادت است که هر مس صفات ذمیمه که بوی رسد از خالص صفات حمیده گردد گر
نتوان ز خود بریدن ه در پهلوی پهلوانان ما باشی آن پهلوانان این مردانند که صفت ایشان را
میفرماید تتجافی جنوبهم عن المضاجع میفرماید که ما رانده‌گانند که محبت با خواب ازیشان بوده
و شب پهلوهای ایشان بر جایگاه آرام نمی‌یابد این عزیزان این مجاهده را بر نفسهای خود از برای
رضای ما نهاده‌اند و از برای طلب راحت آخرت را چنانکه رسول الله فرموده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم
اطلب فرحا لا حزن فیه بحزن لا فرح فیه میفرماید که طلب کنید فرحی را که در وی هیچ اندوهی
نباشد وهی که در وی هیچ فرحی نیست یعنی که طلب کنید شادمانی را که دران شادمانی هیچ غم نیست
و آن بهشت است و لقای خداوند پس آن فرح دایم اطلبه بغمی که دران غم هیچ شادمانی نیست
و آن زندگانی دنیا است که در وی هیچ شادمانی نیست پس کسی را که در پیش سوال گور بود و اندیشهٔ نامه

خواندن درپیش بود و اندوه سری دو راه در خاطر باشد و خوف سنجیدن اعمال در دل با آواز گذشتن
صراط ترسان بود در چنین زنده کانی چه فرح و شادمانی حاصل آید و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که
فردای قیامت هر وجود را بازخواند که تا قدم از قدم برگیرد تا آنگاه که از عهده جواب پنج سوال بیرون
آید سوال اول آنست که سرمایه عمر را که در دنیا آورده به چه کار صرف کرده و سوال دوم آنست که
جوانی را که عنوان زنده کانی و بهار عمر است بخزانه پیری و ناتوانی در چه عمل رسانیده و سوال سیوم آنست
که مال دنیا را جمع کرده از کجا کسب کردی و در چه بکار صرف کردی و سوال چهارم آنست که بعلم
که دانستی در دنیا در چه عمل کرده و سوال پنجم آنست که با بنده کان خداوند چگونه زنده کانی کردی
و چون بنده ازین پنج سوال بگذرد هر نیکی را ثواب یابد و هر بدی را که در دنیا تدارک نکرده باشد عقاب وی
رسد پس بدین سرای دنیا مغرور نشود که این دنیا را از بلای ابتلا آبدست و دشمن میدهد اما دار الاسلام
را جز باهل اسلام نمیدهد و در مقعد صدق جز صدیقان را راه نمیدهد بر کار باش و خود را غنیمت میکند
و اگر توفیق طاعت یابد خود دیگر گوید و اگر توفیق طاعت نیابد غم خود خورد که در گیاه از زمین برآید
بر یکی گل میدهد که بستان افروز است و بر یکی خار بر می آید که افروزینه تنور است پس خنک آن صاحب
دولت که توفیق طاعت یابد و بر عیب خود بینا شود که رسول الله چنین فرموده است که طوبی لمن شغله
عیبه عن عیوب الناس یعنی که خنک مر آن صاحب دولتی را که مشغول کرد اند او را دیدن عیب خود
از عیبهای مردمان یعنی که چون بینای عیب خود شود و دیده دل با او روشن گردد و بر عیوب نفس خود مطلع شود
بعد از آن داند که با سباع هم خوابگی است و با حیات و عقارب همخانه گشته چندان غم جان خویش آیدش
که بعیب دیگران نرسد و آن سباع و حیات و عقارب صفات ذمیمه نفس شیطانی است که هر کرا خداوند تعالی
بینائی باطل کرامت فرماید که این اوصاف را بیند و آینه بتصفیه این اوصاف مشغول شود که هر وجود عیب خود را

بیقین میداند

بیقین میداند و در عیب دیگران لنگ است و بتنگ حکم ثابت نمیشود و اگر هزار عیب در دیگران بود
ترا زیان ندارد و یک عیب که در تو بود دمار از تو برآرد پس کوشیدن تا این عیوب از باطن رونده
دور شود نشانه این مقبولان این بارگاه و علامت محبان این پادشاه است و سیرت اولیاء الله است پس
آن محبان آن نفس خود را در تحمل امور پروردگار رام گردانیدن مطیه نفس ایشان تازه گشته بود
و خلق شان با خلق خداوند تعالی نکو شنیده باشد و احوال نهان خود را بصلاح آورده و شر خویش را
از خلق او دور کرده و دست بمنفعت مسلمانان گشاده که اجتماع این خصال پسندیده و اخلاق حمیده
در وجود رونده دلیل قرب و مقبول خداوند است پس در تحصیل این اوصاف حمیده را تقصیر نشاید کردن
که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است قال النبی صلعم خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس رسول میفرماید
که بهترین آدمیان آنست که از وی منفعت بمردمان برسد و بدترین آدمیان آنست که از وی ضرری و رنج
بمسلمانان رسد پس هر باید که تحقیق تحقیق بود تمام از هر نکته او را راه معلوم شود چون رسول الله
ازراه بیان فرمودند یکراه بهترین و یکراه بدترین پس او مرد که دیده باطن او روشن بود در آینه راه
بهتر اختیار کند و اگر قوت آن باید که بهترین آدمیان باشد حیالک و اگر قوة آن نیابد باید که مر
بدترین آدمیان نباشد باید که دست از آزار مسلمانان کوتاه کند از نیز علی منفعت مسلمانان بود
برسیدن که بکمال محبت حبیب شیخ قدس الله روحه فرمودند که هرگاه که رونده از رتبه محبت
بجمال رسد ذکر خداوند قوة او شود و نور معرفت باطن او را بسوزاند و از صفات ذمیمه پاک گرداند
بعد از آن اشارت عیب برو پیدا گردد و آنزاد از آن مقام شراب انس دهند اگر سخن گوید از حق
گوید و اگر خاموش کند از برای حق بود و اگر راه رود در رضای خداوند بود و جمیع حرکات و سکنات
او در رضای خداوند بود تا چنانکه موت زوال حیات است مر عام را و حیات بقای جان است مر عام را حیات و مال
محبوب باشد و موت ایشان فراق آن محبت تا زنده بود خلق او را زنده دانند اما از بیم فراق

محبوب را ایشان از شمار مرده گمان باشند و چون جان از تن ایشان جدا شود بحکم وصال او روز زنده شود که
بدوست رسند تا در حیات بودند دایم دل ایشان در اندوه بود و نه اندوه که از برای طلب دنیا بود اندوه
ایشان از برای رضای طلب مولی بود چنانکه رسول فرموده که قال النبی ع ان الله یحب کل قلب حزین یعنی
که بدرستی که خداوند تعالی دوست میدارد دل اندوهگین را یعنی دل را که دایم در اندیشه او بود که آخر خاتم
او بر خیر و سعادت شود و کل اوقات خود را باین اندوه مصروف دارد و علامت اندوهگینی آن بود که هر که در جبین
مبین او نگاه کند در باطن از حق آگاهی آید آن عزیزان این مرتبه از آن یافته اند که وقت را عزیز داشته اند
و دل منور خود را درین جهان مکدر نگردانیده اند و دل نبستند که هر آینه این جهان را فنای خواهد بود و این حیات را
موت برابر است و این بقا را فنای منتظر است و این هستی را نیستی در کمین است و با این جهان جهان دیگر است
و با هر روز فردا است و این دار ابتلا دار آخرت است و هر چیز را حساب کننده است و هر کار را پرسنده است چنانکه
میفرماید وکفی بنا حاسبین و شیخ قدس الله روحه فرمودند که این دنیا بر مثال بازار است و آخرت اینجا بیع متاع ها
درین بازار دنیا نیکوی و بدی و آدمیان خریداران او و عمر جان سرمایه و عمر متاع معصیت نخرد که این متاع
در بازار عرصات رواجی ندارد و هر که ازین متاع برده که ازین معصیت است و در بازار قیامت زیان بسیار کند
پس مرد بازرگان که بولایتی رود اندیشه کند که دران ولایت کدام متاع را سود بیشتر است از آن متاع بردن تا
فایده حاصل آید پس هیچ متاع آدمی را فردای قیامت دران محشر اکبر با فایده تر و سود آن بیشتر از عمل
صالح نیست که فایده آن بسیار است و ثمره او بشمار رود ذره ازین متاع ضایع نشود که خداوند تعالی میفرماید که
ان الله لا یضیع اجر المحسنین چون معلوم شد که این متاع که عمل صالح است رواج بسیار دارد و جهد کنند
که این متاع بسیار برید که دران روز همین عمل است که سود میدارد و شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون
یکی از مومنان که روی بسفر آرد سه رفیق او را مشایعت میکنند یکی رفیق تا دمی آخر پیش همراهی میکند و آن
مال توست که شب و روز در طلب او بسر برده و اوقات نماز را ضایع کرده و در سرما و گرما از مال حرام حاصل
چون سر بر بالین می نهی بحکم شریعت چهار دانگ از دست تو بیرون میرود و چون جان از تن مفارقت کرد

کل مال تو بورثه

کل مال تو بورثه باز گشت و یکی رفیق دیگر تا در خانه پیش با تو همراهی میکند و آن اهل خانه توست که از برای
وی عمر ضایع کرده و حساب قیامت بر خود جمع کرده همین که خود را بر جنازه خوابانند و روان کنند اهل خانه
تا در خانه بیرون آید و باز گشت و یکی رفیق دیگر تا سر خاک پیش همراهی نکند و آن فرزندان و دوستان تواند
تا سر خاک بمشایعت جنازه بیایند و خود را بخاک تسلیم کنند و باز گشت و یکی رفیق دیگر آنست تا دمی حیات تو با تو است
و چون ازین دنیا روی هم با تو بود و در خاک نیز با تو خواهد بود و از خاک با تو بیرون خواهد آمد و در عرصات
نیز با تو بود و در بهشت با تو باشد و ترا بسلامت به بهشت برساند و آن عمل صالح است آن عمل چون بادی
رود و فاسد بود آن عمل مرا زنده خود را با غرامت و ندامت و عذاب دوزخ بسیار دکه میفرماید که یوم تجد کل
نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یعنی یاد کنند
آن روز را که بیابد هر نفس را آنچه کسب کرده از نیکی و بدی و چون مضرت نفس آن عمل فاسد را بیند
آرزو برد که مسافتی دور بودی میان او و آن عمل شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون بنده صالح
را در گور نهند ملائکه عذاب از جانب سری او درایند روزه که در گرما برای رضای خدا تعالی داشته بود
آن فرشتگان را گوید که شما را بران راه نیست که او از برای رضای خداوند گرسنگی و تشنگی بسیار کشیده است
از سوی دست راست درآیند صدقه و زکوة او را اجابت کنند و گویند که این بنده از برای رضای
آفریده گار بسیار مال خود را بدل کرده است از راه پایان او درایند نماز گوید که الیکم عنه فلا سبیل لکم
علیه فقد طال فی قیام الله تعالی گوید که دور شوید که این بنده بسیار نماز رفته است از برای رضای خداوند
بی نیاز استاده است ان ملائکه گویند هنیالک خنک ترا که پاک و خوش زیستی و پاک و خوش رفتی دری
از بهشت در گوری او گشاده شود منازل و را از جنات او را نمایند ملائکه گویند که مترس که از مخاوف
گذشتی غم مخور که از مکاره رستی شاد باش که با کرامات و سعادت پیوستی شیخ قدس الله روحه
فرمودند که هر کرا باید که نیکو میرد و نیکو زید که رسول الله چنین فرموده است که قال النبی صلی الله علیه وسلم
کما تعیشون فکذالک تموتون هر که کوز زید هم چنان خیزد پس هر کرا باید که تا مسلمان میرد

بحرمت
باید که مسلمان زید و مسلمان زیستن آن بود که مشایخ بروجه سنت کند تا بسعادات برسد الهی آب روی
پاکان خود که در دنیا ما را توفیق مسلمانی و زنده کانی کرامت فرمائی یا اکرم العالمین و یا خیر الناصرین
بدانکه تفویض که مر خود را گذاشتن بود دیگری چون سالک در مقام توکل بود هر آئینه او را
بر خود اختیاری نماند و کارهای خود را بحق سپارد چنانکه خداوند تعالی فرموده است که وافوض امری الی
ان الله بصیر بالعباد یعنی بگوی یا محمد که کار خود را واگذاشتم بخداوندی که سزاوار پرستش است
که بدرستی که خداوند تعالی بیناست بحال بندگان چون شرایط بندگی قیام نماید و بکلی خود را
که خداوند جهان را با تسلیم تفویض کند با نجوری خود کاری او را باعث خلقان لازم شیخ میفرمودند
که در ابتدا او راه بکسب سلوک تعلق میکردم بدان مقداری که کفاف حال من بودی و بعد از آن
میگفتم که خداوند رساننده روزی تو تویی و اگر ... انقیاد را این بنده بود و باقی الرزق
علی الله یعنی روزی بر خداست این مناجات میکردم و بر وظائف خود مشغول میشدم و باقی روزگار را
باوراد میگذاردم که رسول الله چنین فرموده است من لا ورد له لا وارد له یعنی هر که را
ورد نیست وارد نیست پس سالک باید که امور خود را بکلی وجود تسلیم پیش آید زیرا که سالک عزیز تا
تفویض وقتی رسد که تمامی از نفس خود و افعال خود نومید گردد و در کلی احوال التجا بخداوند کند
و رسیدن مکاره غمناک نشود و رسیدن فتوحات شادمانی نکند و در هر دو حال باطن او در یک
حال باشد و اختیار خود را بتمامی تسلیم او کند چنانکه در سر سالک هیچ اندیشه نماند از این حال این
احوال که براو گذرد مسئله رسیدن که تفویض چیست و تسلیم چه شیخ قدس الله روحه فرمودند که تفویض حکم
ماندن تدبیر است بر آنچه نیامده است یعنی که رضا دادندش از آنکه قضای او بیاید یعنی که هنوز حکم خداوند
بوی نرسیده باشد که رونده راه کار خود را باو گذاشته بود که تفویض این بود اما تسلیم آن بود که دست باز دارد از
اعتراض بر آنچه که آمده بعد از آن بر آن حکم و قضای او اعتراض نکند

بظاهر هم باطن

بظاهر نه بباطن که تسلیم این بود شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون رونده راه را در مقام
تسلیم رسد باید که نفس خود را که عطا داده خداوند است در عوض رضای خدای بحکم قضا تسلیم کند
چنانکه خداوند تعالی مر خلیل را فرمود که اذ قال له ربه اسلم یعنی که چون گفت مر ابراهیم خلیل را پروردگار
وی فرمود که تسلیم کن قال اسلمت لرب العالمین یعنی که گفت ابراهیم خلیل را که تسلیم کردم
مر حکم پروردگار عالمیان را که حکم او نافذ است در حق من و این تسلیم را برضا و انقیاد می نمایم
و آنچه حق تسلیم است از ابراهیم خلیل در کل احوال ظاهر بود اما در دو حال که بنفس و دل عزیز
ایشان تعلق میداشت حقیقت اسلمت را ظاهر کردند یکی در آن حال که آن قوم بی باک متابع
متابع هوا و شیطان بودند آن قصد بد کردند و گفتند حرقوه وانصروا آلهتکم یعنی

و نمیتوانستند که ابراهیم را علیه السلام در آتش اندازند ابلیس علیه اللعنة آنگروه بدبختان را
منجنیق و ادوات را تعلیم کرد آن گروه آن ادوات را ترتیب کردند و ابراهیم را علیه السلام
در انجا نشاندند و در آتش رها کردند چون وجود ابراهیم از منجنیق جدا شد جبرئیل علیه السلام
آمد گفت هل لک حاجة یا ابراهیم حاجتی داری ابراهیم خلیل گفت که اما الیک فلا یعنی که
یا جبرئیل حاجتی دارم ولیکن نه بتو جبرئیل علیه السلام گفت یا ابراهیم با آن کسی که حاجت داری
بخواه ابراهیم علیه السلام گفت که من سؤال علمه بحالی یعنی که بسنده است علم او مرا از خواستن حاجت
پس بخواستن حاجت نیست پس چون ابراهیم خلیل الله حقیقت تسلیم را رعایت کرد خداوند قادر با آتش خطاب
کرد ... و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین یعنی که بازگشت بآن طائفه آن قدر و مکر ایشان او

وکر دانیم ما این را وازیان کاران یکی دیگر آنکه ابراهیم خلیل را بذبح فرزند فرمودند چنانکه خداوند تعالی

فرمود که یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری یعنی که ابراهیم خلیل الله در

درخواب بنمود که فرزند را قربانی کن چون با فرزند گفت که یا فرزند دیدم ترا درخواب که ترا ذبح کنم و

این امر او خداوندست پس نظر کن تا چه می بینی یعنی که در تسلیم این امر خود را چه چگونه می یابی ابراهیم

خلیل الله این سخن را با فرزند خود تمام کرد فرزند اسمعیل گفت که یا ابتی افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله

من الصابرین یعنی ای پدر من بکن آنچه که ترا فرموده شده که زود بود که اگر حق تعالی خواسته باشد مرا از صابران

یابی ابراهیم دران حکم پسر را فدا کرد و اسمعیل از برای حکم و قضا آن سر خود را فدا کرد در تسلیم فلما اسلما

ظاهر شد و خداوند تعالی هر دو را فرح و شادی فدیه داد که وفدیناه بذبح عظیم و هر دو را از غم نجات داد

وسبب این دولت ایشان را حاصل شد که ان قول اسلمت را بحقیقت فعل رسانیدند شیخ قدس الله روحه

میفرمودند که سالک در بلیات خود را چنان تسلیم کند که ظاهر و باطن اعتراض نکند و دران بلیات برضای

باطن و تسلیم ظاهر پیش آید و در سلوک راه دین و اصول بعالم یقین تسلیم و تفویض را بر خود لازم داند و

ورد در همه احوال این دعا را ورد خود سازد که اللهم انی اسلمت نفسی والجات و مالی و اولادی و اهلی الیک

الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک رغبة ورهبة الیک لا ملجاء ولا منجا ولا مفر منک

الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت و بنبیک الذی ارسلت تا اگر ناگاه متقاضی روح برسد

باری در مرتبه تفویض و تسلیم نباید و رسول فرموده است که هر مومن بخواب گاه آید باید که این دعا را بخواند

آنگاه سر به بالین نهد شیخ قدس الله روحه فرمودند که دوام خواب که محض غفلت است بعضی را بعز مال

صاحب شریعت و تفویض واجب است پس براین طریق استدلال معلوم میشود که سیر سلوک راه دین

تفویض و تسلیم از لوازم روش است مسئله پرسیدن که تسلیم بر چند نوع است شیخ قدس الله روحه میفرمودند

که تسلیم بر سه نوع است یکی تسلیم

وان تفویض

وان تفویض است که بنده باید که پیش آمدن بلا حکم او را تسلیم کرده باشد که دوستی این تقاضا میکند

که هر چه از دوست رسد بنده را بر آن اعتراض نبود و بقول و فعل دوست راضی بود چنانکه یا

فتوح ملکی بود و بلا نزدیکی باشد و اگر دهدش ایثار کند و اگر ندهدش اعتراض نکند و نفس خود را

بر بلای او راضی دارد و هر شده که بوی رسد از برای رضای دوست تحمل کند ان شداید را چنانکه

شیخ قدس الله روحه میفرمودند که زوجه سلیمان را شبی احتلام افتاده بود و هوا در سردی بود و نفس

ایشان میگفته است که هوا سرد است توقف کن تا آفتاب بر آید و هوا گرم شود آنگاه غسل کن و چون این

کاهلی نفس را دیدم و بر خواستم و خود را با خرقه در آب انداختم و غسل آوردم و خرقه را تاب دادم خشک

بهوش می آید و

ناشده پوشیدم و باورادم مشغول شدم

هم زمستان دران شفقت و رنج داشتم نفس را از برای یکی کرانه که در کار کرد پس این صدیقان با نفس

خود از برای این معاملت کرده اند در رود شمن است در رونده را وقصد او آنا دقی از قاصد قاصدان

بزرگ است که هر دشمنی که قصد میکند او قصد او بر تن میزند یا بر جان میزند اما قصد این دشمن که نفس است

برایمان میزند پس ایعزیزان که او را کار فرمای او را شناختن مخالفت و هوای او او را مقهور کرده اند

تا دران ساعتی که قابض ارواح بیاید کارهای ایشان ناساخته نباشد از برای آنکه این صدیق

محققان همه کاری را که هر آینه آمدنی است اگر چه نیامده است ایشان انکار را نیامده می انگارند و ساختنی

آمدن انکار میکنند پس روز رفتن ازین عالم روزیست که هر آینه خواهد آمدن پس او روز را ساختنی

هو او را قیامت آمد زیرا که رسول الله فرموده است که

که میشینه

قال النبی علیه الصلوة والسلام من مات فقد قامت قیامته القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار

رسول میفرماید که آن مغاک شما گور میگویید آن گورستانست از بوستانهای بهشت است یا گوه است

از کوه‌های دوزخ پس هر که مُرد و کارهای او بصلاح بود اعمال صالح ورزیده بود و رضای خداوند تعالی
یافته آن گور او را روضهٔ از روضه‌های جنت میگردانند و هر که مُرد و کار او بصلاح نبوده باشد و در حیات
رضای حق تعالی را فوت کرده باشد او گور او را گنده از گنده‌های دوزخ گردانند شیخ قدس الله روحه
میفرمودند که گرد مرد گرد یعنی که آدمی هر چه میکند از نیکیها و نیز بنفس او باز میگردد و هر چه میکند
از خیر و شر با خود میکند ان احسنتم احسنتم لانفسکم و هر چه میکند از نیکی‌های او بنفس او باز
میگردد که وان اسأتم فلها پس عاقل آن بود که چون داند که هر چه میکند بوی باز میگردد باید که نیکوئی کند
تا نیکوئی بوی باز گردد و طاعت و خیرات بیاورد تا ثواب در حیات یابد که عمر عزیز را در دنیا یافته بطلب روزی
ضایع مکن که خداوند عز و جل میفرماید که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و قهار رب العزة تعالی و
تعظم میفرماید که فرزند آدم از خزانهٔ این رزاق هر روز وظیفهٔ رزق تو میفرستم و تو غم روزی میخوری
سالهای دراز تجربه کردید و هنوز دل تو قرار نگیرد در رزاق ضامن روزی کرده است و شما نه بر ضمان او
اعتماد میکنید و نه بر امتحان دل می‌نهید و کأین من دابة فی الارض لا تحمل رزقها الله یرزقها و ایاکم یعنی
که میفرماید که چه بسیار که از جنبنده که بر روی زمین است که و نه آن ضعیف که راه نمی‌تواند که رفت روزی
خود را بر گیرد ایشان را ما روزی میرسانیم و شما که حاصل رزق خورید و طریق کسب را سلوک میکنید و بکدام
یمین و عرق جبین اسباب معیشت خود میسازید هم روزی ما میرسانیم یعنی در عجز و قوی با ضعیف برابر
آید چنانکه آن حال و ران ضعیف را روزی ما میرسانیم که ایشان را قوة و قدرة حاصل کرده است و شما را
که قوة کسب کردن است همه را ما روزی میدهیم و شما با این ضعفا برابرید زیرا اگر قوة از شما بر داریم
یا اصل رزق که باران است از شما باز گیریم شما هیچ تدبیر نتوانید که دانه از زمین بر آرید پس روزی هم
بر ما است و ما میرسانیم شما را چند بی‌غم روزی میخورید و عمر خود را بطلب او صرف میکنید و بذکر خداوند
مشغول باشید و زبان را از لغو و غیبت نگاه دارید که آنچه میگوئید میشنود و آنچه می‌اندیشید

میداند

میداند و هو السمیع العلیم پس توکل بر خداوند کنید اگر برزاقی او ایمان دارید و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین
و عمارت آخرت بر خود روا میدارید و هر روز بر مخالفت هوای نفس آخرت معمور گردانید و خانهٔ
گور را عمارت کنید که بسیار درون خانه می باید بود و توشهٔ آنخانه بطاعت و خیرات بیارید و آن خانهٔ
گور را بیشتر ازین خانهٔ دنیا غم خواره گی کنید که در تیرماه از برای زمستان خانهٔ دنیا را عمارت میکنی و هیزم
و آرد آماده میکنید از برای چند قطرهٔ باران خانه را استوار میکنید و با نگاه خراب نمی‌مانی
پس چرا از برای زمستان دمی آخر خانهٔ گور را عمارت نمی‌کنی از اعمال صالح توشهٔ آن خانه آماده
نمیکنی تا در آن ساعت که تو در آن خانه خواهی بود هیچ باز گردیدن ترا سود دارد که این صاحب دولتان با نفس
خود چندین مناقشت از برای آن کرده‌اند تا این نفس دشمن بر ایشان دست نیابد و از سعادت باز
نمانند که شیخ قدس الله روحه میفرمودند که بر هر که نفس استیلا آرد امیر ولایت وجود آن کرد و اسیر
شهوات گرداند و پیغامبران دلالت کنند و در زندان مخالفت زندان خداوند تعالی محبوس گردانند حق تعالی
در آنکس را چهار چیز مبتلا گرداند اول آنکه از فواید راه خداوند او را محروم گرداند تا هر چند از راه خداوند
خداوند تعالی او را روند تا هر چند که
با وی گویند هیچ اثر نکند دویم آنکه
که بخدمت ایشان بود توفیق نیابد سیوم آنکس شناختن حرمت ایشان را خداوند تعالی از دل وی بیرون برد
تا هر چند که در صحبت ایشان بود حق صحبت ایشان نشناسد چهارم آنکس از متابعت اولیاء الله
محروم بود بسبب آنکه کار وی در دست نفس و شیطان بزبان آمده بود و لیکن آن صاحب دولتی را
که لطف ازلی دست گیری کندش صحبت دوستان خودش کرامت کند و سعادت متابعت ایشان
ارزانی دارد تا بسبب متابعت آن برگزیدگان از فواید راه خداوند تعالی نصیب تمام یابد و علم مخالفت
خاطر رحمانی و شیطانی حاصل کند و علم مخالفت نفس بدست آرد و بعمل بدین مشغول شود و در روزگار
خود را گذارند چون ازین عالم چشم فراز کند بمنزل جنت نزول کند که میفرماید که

ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یعنی از انچه نفس خود را باز داشتند از انچه او را بدین
میل بود و در ان کار رضای ما نبودی و از برای رضای ما هوای نفس را منع کردند بهشت با همه نعمت
جایگاه آن صدیقان است و افضل عبادات ترک گناه است چنانکه رسول الله فرموده است قال النبی علیه الصلوة
والسلام من ترک ذرة مما نهی الله تعالی خیر من عبادة الثقلین رسول گفته است که ترک کردن ذرهٔ از
گناهان بهتر است از عبادت آدمیان و پریان پس بهر کار باشد و عمر عزیز دارد تا پشیمان نشود و از درجات آخرت محروم
نماند ربنا توفیق با رزانی دار و ازین سعادة محروم مگردان آمین یا اله العالمین و یا خیر الناصرین
شکر و توکل بدانکه شکر نعمت که بقوة آن نعمت در فرمانهای او عاصی نشوند و بقوة آن نعمت در فرمانها
او را پرستند که و اشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون یعنی که شکر گوئید نعمتهای خداوند را اگر او را بنده گی
کننده کانید ولیکن شکر چنان باید که بزبان حمد گوید و دل از شکر مستغنی باشد از دیدن غیر حق و جای دیگر
میفرماید که ولئن شکرتم لازیدنکم یعنی که اگر شکر گوئید نعمتهای ما را ما نیز هر آینه آن نعمت را بشما زیاده
میگردانیم و فرمان خداوند برین است که حکایت کنند از برای پروردگار ما و نعمت ما را از انچه بر شما دادیم
تا بر شما زیاده شود که رسول را به بسیاری نعمت میفرماید که و بذکر آن نعمت فرمان میرساند که و اما
بنعمة ربک فحدث یعنی یا محمد ما در حق تو از عهد ابتدا طفلیت تا غایة بلوغ رسالت من المهد الی
اللحد و چندین هزار الطاف و اکرام ربوبیت خود ترا عطا فرمودیم تو نیز چنان مکن که نعمت های
اشارت میفرماید که و اما بنعمة ربک فحدث اما اگر چه دل مبارک تو
اما بزبان نیز بگوی از برای تعظیم ملازمان حضرت رسالت و سایر آن امت از نعمت ما
ما حکایت کن تا اهل ایمان بدانند چنانکه ایمان اقرار زبان است و تصدیق دل شکر نیز گفتن زبان است
و عقیده چنانکه میفرماید که و اشکروا لی ولا تکفرون یعنی که شکر بگوئید از نعمت های ما و مپوشانید
نعمت های ما را فراموش و این شکر حمد است و رسول الله چنین فرموده است قال النبی صلی الله علیه وسلم افضل
الذکر لا اله الا الله و افضل الدعاء الحمد لله یعنی فاضل ترین ذکر لا اله الا الله است و

فاضلترین

و فاضلترین دعا الحمد لله است یعنی خاموش کردند از خدا که گفت الحمد لله است که این کلیمه جامع است
مر دین و دنیا را که چون بنده بزبان گوید که الحمد لله رب العالمین و دل او بدین منعم مشغول بود خداوند تعالی
آن نعمت را بروی زیاده گرداند زیرا که از گفتن شکر بر نعمت وعدهٔ زیادة فرموده است و در وعدهٔ
خداوند عز و جل خلاف نیست پس چیزی که نعمت دین و دنیا از وی حاصل می آید این کلیمه است که الحمد لله رب
العالمین لاجرم بهترین دعا این کلیمه بود و در حدیث میفرماید که قال النبی صلی الله علیه وسلم من لم یشکر الناس
لم یشکر الله یعنی هر که آدمیان را شکر نگوید خداوند را نیز شکر نتواند گفتن و نعمت که از خداوند است
و آن بسببی بتو رسد که رسول الله شکر آن سبب را اشارة میفرماید تا بدانی که کل نعمت از خداوند است
و بی حکم او چیزی بتو نمیرسد پس آن نگوی که از غیری او میرسد و حال آنکه حکم آن و تقدیر آن میرسد
بلکه آن سبب را شکر میباید گفتن تا معلوم شود که در شکر خداوند مبالغت باید کردن که یکی از
اسماء صفت خداوند شکور است و معنی شکر آنست که مبالغت کنند در شکر و شکر از خداوند بنده را رضا باشد
یعنی که باندک عمل نیک از بنده در وجود آید خداوند تعالی مر آن بنده را جزای بسیار دهد و ثواب بسیار کرامت
فرماید و آن معنی از برای بنده کالنت یعنی که باندک عمل که از شما در وجود می آید و آن نیز بتوفیق ما است
سبب ما شما را شکر میگوئیم یعنی که جزای آن عمل و ثواب آن بشمار میرسانیم شما نیز برین چندین هزار الطاف
که از حضرت ما بشما است شکر حضرت احدیت ما بر خود لازم شمردیم مسئله پرسیدن که شکر چیست شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که شکر از تعظیم ادا کردن بود بزبان و از دیدن غیر مستغنی بودن بدل اما نیز
بنزدیک محققان که شکر نعمت دیدن منعم است یعنی که چون نظر باطن بدیدن منعم مشغول شود شکر نعمت
خداوند را ادا کرده باشد شیخ قدس الله روحه میفرمودند که رسول الله فرموده است که در ان شب که بسفر عالم بالا
در آسمان هفتم مقام ابراهیم خلیل الله رسیدم و بر ابراهیم سلام گفتم ابراهیم خلیل گفت که علیک السلام ایها الولد الصالح

الصالح

والنبی چون جواب تمام کرد آنگاه گفت که یا محمد چون بعالم دنیا روی امتان خود را از من سلام برسانی
بگوی مر ایشان را که در بهشت خاک پاک است و آب خوش و زمین خالی بسیار است درخت نشانید رسول صلعم چون
از انجا باز آمد بامداد نماز جماعت گذاردند پشت مبارک محراب باز آوردند سلام ابراهیم خلیل الله
علیه الصلوة والسلام با امتان خود رسانیدند و فرمودند که ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام مر امتان مرا
این سخن فرمود که در بهشت خاک پاک است و آب خوش و زمین خالی درخت بنشانید یکی از یاران گفت که یا
رسول الله ما در دنیائیم در بهشت درخت را چه گونه بنشانیم رسول فرمودند که در بهشت درخت نشاندن
گفتن این کلمات است که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
باز فرمودند که هر آن مومن که این کلمات را ده بار بگوید خداوند تعالی در بهشت بنام آن بنده مومن هزار
درخت بنشاند پس شکر نعمت آفریده کار این بود که روزگار را ضایع کنی برکار باشی که این دنیا بر راه گذر
سیل فناست که بر گذرگاه شکر لشکر حوادث است و عمارت این چنین جای پای دار نبود و هر که در این
دل افزا پای داری نباشد پس خود از رحمت مید هد و عمر عزیز را از برای این معمار جهان ضایع میکند دوست
در عمارت آن سرای دارید که وطن اصلی شماست و بسیار آنجا خواهید بودن و اینجا عاریت پس بمقدار عاریت
عمارت کنند که آن راه را بی زاد نمیتوان رفتن و زاد آن راه تقوی است و توشهٔ آن راه عمل صالح است که
فان خیر الزاد التقوی پس شکر نعمت خداوند این است که بسبب آن نعمت و قوة آن نعمت کاری این
جهان را سازی و کاری ملک ابد را ساخته کنی تا در آن روز که صفت این روز را آنست یوم یفر المرء من
اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه شما را دستگیری کنند که آن روز روزی بود که مرد از برادر عزیزی
خود گریزد و از مادر و پدری خود گریزد و از اهل و فرزندان نیز گریزد که در دنیا صد هزاران نفایس عزیز
خود را از برای ایشان ضایع کرده است و اوقات نماز را فوت کرده و نمازها در جماعت برای ایشان به
باد داده و از حلال و حرام دنیا حاصل کرده و بال قیامت و حساب دشوار آن روز برای ایشان

برخود
نم گرم

برخود جمع کرده از برای اهل و فرزندان و چون در آن فزع اکبر محتاج میشود ایشان دستگیری نمیکنند
و از تو میگریزند تا چنین آورده اند که فردای قیامت یکی مسلمان را که اعمال خیر و شر او را بسنجند بمقدار موی
ناخن از اعمال خیر باید که تا کفهٔ خیرات او راجح شود و از عذاب خداوند عز و جل خلاصی یابد
آن مسلمان بگرد عرصات بر آید و اهل خود را و فرزندان خود را و پدر و مادر خود را و برادر خود را از خیر
بدین مقدار بخواهد تا خلاصی یابد ندهند نش و هر یکی همین حرف میگویند که ما نیز محتاجیم و از تو فرد
مانده تریم و بخیر و طاعت احتیاج بسیار داریم پس مصلحت آنست که امروز که وقت کسب سعادت است
از برای ایشان در کاری خود تقصیر نکنی و از برای مصلحت ایشان رضای خداوند را فروگذاری آن
کاری خود را که فردای قیامت ترا دستگیری کند و خویش کوری تو خواهند بودند از برای کارهای
ایشان پس نمیدانی که پشیمان شوی و آن پشیمانی در آن روز سود نمیدارد کار امروز نباید کردن که
وقت کار است چنانکه هر دهقان بزراعت مشغول میشود عقل او این تقاضا میکند که هر چند
زمین او است از غم بیشتر معمور دارد آن زمین که زمین ملک تو است از برای آن معنی که این زمین که او را
ملک نیست چهار دانگ آن نفع دیگران میبرند پس بدین قیاس هر چه طاعات و خیرات است زمین ملک تو است
که نفع آن بکل و جزوی تو باز میگردد و هر چه کارهای دنیاست زمین ملک تو است که یکی جزوی تو
میرسد و تمام را اهل و فرزندان میبرند پس اگر عقل داری اندیشه کن عمر عزیز را در ملک خود صرف کن
که طاعات و خیرات است یا در زمین ملک روزی کاری چیزی که طلب دنیا است و اگر زمین ملک خود را که
عبادت است بیشتر عمخواره کنی مبارک عبادت و اگر طلب دنیا بیشتر مشغول میشود آن قصدی بود
که با جان خود میکنی تدبیر این کار آنست که بخدا باز گردی و عمر را ضایع نکنی و جهد آن کنی که آخرت را معمور کنی
که تا کاه بود که باید رفتن تا نا ساخته کار نمانی که شیخ قدس الله روحه میفرمودند که بر کلی وجود آدمی شکر لازم است و برای

هر عضو از اعضای آدمی شکریست مناسب آن عضو وکفران عضو نیز مناسب آن عضو است که اگر آن شکر از آن
عضو از عهدهٔ آن بیرون نیاید فردای قیامت در بازار عرصات قیامت در مانی پس شکر اعضا آن بود که
هر عضو که در خودی وی شکر گفته شود و از عهدهٔ آن شکر بتمامی بیرون آید تا خداوند تعالی را بنده شاکر باشد
و شکر این اعضا آن بود که حق تعالی بنده را دست آفریده است و نعمت وگیرائی در وی پیدا کرده و شکر نعمت وگیرائی
آن باشد که مصحف گیری از مال خود بدست خود چیزی در راه خداوند عز و جل ایثار کنی و کفران آن نعمت آن
بود که گیرائی را بنا جایگاه صرف کنی و چیزی را که نشاید گرفتن بگیری دیگر چشم آفریده و نعمت بینائی در
وی تعبیه کرده و شکر این نعمت و بینائی آن باشد که در روی پدر و مادر نظر کنی اگر دولت بدست تو نبود
در روی علما و مشایخ نظر کنی و کفران این نعمت آن بود که بنا محرمان نظر کنی دیگر گوش آفریده در وی نعمت
شنوائی نهاده و شکر این نعمت و شنوائی آنست که سخن حق را شنوی و استماع احکام شریعت کنی و کفران
نعمت این بود که سخن نشنود و گوش با آوازهای حرام داری دیگر زبان آفریده و نعمت گویائی در وی
پیدا کرده شکر آن نعمت گویائی آنست که دایم زبان خود را بذکر خداوند تعالی و گفتن تکبیر و تسبیح و تهلیل
و تحمید و تمجید و تکبیر کردن داری و کفران آن نعمت آن بود که زبان بلعب و غیبت مسلمانان گردانی دیگر قدم
آفریده و نعمت روائی را در وی نهاد و شکر این نعمت آن بود که بنماز جماعت روی و عیادت بیماران
کنی و بزیارت اقربا روی و کفران این نعمت آن است که قدم از جماعت باز کشی و بچهار پیسه نزدیکی دار بر
خویشان پای باز کشی دیگر در تن آدمی نعمت و صحت داده شکر آن نعمت و صحت تن آن بود که خداوند
تعالی پرستی و بنده که او کنی و این نعمت و صحت را در عبادات صرف کنی و کفران نعمت آن بود که
مخالفت فرمان خداوند کنند و صحت تن را در ارتکاب معاصی صرف کنند پس خداوند تعالی چندین نعمت
در وجود تو پیدا کرده است در هر نعمت بر تو شکر لازم گردانیده باید که شکر این نعمتها پیش آری و از کفران
این نعمتها

این نعمتها دور باشی و عمر عزیز را در طلب رزق ضایع نکنی که هزار روزها که از آدمی در وجود می آید سبب
طلب دنیا است و طلب دنیا آدمی را از برای نفس است و فرزندان پس قادر علیم حکیم ضامن رزق شما است و آنچه را
که از برای تو آماده کرده است از روزی تو و بر تو   بدیگر نخواهد داد   دل فارغ دار و آنچه را که از برای
دیگری پیدا کرده است از روزی بر تو نوشته نخواهد داد از زحمت مبر و آنچه را که از طاعات و خیرات که دیگران می
آرند ترا سود نخواهد داشت بر کار باشی که استعمال این اعضا بطاعات سبب سعادت است و ارتکاب معصیت بدین
اعضا سبب هلاک و زیان است پس شکر این نعمتها آن بود که این اسباب را که سبب سعادت است آلت سبب شقاوت
نسازی و سبب طلب کار دنیا کار آخرت را بزیان نیاری و جملهٔ امور خود را بحق گذاری که آنچه نصیب تو است
از تو در نگذرد و آنچه قسمت تو نیست بتو نرسد و بکوشش تو کار بر نمی آید و قدم همت در توکل دار که
خداوند تعالی میفرماید که فتوکل علی الله و کفی بالله وکیلا مسئله پرسیدن که توکل چیست شیخ قدس الله روحه
میفرمودند   ترک تدبیر در همه کارها و مصلحت کار خود را بخداوند تعالی باز گذارد به آنکه اصلح عباد
و هست و لیکن با نثار مکرمت خود مصالح بنده کار را باتمام خود می رساند و من یتوکل علی الله فهو
حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا خداوند تعالی میفرماید که هر که کارهای خود را بمن که
خداوندم سپارد بنده بود مرا کسی را در بر آوردن کارهای خداوند تعالی شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون بنده
مومن بنور ایمان نظر کند داند که هیچ کاری بی ارادت و خواست خداوند عز و جل بر نمی آید و آینه مصالح
خود را بحق گذارد که خداوند عالم سازنده کار مومنان است و علی الله فلیتوکل المومنون و آن صفت که
بنده خداوند توکل بر خداوند کند در همه کارها این صفت بنزدیک خداوند تعالی یک محبوب است و ان الله یحب
المتوکلین یعنی خداوند دوست میدارد آنان را که کارهای خود را با او می سپارند و رسول الله فرموده است قال النبی علیه السلام
لو توکلتم علی الله حق توکله لرزقتم کما ترزق الطیر تغدو خماصا و تروح بطانا رسول میفرماید که شما مصالح
خود را بخداوند بگذارید چنانکه حق گذاشتن است   که داده میشود مرانرا بامداد

که از آشیان های خود می آیند شکم ایشان خالی باشد و در شبانگاه که او کار خود باز میگردد او را سیر باشند این
تمثیل است که بیان میفرماید که این طائران را که نیت و عمل ندارند که بدان معنی اسباب رزق ایشان مهیا
کرده شود خداوند تعالی ایشان را بغیر از لطایف رزق ایشان میرساند الا آنکه اسباب ندارند و اگر شما که آدمیانید
از برای طلب رضای خدا بکسب خیر مشغول باشید و از برای اسباب نفس و طلب غیر رضای خداوند تعالی را
فوت مکنند چه می پندارید که خداوند شما را روزی ندهد نه چنین است هر که توکل کند حضرت باری در کار آخرت
سعی کند و اسباب رضای ما کوشد و آن اسباب طاعت است که رضای ما در آنست که پس هر آینه روزی او را
بآسانی رساند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که هر را توکل درست شود در پیش التفات بکند بآن که نصیبهٔ او از
دست او بیرون رود یا فتوحی بوی رسد یعنی که آن رونده راه مقام توکل داده باشد باطن او
مستغرق شود که از رفتن دنیا بآن مشغول نشود و در هر دو حال یکی بود که نه بآمدن فتوح شاد شود و نه
برفتن او تاسفی خورد که حق توکل آنست که بقا و فنا ماسوی الله بنزدیک او یکسان باشد یعنی که توکل حقیقة
آن بود که هرچه جز خداوند تعالی است در باطن آن متوکل راه نیابد و هست و نیست آن چیز بنزدیک
آن متوکل مقداری ندارد و بوجود و عدم او شادمان و غمگین نشود و توکل اینچنین توکل حقیقی بود و شیخ
قدس الله روحه میفرمودند که توکل اعتماد دل است بر خداوند تعالی و ماندن تدبیر خود و از آمدن بتقدیر حق بی
اعتراض باطن پس بنده باید که با حکم او بخصومت بیرون نیاید که زحمت بسیار بتو رسد و عاقبت بحکم خداوند
عزوجل برنیائی پس بهتر آن بود که در اول کار بحکم خداوند عزوجل برضا دهی و امور خود را بحق حواله کنی
و دل در بند رضای خداوند داری و امید از خلق منقطع کنی و خود را بجای تسلیم حکم خداوند تعالی کرده
و تمام کارهای دنیا را خود را بحق سپاری و قدم در کوی آن عالم داری و صحت بدن را در عبادت
خداوند تعالی صرف کنی شیخ قدس الله روحه میفرمودند که چون بنده که در حالت صحت و توانای طریق حسنه را
سلوک کرده باشد و بر وظائف عبادات ملازمت کرده بود و در روزگار خود را ضایع نکرده باشد و عمر عزیز خود

داشته بود

داشته بود و انفاس را بذکر و تسبیح و قراءة قرآن مصروف داشته باشد و وجود خود را مشغول داشته باشد و
خود را معطل و مهمل نگذاشته بود چون بیمار شود علت مرض از اعضای او ساقط گرداند یعنی بدان وظایف
نتوان مشغول شدن و دل خواهدش بخدمت قیام حق قیام نماید اما تن بار دل نتواند کشیدن خداوند تعالی
مر او ملائکه را که حافظ و رقیب او باشند و کاتب او باشند فرماید در آن اوقات که بندهٔ من بخدمت
مشغول بود و بندهٔ من میکرد وظائف عبادات و خیرات می آورد نامهٔ اعمال او نو می نوشتند
اکنون نیز همچنان نویسید که دل این بندهٔ من بخدمت من است ولیکن نمیتواند شما در اوقات
طاعات وی و عبادات از نامهٔ اعمال او می نویسید تا آنگاه که قید مرض از وجود او بر دارم یا او را بخود
برسانم که این بنده در حالت صحت عمر عزیز خود را ضایع نکرده است و من دانای اسرارم میدانم که
این بندهٔ من تا صحت بودی روزگار خود را ضایع نکردی پس اکنون که بیمار شد وقت عبادت
ماند و دل او می خواهد و تن او نمیتواند از کرم من نسزد که ما او را محجوب نیکوی او نمائیم در
نامهٔ اعمال او نیکوی نویسید تا آنگاه که این بندهٔ نیکو را از این دنیا و محنت او برهانم و از این عالم
کون و فساد بفضای دلگشای و جنة عرضها السموات والارض برسانم و ثبات یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بشنوانم و چون بلحد در آید از بیشتر آن غیب بشارة
لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة بگوش جان او برسانم پس اگر اهل عقل بود انتقال از این
مقام را بدان مقام مصیبت شمرد و گذاشتن از مقام فانی بروی دشوار نیاید و چون چشم
بدان عالم گشاید منازل فردوس را بیند و جمال قدس را مشاهده کند و خود را بیند که از مخارق
گذشته است و از مهالک خلاص یافته است و زندان بشکسته است و از دشمنان رسته و بدوست

شکور

پیوسته زبان بحمد آفریده کار گشاید و گوید که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور
ربنا ما را و جمله مسلمانان را چنین مردان روزی گردان و در دار السلام جمع گردان یا اله العالمین و یا
خیر الناصرین باب سیوم در معرفت خداوند عز و جل بدانکه معرفت شناختن بود و این شناختن
بر سه قسم است یکی معرفت عام است و یکی معرفت خاص و یکی معرفت خاص الخاص است اما معرفت
عام معرفت آن قوم است که فمنهم ظالم لنفسه اند و معرفت خاص معرفت آن طائفه است که و منهم مقتصد اند
و معرفت خاص الخاص معرفت آن گروه است که و منهم سابق بالخیرات باذن الله اند و خداوند
تعالی میفرماید که و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفونی ما که آفریده کاریم آفریدیم
آدمیان و پریان را   شیخ قدس الله روحه میفرمودند که از برای ذریت تخم دنیای تا
بکمال ثمره که برسد چندین اسباب و آلات و ادوات مختلف میباید که چون زمین که تخم اندازند و چون
آسمان که آب و آفتاب ازوی است و چون هوا که بسبب اعتدال گرد و میان سردی زمین و گرمی آفتاب و چون
تخم که شخص اندازد و جفت که حراثت کند و آهن و چوب و رسن که آلت حراثت است و باز این آلات را
چندین خلق دیگر بکار میباید چون درودگر و آهنگر و رسن تاب و باز این خلق را چندین کس دیگر بکار آید
تا ایشان بدین کار برسند پس اگر بحقیقت نظر میکنی که این دنیا و هر چه در وی دنیاست از آسمان و زمین
و فلک و ملک و ماه تاب و آفتاب و ستارگان و حیوانات و نباتات و جن و انس و این جمله در کار میباید تا
یکی تخم بکمال رسد و ثمره آن بحاصل آید پس بحقیقت دنیا و آخرت و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و
دوزخ و هر چه هست این بکار میباید تا این تخم معرفت بکمال ثمره که برسد و ازین تخم معرفت عامست و درین نوع
معرفت کافر و مسلمان   جمله اقرار دارند چنانکه میفرماید و لئن   من خلق السموات

والارض

والارض   و این نوع معرفت موجب نجات نیست مرایشان را زیرا که نظر و عقل ایشان مؤید نبود بنور ایمان
و معترف نبودند بنبوة الانبیاء و بامور شرع قیام ننمایند و از نواهی اجتناب نکنند و درین نوع معرفت عقلی بمدرکات
حواس ظاهر و فؤادی باطن و نظر عقل حاجت است تا بحواس ظاهر محسوسات بنگرد و بفؤادی باطن نظر عقل
استعمال کند و عقل او حکم کند که هر آینه این مصنوعات را صانع هست و این موجودات خالق بود و قدرتش قادر
در هر نوعی از موجودات مشاهده کند از آنجا استدلال کند که هر آینه این چنین از فعل لما یرید صادر شود و
هر آینه این چنین کس قادر علیم و حکیم بود پس هر کرا نظر عقل صافی تر بود حجب آن کمتر بوده باشد و هر کرا
حجب کمتر بود در زیادت فکر او داشته بود و استدلالات او از نوع مصنوعات در اثبات   زیادت باشد و
دلائل بر وحدانیت آفریده کار واضح تر بود و عکس روحی آدمی را انقلاب او از برای تحصیل کردن این
نوع معرفت بغیر   زیرا که این نوع معرفت طلب کردن دلیل است و در ارادت تفاوت بسیار می افتد
اما معرفت دویم نظریست و این معرفت خاص است که چون تخم روح در زمین بشریت افکندند آن تخم را بر قانون
شریعت پرورش دهند و آنچه را که در ملک ملکوت است از سیصد و شصت هزار عالم بدین مدرکات ظاهر و باطن
ادراک کند و نقاب حجاب از چهره او بر دارند و جمال آثار حق را بنظری او عرضه دهند و هر آیت
دلیل بر یگانگی آفریده کار حاصل کند که و فی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد و این از مقام است که سالک را
درین مقام این صفت پیدا شود که در هر چیزی که نظر کند جلال و جمال خداوند تعالی را   که ما نظرت
فی شیء الا رایت الله فیه و اگر چه این مرتبه بلند است و این مقام نیک شریف است اما این محذوره
غیبت هیچ مشاهده   نقاب عزت از رخساره او   بنقاب عزت و استار عظمت
اما معرفت سیم معرفت شهودی است و این معرفت   بر کمال جمال نیفتد و چشم
خاص الخاص است که خلاصه موجودات ایشانند و کونین و خافقین طبع وجود ان حاجب دولت ان است

و فایدهٔ تعلق روح بقالب حقیقت این معرفت بود که پیغمبر فرماید قال النبی علیه الصلوة والسلام لو عرفتم الله لمشیتم
على البحور ولزالت بدعائكم الجبال یعنی پیغمبر فرماید که اگر شما بشناسید خدا را چنانکه حق شناختن است بقدم صدق
اگر بروی دریا سیر و سلوک کنید قدم شما تر نشود و اگر دعا گوید و از خداوند درخواهد که این کوه از جای
او برود خداوند تعالی آن دعا شما را اجابت کند و کوه را از جای آن بیرون برد و شیخ قدس الله روحه العزیز فرمود
که چون سالک راه خداوند منازل راه قطع کند و مسالک راه را چنانکه طریق استحباب و سیر و سوال کند
و همت بر یافت درجات و مقامات ثابت دارد و شب و روز بجد و کوشش راه ملازمت کند هر آینه بدین مقامات
برسد مسئله پرسیدن که علامت معرفت چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت معرفت آنست که چون
روندهٔ راه معرفت که شناختن خداوند است حاصل آید این رونده از شناختن غیر او بتمامی اعراض میکند
مگر از شناختن آنانکه شناختن ایشان از ایمانست باز جمعی از عارفان را علامت معرفت ایشان آن بود که
دنیا را مانده باشند و عقبی را جوینده منزل آنها ایشان طاعات بود که از طاعات میروند و از رضای خداوند را
می طلبند تا آنگاه که بمرادی که دارند برسند و باز عارفان بودند که علامت معرفت ایشان او بود که
در بیشتر اوقات ایشان بفکرت مشغول بودندی و بیشتر شغل ایشان بطاعت بودی و بیشتر سخن ایشان
ثنای خداوند بودی و انفاس ایشان بذکر مصروف بودی و دایم نظر ایشان در لطایف صنع خداوند بود
و باز طایفه بودند از عارفان که علامت ایشان آن بود که در کل احوال باطن ایشان از میل بغیر
فارغ گشته بودند و بیشتر حالات ایشان مستغرق خداوند بودی و از ما سوی الله بر خواطر ایشان نگذرد
و در درون ایشان از غیری او اثری نمانده باشد مسئله پرسیدن که حقیقت معرفت چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که حقیقت معرفت آن بود که کل صفات عارف را از او بستانند تا از صفات خود
فانی شود و بصفت حق باقی شود آنگاه مشاهدهٔ خداوند بر سری او غالب شود و علامت اکمال

آن بود

آن بود که تن او از خلق و صحبت ایشان گریزان شود و دل او از خلق وحشی گردد و دوستی او عرشی شود
و دنیا و آخرت را بنزد او مقداری نماند پس بهر دو عالم سر فرو نیارد و بجز خداوند عز و جل
اندیشه نکنند طاعات و عبادات او طمع بهشت نباشد و از خوف دوزخ نیز نبود و مراد او همه مراد
حق شده باشد و خداوند او را بکمند عنایت خود در خدمت خود میدارد و نگذارد تا زمانی از حضرت او
غایب شود و عنایت پادشاه بود در حق وی مسئله پرسیدن که کمال معرفت مر سالک را چیست شیخ قدس الله
روحه فرمودند که رونده راه را بکمال معرفت او آن بود که آن رونده آفتاب صفت شود که بر همه عالم
یکسان بتابد و فرق نکند میان   و زمین صفت شود که باب کل   و آتش صفت شود که
و همه چیزها بصحبت آن پخته شود و آب صفت شود که زنده کانی همه چیزها در صحبت او
بود و خاکی همه تیره که از آن حاصل آید و هر چیزی که پلید بود چون بوی رساند صافی گردد و هر گاه قدم
چنین عارف برسد تیره که ... مخالفت بروشنایی معرفت بدل شود و نظر باطن او بمشاهده
خداوند چنان مستغرق شود که او را پروای نبود چنانکه یکی از صدیقان هفت سال موی روی خود را
شانه نکرده بوده است او را پرسیدند چرا موی روی خود را شانه نمیکنی آن صدیق گفته است که هفت سال تمام
که مرا پروای خود نبوده است و شرم داشته ام که در نظر پادشاه از خدمت پادشاه بشانه کردن موی
روی خود مشغول شوم این عزیز کرده کان چه عزیزی داشتن اوقات چنین عزیز شدن که یکبار از
ازین قدح رنگی نیست پس آن صدیقان قدم میزنند و منزل قطع میکنند و میروند که سفر این عارفان
بقدم همت   و هر چند که زاهدان بقدم   روند این عارفان که بکمال معرفت
رسیده بودند بقدم اخلاص و نیاز و شکر روند پس بدین دلیل عارفان پیش قدم زاهدان مسئله
پرسیدن که رونده بدین معارف مخصوص گشته بود صفت او چه باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که
چون سالک قدم در راه نهد و در سیر و سلوک راه سعی تمام کند و گشاد ابتدای راه او را ابتدای حاصل آمد

وبدین معارف مزین کرد اعلای او بود که زره‌ای از معرفت خداوند تعالی را بهزار فردوس اعلا برابر نکنند
و در مجاهده و ریاضت چندان کوشیده بود که نفس را بمقام فنا برده بود و چون نفس او بفنا رسید
در وجود آن سالک این علامت پدید شود که هر که نظر کند او را بهتر از خود بیند که تا رونده را نفس او
نام مقهور نشود این پناهی در آن
که جز بحق نگوید و چون چشم برهم نهد مراد آن او بود که جز بلقای خداوند باز نکند و چون سر بر زانو نهد
مقصود او آن بود که جز بصور دمیدن اسرافیل سر برنیارد و این همه از آن بود که انس بسیار یافته
بود با خداوند که صفت عارفان حقیقی این بود مسئله پرسیدن که عبادت عارفان چیست شیخ
قدس الله روحه فرمودند که عبادت عارف آن بود که دایم بمراقبه احوال مشغول شود یعنی که نگاه
داشتن انفاس چنان مستغرق شود که در کل احوال و اوقات خود نگذارد که هیچ نفسی ازو غافل برآید
و بی یاد دوست فرو آید زیرا که محققان این راه چنین گفته اند که هر رونده که یک نفس ازوی بغفلت
برآید باید یا دحق فرو آید حق بی بود که بناحق کرده بود یعنی چنانکه حیوة تن بجانست و جان آدمی
بذکر دوست شده بود که حیات النفس بالروح وحیوة الروح بالذکر یعنی زنده کالای بجان است
و زنده کجان بذکر پس چون جانرا که سبب زنده کانی است از تو باز میگیرند تو فوت میشوی پس زنده کانی
جانرا که ذکر است و در آن نفس که از جان باز میگیری و بغفلت نفسی براری یا فرو داری پس خوف بود
که در طریقت کرده بود پس عبادت عارفان باید که این بود که دایم مراقبه احوال خود کنند تا نفسی از ایشان
بیکار نگذرد مسئله پرسیدن که نور معرفت چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند که در باطن چهار
نور است که بسبب مخالفت فرمان حق آن انوار در حجابست یکی نور ایمانست دیگر نور اسلام است دیگر نور
توحید است دیگر نور معرفت است و این انوار در حجاب عصیان مانده است چون بنده مؤمن از شیطانی
پیدا شود و آتش ندامت در باطن او پدید آید جمیع آن حجابها را بسوزد و ناچیز کند و این انوار از حجاب

بیرون آید

بیرون آید و بعد از آن نور ایمان و نور اسلام و نور توحید در باطن او شعله زند بدان روشنای انوار بعید
که نور ایمان و
نور اسلام و نور توحید ظاهر او را مامور امور شرعی گرداند و نگذارد دل ظاهر او خلاف شریعت رود در قولی
و در فعلی آنگاه نور معرفت بر باطن رونده غالب شود و القای شیطانی را از رحمانی بنور معرفت شناسد
که آن خواطر از شیطانست یا از رحمن است بنور ذکر آن خواطر شیطان را دفع کند چنانکه پیش شیطان را
بر آن رونده دست نماند که مراد از نور معرفت است مسئله پرسیدن که همه مؤمنان خداوند را
بشناسند و بوحدانیت او اقرار کردند ایشان مؤمن اند باز جماعتی را مخصوص میگردانند و میگویند
که ایشان عارفانند این تخصیص را که وضع نشانه و فایده است شیخ قدس الله روحه فرمودند که در حروف
معرفت در هر حرف معنی است که آن معنی را در آن جماعت که ایشان عارفانند بود و در باقی مؤمنان آن
معنی نبود
خود را از هر کاری که خلاف فرمان
خداوند و خلاف شرع محمدی صلعم باشد و در حرف دویم عین است در وی معنی آنست که آن وجود که نام عارف
بروی است دایم نفس خود را در عبادت خداوند دارد که اگر نفسی فارغ مانده هر آینه آن نفس بیکار آدمی
را در فساد دی لاجرم دایم نفس را در عبادت دارد و در حرف سیم که رست در وی معنی آنست که نفس را
ریاضت رام کند که آن مرکب حرون است یعنی سرکش است جز بریاضت رام نشود و در حرف چهارم فا است
و درین حرف معنی آنست که نفس فانی شود که تا نفس فانی نشود راه گشاده نمیشود و حرف پنجم تا است
و درین حرف معنی آن بود که مخالفت نفس باید کرد که هواء نفس را مقهور کنند که مقصود جمله از وجود
کانرا راه آنست و آن جماعتی را که عارفان میگویند ایشان که بدین اوصاف موصوف باشند
اما عارفان این زمان برخلاف این اختیار کرده‌اند که این بدل کرده‌اند بصفات ذمیمه
که ضد این صفات است چنانکه در حرف میم معنی آنست که ملامت کننده نفس بود و عارفان

این زمانه میم را از مراد گرفته‌اند و دایم بر مراد نفس قدم میزنند و آنچه را که نفس شان میفرماید
بران میروند بسبب آنکه کار و نمای نفس را غنیمت شناسند و در حرف عین معنی آنست که نفس را
دایم در عبادت دارند اینزمانه عین را از عزت گرفته‌اند و دایم عزت و جاه نفس میطلبند
و اگر در جمعیتی درایند که ایشان را تعظیم نکنند چنانکه منغّص شوند که از خودشان خبر نماند
و در حرف ری که معنی وی آنست که نفس را بریاضت رام کند عارفان اینزمانه را
را از ریا گرفته‌اند و هیچ عمل را بی ریا نتوانند کرد لاجرم در هیچ عمل ایشان را ثواب نبود و در
حرف فا معنی آنست که نفس فانی گردد و عارف همه خلق تفاخر میکنند و هیچ بنده
از بندگان خداوند دم بالای خود نمی‌بینند و در حرف تا معنی آنست که نفس مقهور
شود عارفان این زمانه تا را از همت گرفته‌اند و باین چندین اوصاف ذمیمه و خصال
ناپسندیده و اخلاق نامرضیه که در وجود ایشان است همت‌ها برکشیده‌اند که در عالم میگویند
که ما عارفانیم و یکقدم بیرون نمیتوانند نهادن و شب و روز در طلب دنیا عمر را ضایع میکنند
و محبت دنیا که سر همه خطاهاست در باطن ایشان متمکن گشته بود و بسبب بی‌علمی که از
علم نشناخته خاطر بی نصیب بودند کارهای ایشان و اعمال ایشان بشره شیطان و نفس بود
و در بیشتر اوقات نفس و شیطان اسیر باشند پس هر که بدین بود
و گوید که ما عارفیم بدرستی که وی دزد این راه دین است
بیامدند دنیا را دیدند نیک خرم و دلکش بود ارواح گفتند که خداوندا این سرای دنیا عجب
خرم و خوش است این را بقای خواهد بود فرمان آمد که این سرای فانیست اما سرای دیگر آفریدیم
نام آن سرای بهشت است و این باقی خواهد بود در وی بروید و بدان سرای نظر کنید و ارواح بهزار
فریق شدند

شدند
فریق شدند و نه صد و نه فریق بدین سرای دنیا آرام گرفتند و آن فریق بازگشت بسرای
بهشت فرود آمدند و نعیم بهشت را دیدند و حورا و عینا را و قصور و انهار و اشجار و ولدان
و غلمان را مشاهده کردند گفتند خداوندا این سرا را بقای خواهد بود فرمان آمد که این سرای
بود و باز او و ارواح نصد و نه فریقه به بهشت فرود آمدند و نعیم آرام
نیز از بهشت بازگشتند و گفتند که با نعمت آرامیدند نه نیکوست فرمان خداوند
عزّ و جلّ در رسید که شما ارواح بسرای دنیا میل نشد و بدین سرای عقبا سر فرود نمی آید چه مطلبیست آن
ارواح گفتند که خداوندا از تو ترا میطلبیم که دنیا سرای فانیست و آخرت سرای باقیست و لکن
با نعمت آرام گرفتند و منعم حقیقی را ماندند نمیتوانیم خطاب آمد که بندگان ما شما را دو شمار
که بعضی از شما بدنیا مشغول شدند و بعضی بعقبی فرود آمدند و شما بدو سرای التفات نکردید و جز
ما را نخواستید آنچه را که طلبیده شما یافتیم پس آنها جانهای عارفان بود که قدم اول بدنیا و عقبا
نظر نکردند و از هفت فلک و از هشت بهشت درگذشته بشاهده انها بحضرت خداوند تعالی
آرام یافتند و چون بعالم دنیا آمدند همان همت عالی که می داشتند بدنیا مشغول نشدند
و بباطن بطلب آن عالم میبودند و محبت انتظام امور آخرت مصروف داشتند تا
بدولت اصحاب مع الله رسیدند شیخ قدس الله ارواحهم میفرمودند که از عارفان بعضی عارفند
مع الله و بعضی عارفند فی الله اما آنکه عارف بالله اند صفت آن طائفه دیگر است که هر نعمت
که بایشان رسد آن نعمت را از حق دانند و همه شکر نعمت تعالی گویند و هم بدیدن غیر حق
مشغول شود و باطن ایشان بمنعم حقیقی بود و باز آنانکه عارف مع الله صفت آن طائفه آنست
که بحضرت سالک ملاحظه کنند بعد از آن آثار توفیق را از حق مشاهده کنند باز آنانکه عارف فی الله اند صفت آن

طائفه آنست که تا بمقام مشاهده نمیرسد هیچ چیزی و هیچ سببی نظر نمیکند باطن ایشان مستغرق
حق بود که چیزی دیگر در باطن آن طائفه راه نیابد — تشریف
و فرموده است که قال النبی صلی الله علیه و سلم الزاهدون ملوک الآخرة و هم الفقراء العارفون یعنی رسول
جلیل فرموده است که زاهدان پادشاهان آخرت اند و ایشان درویشان عارف اند که مدارج و
مقامات بهشت جز بعمل صالح حاصل نمی آید و عارفان و زاهدان دایم ایشان باقامت خیرات و ادراک
حسنات میکوشند پس هر آینه ایشان را در بهشت مملکت باشد و چون سالک در طلب رضای خداوند
به نهایت حال برسد و معرفت حقیقی که معرفت خاص الخاص است برسد در دنیا هیچ چیزی سر فرود
نیارد جز بمشاهده خداوند تعالی و در عقبی نیز بهیچ درجه التفات نکند جز بدولت معاینه پس ملک
بهشت با درجات و در مقابل ملک معاینه جز درویش نبود که شیخ قدس الله روحه میفرمودند که
چون سالک راه این منازل عقبات بقدم صدق و اخلاص سیر و سلوک کند بدین مرتبه برسد که العارف
ان لایکون للدنیا فی عینه خطر و للآخرة علیه اثر و لیس علی الله بدل یعنی عارف آن بود که دنیا را در
نظر او مقدار نبود و در آخرت درجات را در باطن او اثری نبود و حضرت خداوند را نیز دیگر او
بدل نبود و صورة دیگر فرمود که والعارف نطق الحق عن سره و هو ساکت چون خداوند تعالی
خواهد که بنده را بدین مراتب برساند او را توفیق اتباع سنت رسول الله کرامت کند تا به برکت متابعت
سنت رسول الله بمقام فاتبعونی یحببکم الله برسد و اوصاف حمیده در ان جمع آید و بطفیل
معاینه حضرت رسالت او را بمشاهده مشرف گرداند رزقنا الله ما را از سعادت که از بندگان خاص
خود را عطا فرموده نصیبه تمام بارزانی دارد و از شفاعت ایشان بی نصیب مگرداند و بالله العالمین
و بیانت خیر الناصرین باب هژدهم در اخلاص و ریا و عجب و سمعه بدانکه اخلاص پاک کردن

چیزی بود

چیزی بود و از آمیزش یعنی که چون سالک بندگی خداوند کند باید که عمل خود را پاک کند از شوائب
فتنهای عجب و ریا و سمعه و حقیقت با اخلاص آنست که خداوند تعالی مر رسول را فرمود که قل
انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین یعنی که بگوی یا محمد بدرستی که من فرموده شده ام بآنکه
بپرستم خداوند تعالی پرستیدنی خالص و در آیت دیگر میفرماید که انا انزلنا الیک الکتاب بالحق فاعبد الله
مخلصا له الدین الا لله الدین الخالص یعنی که ما فرو فرستادیم بتو نامه یعنی این قرآن براستی بتو فرستادیم
پس بپرست مر خداوند را که سزای پرستش است پرستیدنی که پاک بود از این شوائب که عجب است و
ریا و سمعه و در آیه دیگر میفرماید که و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین این ذکر عام است یعنی که
فرموده شده ایم مگر بآنکه بندگی کنیم و بپرستیم خدای سزاوار پرستش را و در بندگی مخلص باشیم یعنی
خاص حضرت خداوند را بپرستیم چنانکه در آن پرستش هیچ شائبه راه نیابد و رسول الله چنین فرموده است
که قال النبی صلعم من اخلص لله تعالی اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه رسول الله
فرموده است که هر که بصدق و اخلاص چهل صباح را دریابد یعنی چهل صباح باخلاص از برای خداوند تعالی
بود بیدار باشد خداوند تعالی پیدا گرداند چشمهای حکمت را در دل او بنده و از دل او بر زبان او
روان گرداند شیخ قدس الله روحه فرموده است که هر که چهل صباح بیدار باشد بآن شرط که فرموده بد اخلاص
لله تعالی آن شرط بغایت دشوار است ولکن هر صاحب عادت را که اتباع روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق — رحمه الله
گردانند هر آینه از این سعادت که اخلاص است در اعمال او بی نصیب خواهد بود زیرا که اخلاص در اعمال
ایشان خواطر تعلق میدارد و بباز گشت باز وابسته است و این علوم که علم باز گشت است و علم خواطر
شناسی است او علم نگاه داشتن نیت است و از تشویش شیطانی و نفسانی این علوم در روش
خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق است در متابعت آن قدوة الرجال و آن نقطه کمال و آن آفتاب

وآن آفتاب سعادت در ظلمت آب زنده کان شیخ الشیوخ سعد الملة والدین که خلیفهٔ این خاندان
بودند و خلیفهٔ این مخدوم ان بود حاصل شد زیرا که هر کرا سعادت خدمت ایشان میسر شده بود
و بصدق ارادت در متابعت ایشان کوشیدند درین زمانه که بدلت و ظلالت غالب گشته است
و نفس و شیطان بر رونده کان راه دست یافته است هر یکی ازین خادمان آن مخدوم درین
علوم مقتدای عالمند و هر که درین زمانه چنگ در دامن این صاحب دولتان زنند زنده گی
ایشان از ان باز میکویند که ایشان این بود که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله هر آینه
راه راست یابد و از ان سعادة آن عزیزان بی نصیب نمانند بحکم این حدیث که رسول الله صلعم فرموده است
که قال النبی صلعم اصحابی کالنجوم فبایهم اقتدیتم واهتدیتم پس درین وقتی که غفلت بر خلق غالب
و ظاهر گشته است این عزیزان که از ان خواجکان خواجهٔ بزرگ خواجه عبد الخالق است قدس الله روحه
حاصل شود و این روش بر قانون شرع محمد رسول الله است و هیچ بدعتی و مخالفتی را درین روش
خواجکان بار نداده‌اند و بر جادهٔ ابابکر صدیق رضی الله عنه با ایشان رسیده بود و سلوک کردند و هر که نیز
برین راه رود براه راست رفته باشد و چون راه راست رود در متابعت این روش بقا میکوشد
هر آینه ازین علوم بهره و خلاص در اعمال حاصل کند و این خلاص آنگاه حاصل آید که رونده
راه بنیت عمل را تواند که از آمیزش عمل نبود و هیچ نیت دیگران از برای رضاء خداوند تعالی باشد
و خلاص آن بود که آن عمل خواهی داشتن بشرط خلاص فرموده است رسول الله چهل صباح از زنده
دارد که مقصود از چهل صباح زنده داشتن آن بود که در علم حکمت حاصل شود این عمل
خالص نبود و چون خالص نبود اگر چهل سال ملازمت کند که خلاص نبود مقصود بر نیاید که خلاص
حاصل کردن امری بغایت صعب است که رسول الله صلعم فرموده است که قال رسول الله صلعم العمل

موقوف

موقوف علی ما یختم الاخلاص والاخلاص هباء منثورا ولعل کلها یجعل حجة الا العمل العلم والعمل کلها
الدنیا کلها ظلمة الا العلم بودند که این دنیا همه دی تاریکی است که در وی روشنائی علم است و همه علم
بر آدمی حجت است مگر آن علم که بر ان عمل کرده باشند و همه علم غبار است پراکنده مگر آن علم که در وی
اخلاص بود و آن عملی که با خلاص موقوف است بر چه تمام شود یعنی اگر چه که در دنیا علم حاصل کرده
بدان عمل نکرده و بر ان عمل خلاص نیز خلاص نبود اما موقوفست که تا بر همین خلاص تمام میشود
یا ناگاه دزدان نفس و شیطان را میزنند پس معلوم که حاصل کردن خلاص نیک دشوار است و نگاه
داشتن خلاص از ان نیک دشوارتر است که بی خلاص هیچ کاری بر نمی آید پس سالک باید که در کل احوال
رعایت این امر را بر خود واجب دارد و جهد آن کند که نیت را از شائبهٔ نفس و شیطان نگاه دارد
و تا خلاص در عمل مخلص ببرکت آن بندهٔ مخلص از شر شیطان خلاصی یابد این است و وسواس او در
بندهٔ مخلص اثری نیست زیرا که در ان روز که شیطان را داغ لعنت بر پیشانی نا مبارک آن نهادند
از حضرت عزت درخواست کرد و گفت رب فانظرنی الی یوم یبعثون گفت ای پروردگار مرا زمان
ده تا روز قیامت خداوند تعالی در جواب وی فرمود که فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
یعنی که ترا زمان معلوم دادم تا بوقت معین معلوم چون آن بدبخت زمان یافت گفت فبعزتک
لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین سوکند یاد کرد که بعزت تو که همه را گمراه کنم مگر آن بنده
کانی مخلص که مراد در وی کار نیست و علم که شرف صفات بشریت نور وی بعمل موقوفست و هر دو
و قبول و عمل با خلاص باز وابسته است و باز خلاص چهل است تا بر چه وجه تمام شود پس درین باب جز
بدوام مجاهده و ثبات قدم بر جادهٔ شرع شروع کردن عمل نیست زیرا که حاصل کردن خلاص از

روشن است و نزد بعضی اهل شرع این مقدار که دانند که آن عمل که می آرد سنت یا فرض بعد این از وی حضور بود
و چون حضور حاصل شود او را اخلاص حاصل شود و او را اخلاص پیدا شود و اهل طریق گفته اند که در هر
عملی که از نفس و شیطان اثر نبود آن عمل با اخلاص بود و دفع خواطر شیطان بعلم بازگشت تعلق میدارد
تا اخلاص حاصل آید مسئله پرسند که عجب چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که عجب فریفته شدن بود مر
رونده این راه را در لقای شیطان راه یابد خلاص او در آن اعمال وجود نباشد و علامت آنکه شیطان در
عمل راه یافته بود آنست که بنده اعمال خود را قبول حق داند و هیچکس را از قبول و رد آن معلوم نیست پس
هر که گوید که این اعمال من قبول است وی بخلاف ارادت خداوند تعالی تصور کرده باشد و هر که بجز خواست
خداوند تعالی تصور کرده باشد و هر که بجز خواست خداوند تعالی باشد این ناپسندیده بود محققان این راه
این چنین فعل را شرک خفی گفته اند و رسول الله این معنی را خبر فرمود که وحی فرستاد خداوند تعالی بر داود
داود پیغمبر علیه السلام فرمود که یا داود بشر الذین اذا تابوا و انذر المصدقین اذا عجبوا یعنی که فرمود داود
پیغمبر را که یا داود مژده ده مر گناه کاران را که چون توبه کنند ایشان را بیامرزم و بیم کن مر صدیقان را که
چون عجب آرند در عمل و علمها (?) ایشان را باطل کردانم شیخ قدس الله روحه فرمودند که عاصی با عذر
شیخ است و مطیع با عجب عاصی است یعنی که چون عاصی پشیمان شود و توبه کند خداوند تعالی میفرماید کرام
الکاتبین را که تا نامه اعمال آن بنده را بشویند و سیئات او را محو کنند و بجای او بدی حسنات بنویسند
که الا من تاب و عمل صالحاً فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و هر عاصی که بعذر و استغفار مشغول
شود خداوند تعالی گناهان او را بطاعات مبدل گرداند و اگر مردی شب و روز در عبادات و طاعات
بود که سر موی عجب در باطن او راه یابد خداوند تعالی همه طاعات او را حبطه کند لاجرم عاصی با
عذر مطیع بود و مطیع با عجب عاصی بود که بدترین صفات ذمیمه رونده کان این صفت عجب است

که مبطل اعمال

که مبطل اعمال بنده است و عمل آدمی را خود چه محل آن باشد که بنظر اعتماد بنده در عمل خود نظر کند
که ملائکه را خداوند تعالی صفت خدمت ایشان چنین فرموده است که لا یعصون الله ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون یعنی که ملائکه را آنچه که فرموده شده در امتثال امر خداوند تعالی هیچ نافرمانی
نمیکنند و در عبادات و طاعات بغایت مطیع اند که هر وظیفه که فرموده شده اند در هیچ حالت
ایشان را غیبت نمی شود و با جمیع عبادات و آداب ایشان که دائم بعجز و بیچارگی و شکستگی
و نیاز میگویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک یعنی که پاکی تو از صفات حدوث و بار خدایا
نمیتوانیم پرستیدن چنانکه حق پرستیدن تو است و پس آدمی که در عبادات و طاعات هزار تقصیر نموده
باشد و در دو رکعت نماز باطن خود را بپریشانی یافته بود بدین چندین اعمال و عبادات
اعتماد کردن جز عجب چه باشد مسئله پرسیدند که عجب را شرک خفی چه گفته اند شیخ قدس الله
روحه فرمودند که هر عمل که از آدمی در وجود می آید توفیق بود و آن عمل از خداوند است
بنده را آن توفیق بر اعمال سابق است زیرا که تا توفیق ندهد بنده نتواند عبادات بجای آرد پس
هر آن بنده که اعمال خیر و طاعات که آرد از خود بیند وی نفی توفیق کرده باشد و هر که توفیق حق
از خداوند نداند شرک بود پس بنابرین معنی عجب را شرک خفی گفته اند پس رونده باید که ضمیر
خود را پاک دارد که ازین شائبه عجب و عمل را بتوفیق از خداوند داند و آن عمل را در
نظر نیارد یعنی بر آن عمل اعتماد نکند بعد از ادای آن عمل باستغفار مشغول شود و
خود را او را آوردن عمل مستغرق بیند و نیت را از آمیزش این شوائب نگاه دارد
و تا در آن اعمال اخلاص بود آنگاه امید قبولیت حق تعالی باشد و در عمل که بنظر اعتماد

در ان اعمال اخلاص بود نظر کنند و آن عمل را غنیمت ندانند رد و نیت او بر شوایب ملوث شده باشد
آن عمل بریا افتد و ریا را شرک خفی گفته اند و عملی که بریا آورده باشد دران امید قبولیت خداوند
نبود شیخ قدس الله روحه میفرمودند که خداوند تعالی هفت آسمان آفریده است و هر آسمانی را دری پیدا
کرده است و در هر دری فرشته نصب کرده است تا اعمال بنده را نگاه کند چون از بنده عمل
خیر باید فرشتگان که حفظ اعمال اند آن عمل را باسمان برند آن صراف که بر دری آسمان دنیاست
آن عمل سره کند و گوید که این عمل شایسته حضرت خداوند تعالی نیست این عمل را باز گردانند که
آرنده این عمل تمام بود عمل او را بگذارید تا برآید چون عمل دیگر برارند که در وی این عیب نبود
ازین آسمان گذرانند تا آسمان دوم رسد آن صراف که بر دری آسمان دوم است گوید که این عمل را
باز گردانید که شایسته حضرت خداوند تعالی نیست که مرا خداوند تعالی برین امر فرموده است که اگر عمل
کرداننده آن عمل منفعت از خلق باز دارنده بود چون عمل دیگر بیارند که این دو عیب دران نباشد
ازین دو صراف گذرانند باسمان سیم برسانند آن صراف که در آسمان سیم است آن عمل را سره کند
و گوید که این عمل را باز گردانید که این لایق حضرت احدیت نیست که مرا خداوند تعالی فرموده است
که از هر که عملی بیارند که آرنده آن عمل خمر خواره بود نمانند تا عمل او را بالا برآرند چون عمل دیگر برارند
ازین عیب پاک باشد باسمان چهارم برند آن صراف که بر آسمان چهارم است گوید که این عمل را باز
گردانید که این عمل شایسته حضرت آفریده گار نیست آن عمل را باز گردانند گوید که مرا خداوند بدین
امر فرموده است که هر عمل که بیارند که آن آرنده آن عمل ربا خورنده بود نمانند تا برآید چون عمل
دیگر بیارند که زین چهار عیب پاک باشد باسمان پنجم برسد صراف که بر آسمان پنجم است گوید که این عمل را
باز گردانید

باز گردانید که این عمل حضرت را نمی شاید حفظه اعمال گوید چرا صراف سره کرده هیچ عیبی نیافته اند
فرشته گوید که مرا خداوند تعالی بدین امر فرموده است که هر عمل که بیارند آرنده آن عمل غیبت کننده باشد
نگذارید تا برآید چون عمل دیگر بیارند آن ازین پنج نقصانها خالی باشد باسمان ششم رسد آن صراف که
در آسمان ششم است گوید که این عمل را باز گردانید که این عمل لایق نیست مر حضرت آفریده گار را
که مرا خداوند تعالی بدین امر فرموده است که هر عمل که بیارند که آرنده آن عمل حسد داشته باشد بر بنده
های خدا نگذارید تا برآید چون عمل دیگر بیارند که ازین همه عیبها خالی باشد باسمان هفتم رسد
فرشتگان آسمان هفتم همه شادمان شوند که از دنیا عملی برآمد که صراف که بر دری آسمان هفتم است
گوید که این را باز گردانید که شایسته حضرت آفریده گار نیست که مرا خداوند تعالی بدین امر فرموده
که هر عمل که بیارند که آرنده آن آزار دهنده پدر و مادر باشد نمانند تا عمل او را برآید چون عمل دیگر
بیارند که همه صرافان سره کنند و هیچ عیب و نقصان نیابند آن عمل از آسمان هفتم در
گذرد بعرش رسد خطاب عزت در رسد که عمل را باز گردانید و بر روی آن بنده زنید
حفظه اعمال با این هفت صراف باهم بگویند که خداوندا دران عیوب که ما را مطلع
کرده اسان عیوب هیچ درین عمل نیافته ایم این عمل بچه نقصان رد میشود حضرت عزت فرماید
که شما را اطلاع بر ظاهر او است و لکن مطلع بر سری اینم منم که در وقت آوردن این
عمل نیت او خاص از برای من نبوده است و این عمل را با تو آورده است این چنین عمل را بر
روی آن زنید که درین عمل غیر من را شریک کرده است اگرچه بظاهر من مشغول بوده است اما بنظر باطن
بغیر من تفاخر کرده است که آن را ریا میگویند پس عجب و ریا را شرک خفی گویند و آورده اند

که اخلاص مهم ترین کارهاست و شرف آن را جهت شناخت حاصل می آید و طهارت باطن در متابعت
روش خواجگان روی نماید پس کمال راه خداوند بحقیقت درین روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله روحه
که با میزان شرع راست است مسئله پرسیدن که ریا چیست و سمعه چیست شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که ریا از رویت گرفته اند و رویت نمودن است یعنی که هر عمل که کند از آن عمل نیت آن دیدن
مردمان بود تا او را بدان عمل اعتبار کنند و عزیز دارند و گویند که مرد عابد است سمعه آن بود که در عمل
نیت رضای خداوند تعالی است در رساندن علم بخلق و مقصود او ارشاد خلق بود و مقصود او
و نیت او از نشان علم اظهار فضل و جاه بود و حاصل کردن دنیای بود پس سمعه آن بود که از
برای اظهار فضل جاه بود و بیان آن بود که عمل را از برای دیدن مردمان
آرد شیخ قدس الله روحه فرمودند که آرایندهٔ اعمال بار ریا و سمعه را مشابهت است با منافقان چنانکه
منافقان بنماز از برای خلق می آرند نه بعقیدت باطن و چنانکه منافقان در خیرات و طاعات
موافقت مؤمنان میکردند تا ایشان از رسول الله و صحابه نیکو دانند مرائی را نیز عبادات و خیرات
که میآرند بنیت او آن بود که مردمان ایشان را نیکو دانند چنانکه خداوند تعالی منافقان را جای پیدا
کرده است که ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار مرائی را نیز جای معین است که ویل للمصلین
الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراءون و یمنعون الماعون میفرماید که در کرست در
دوزخ که او را ویل گویند که آن ویل جای بازگشت ایشان است که در نماز سهو کنند و علم اصلاح آن ندانند
یا آنکسانیکه اعمال خود را بمردمان نماینده کمال تشنه دران
حدیث رسول این جا مرائی را فردا در دوزخ باشند رسول الله میفرمایند که قال النبی صلی الله علیه و سلم من تشبه بقوم فهو
با منافقان

منهم پس

منهم پس چون جماعت مرائیان را مشابهت با منافقان در آیه بایشان باشند روندهٔ راه باید که در آن کوشد
باطن او ازین دو صفت ذمیمه پاک شود تا آنگاه در عمل او اخلاص پیدا آید اما بعضی از مشایخ گفته اند
که چون بندهٔ مؤمن بخلوت احتیاط عمل کند و در جمعیت بطریق رخصت عمل کند این معنی نفی ریا بود
یعنی که اگر کسی در خلوه بطریق احتیاط سلوک کند و در حسن عمل سلوک کوشد و در ملا آن احتیاط بجای
نیارد این ریا نبود که اگر ریا بودی بایستی که بروی خلق احتیاط کردی بتنهای نکردی اما بنزد خواجگان
ما قدس الله ارواحهم و طیب اثراهم این نامعمول است زیرا که بنده بحسن عمل مأمور است که انا
جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا خداوند تعالی میفرماید که بدرستی که گردانیدیم ما در
زمین زینتها را از شهوات و خواهش نفسانی تا بیازمائیم این آدمیان را که کدام است از ایشان که بعمل نیکو
باشند پس بنده را باید که حسن عمل در خلا و ملا یکسان بود و در بنده که خدای تعالی او را میان تنهائی
و جمعیت فرق نباشد کمال رونده آن بود که در دو حال باطن او بغیر میل نکند و این صفت بر عایت دلهای
وابسته است که نفس ایشان جز باین وجه ممکن نباشد زیرا که سفر در وطن باطن و خلوه در انجمن کار
مردان است شیخ قدس الله ارواحهم که سفر در وطن آن بود که بر سر سجاده نشسته بکوشش بر وجه است از
صفات ذمیمه بصفات حمیده نقل کند که سفر حقیقی است و خلوه در انجمن آن بود که باطن با خداوند
چندان انس یافته بود که غلبات ذکر باطن او را چنان مغلوب گردانده باشد که هر چند در انجمن نشسته باشد او را
خلوه بود و آن غلبات خلق و تشویش ایشان او را نتوانند مشغول کردند چنانکه خواجهٔ اولیا قدس الله
دو کرت بر سر بازار صرافان و در بخارا چندان خواطر بر آوردن و این چنین که باطن چوان مردان را
باین عالم هیچ پیوند نمانده بود و بکلی بدان حالتی که او را مشاهده میکونیند مشغول میبودند پس ایشان را
که پروای بازار و خلق بودی شیخ قدس الله روحه میفرمودند که علم سبب هدایت است بنده را که خداوند

وقوة راست هر رونده نگاه را ولکن شرط آنست که در بیان علم نیت صحیح از سمعه تا بیان علم و نشر احکام او
سبب هدایت و ارشاد شود هر رونده کار را و از آن گفتن علم هر عالم را ازین سعادت بجا حاصل آید که رسول الله صلعم
فرموده است قال النبی صلعم مذاکرة العلم ساعة خیر من عبادة الف سنة میفرماید که نشستن یک ساعت
و علم آموختن و رساندن علم بر مؤمنان و از شوایب فتنها صاف بودن بهتر است از عبادت ده هزار سال
بود مسئله رسیدن که ریا قوی تر است یا عجب شیخ رحمة الله فرموده اند که هر عملی که از آدمی در وجود می آید
که ریا بود آن عمل را خداوند تعالی قبول نمیکند و یکی از آن عمل خیر که بریا کرده بود از آن عمل منفعت
بمسلمانان نرسد آرنده عمل را بدعای آن مسلمانان امید رحمت بود و شیخ قدس الله روحه میفرمودند
که هیچ عملی را بریا آوردن اجازت نیست مگر جوان مردی را زیرا که در آن منفعت مسلمانان است و رسول الله
فرموده است قال النبی علیه السلام جمیع اعمال البر بمقابلة ادخال السرور فی قلب المؤمن کتفلة فی البحر میفرماید
که جملهٔ اعمال خیر بمقابلهٔ آنکه شادی بدل مسلمانان انجیون آب دهان بود در دریا خداوند تعالی
او را بیامرزد اگرچه آن خیر را بریا کرده باشد اما عجب بدتر است و نقصان این صفت بر عزازیل اثر کرد
که مردود ابد شد که عجب بدتر از ریا بود اما ریا اگرچه مقبول نباشد و لکن غیر را برستری او اطلاع نیست
و مردمان بر آن مرد مرائی گمان نیکو میبرند و او را از برای خداوند تعالی تعظیم میکنند و نیز حاجتی
بحسن عقیدت در حق او برخوردار باشند و شاید که بسبب گمان نیکوی مسلمانان او با خلاص آراسته خود
در صلاح باز آید اما مرد معجب در حق مسلمانان بدگمان بود و طاعات و خیرات هرکس را بریا داند و آن
بسبب عجب باطن او بود پس سالک باید که در همه گمان نیکو برد مگر که در حق خود بدگمان باشد و گمان حضرت
آورنده کار دارد که انا عند ظن عبدی خداوند تعالی میفرماید که من بنزد گمان بندهٔ خودم یعنی
آثار رحمت بنزد بندهٔ من است که عین بدگمانی بود به همان گمان با او کار کنم او که در حق خود بدگمان
بود بنا بر اخلاص باطن او بود زیرا که این صفت که بندهٔ خود را مفلس داند بر صفت مخلص
نباشد

نباشد که خود را و طاعات خود را و دین خود را مفلس نمی بود و هر که این صفت پیدا شود و از نور باطن او بود
و اخلاص بدان نور حاصل آید که شناخت خاطر است که هر رونده که اخلاص حاصل شد وی مخلص بود
و حضرت رسول الله مخلصان را خطر عظیم نشان داده است که والمخلصون علی خطر عظیم شیخ
قدس الله روحه فرمودند که این خطر عظیم را وجوه بسیار است و لکن دو وجه را از خواجه که خود
معدن الحکمة ربانی و ساکن کعبهٔ سبحانی خواجه سلمان قدس الله روحه فرمودند که یک وجه نست
که خطر عظیم مخلصان آن بود آن باشد که دایم در خوف نگاه داشتن این باشند که نباید دزدی شیطان
از جانب در آید و شایبه در اعمال در افکند که ایشان در آن حال خود نباشند و یک وجه دیگر آن بود
که مخلصان را خطر و خوف بر آن بود که نباید که در مرتبهٔ اخلاص بزوال افتد یعنی که خوف ایشان از
زوال آن مقام باشد زیرا که خداوند تعالی بی نیاز است باید که تقصیر که از بنده کان خاص پدید
شود ایشان را بگیرد پس سالک باید که هرچند که مرتبهٔ آن بلندتر رود خوف او نیز بیشتر بود
چرا که ایشان دانند سیاسات سبحانی پس در شوایب و فتنهٔ که در اعمال پدید آید عجب
عجب و ریا و سمعه بود و اخلاص او محض باشد که عمل ازین شوایب خالی بود و آنکه اعمال ازین
شوایب خالی بود از حسن نیت حاصل آید و حسن نیت باز وابسته است بنگاه داشتن
که نیت را تواند نگاه داشتن بدوام بازگشت حاصل می آید و دوام بازگشت باز وابسته
طهارت باطن است و این طهارت باطن موقوف است بهفت چیز و آن هفت چیز را اثر خاصه
تا ده طهارت دیگر حاصل آید و کل این شرایط را در باب شناخت خاطر جمع شرح کرده شده است
ربنا اعمال ما را ازین شوایب نگاه دار و با اخلاص مؤمن مزین گردان یا اله العالمین یا خیر الناصرین قال باب بنزدهم در تخلق

شنودند که حضی

باخلاق الله در آنکه تخلق باخلاق الله آن باشد که بنده که قدم در راه دارد و مجاهده و ریاضت اوصاف
خود را بجای رسانیده باشد که بصفات خداوند عز و جل موصوف شود و سالکان راه خداوند که اصحاب طریقت
و ارباب حقیقت اند باین معنی معمور اند شیخ قدس الله روحه فرمودند که صفات خداوند تعالی بر دو وجه است
یکوجه آنست که صفات خاص است بر غیر او اطلاق نتواند کردن چنانکه صفات الوهیت و وحدانیت و امثال
این صفات که درین صفات تعلق بتخلق امکان نیست و در بعض صفات حق بنده سعی تواند شروع کرد
بنز اوا اثر توفیق او باشد چون سالک درین راه منزل قطع کند در هر مقام بصفتی از صفات حق موصوف
شود چون رونده بنهایت مقامات رسد آن صفت بتمامت در آن جمع آید آنگاه تخلق باخلاق
سما سالک را ثابت شود و از آن صفات که بر غیر اطلاق توان کردن که اول صفت رحمانیت
و معنی رحمان بخشاینده بود و چون رواننده قدم در راه نهد بر تن ضعیف خود بخشاید چون داند
که این تن او تحمل آتش دوزخ نتواند کرد بتوبهٔ نصوح بر خود بخشاید بدین صفت رحمانی موصوف
شده باشد و صفت دیگر الرحیم است موصوف شده بود و صفت دیگر الملک است و معنی الملک آن
بود متصرف ملکی بر جای چون روندهٔ راه بر نفس خود متصرف شود و نفس خود را تواند مقهور کند
بدین صفت ملکی موصوف شود و صفت دیگر القدوس و معنی قدوس آنست که منزه و پاک پس چون
سالک را علم شناخت خواطر حاصل شود اعمال خود را تواند که از القای شیطان پاک گرداند بدین
صفت قدوس موصوف شود و صفت دیگر السلام است و معنی سلام آن بود که سلامت دارنده بندگان
از آفات دنیا و عقوبت عقبی چون روندهٔ راه مجاهده و ریاضت تواند که از مکر شیطان و نفس نگاه دارد
و از این دو سالم ماند بدین صفت سلامتی موصوف شده باشد و صفت دیگر المؤمن است و معنی مؤمن آنست که امان دهنده چون

سالک در تزکیهٔ ظاهر و تصفیهٔ باطن کوشد تا بمقام فنای نفس رسد و چون نفس فانی
صفت گردد از شر او ایمن شود بدین صفت مؤمن موصوف شود و صفت دیگر المهیمن است
و معنی مهیمن آگاه بود بر حال بنده کان چون رونده در اوقات خود آگاه بود
و دوام مراقب حاصل کرده بود بدین صفت مهیمن موصوف شده بود و صفت دیگر
العزیز است و معنی عزیز غالب بود و چون رونده بریاضت بر نفس و هوای او غالب آید بدین
صفت موصوف شود و صفت دیگر الخالق است و معنی الخالق آنست که نیست را هست کند و
هست را نیست کند چون روندهٔ راه توفیق یافته بود و توبهٔ نصوح کرده باشد هر سیئه را حسنه
در اعمال او ثبت گرداند چنانکه میفرماید فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات پس هر رونده
که توبهٔ نصوح کند سیئات هست شده او را نیست گرداند و بحسنات بدل گرداند بدین
صفت خالق موصوف شده باشد و صفت دیگر الباری است و معنی الباری آنست که نیکو
کار بود چون رونده راه باعمال صالح مشغول شود و نیکوکاری پیش گیرد هم در حق خود و
هم در حق خلق بدین صفت باری موصوف شود و صفت دیگر مصور است و معنی مصور
آن بود که صورت کننده بود چون سالک بقوت مجاهده نقوش صفات حمیده در باطن ثبت
گرداند بدین صفت مصوری موصوف شده باشد و صفت دیگر غفار است و معنی غفار آن
بود که آمرزنده بود چون سالک باین مرتبه رسید که هر جنایات که ترک ادب از یاران
در وجود آید در گذارد و از خداوند تعالی نیز آمرزش خود خواهد مر آن آزارندهٔ خود بدین
صفت غفاری موصوف شود و صفت دیگر قهار است معنی قهار آن بود که قهر کننده چون
رونده تواند که آرزو را از نفس خود باز دارد و با نفس خود قهر کند بدین صفت موصوف شده

باشد وصفت دیگر وهّاب است معنی وهّاب آنست که بسیار بخشنده چون سالک را شفقت
بر خلق غالب آید ودم وقدم ودرم از برای رضای خداوند تعالی از بنده گان او دریغ
ندارد وآنچه را انفقه کند بر خلق بی ریا بود وبی منّت بدین صفت وهّابی موصوف
شود وصفت دیگر فتّاح است معنی فتّاح آن بود که کشاینده بود چون سالک را علوم راه
بحاصل آید وتواند که مشکلات راه را بر خلق کشاید ودست وگره وپیشانی ودر
بنده گان خداوند تعالی تواند کشاده داشتن بدین صفت فتّاحی موصوف شود و
صفت دیگر علیم است ومعنی علیم آن است که بغایت داننده چون سالک درین راه بمرتبهٔ
علیم رسد که هیچ دقیقهٔ از روش بروی پوشیده نماند ودر شناخت بکمال رسیده بود بدین صفت
علیم موصوف شود وصفت دیگر معز است ومعنی معز آن بود که عزیز کننده چون رونده
را مقام خواری [illegible] نفس دهند یعنی که تواند که نفس خود را تواند که نفس خود را خوار کند
از برای رضای خدای تعالی وروح را عزیز کند بطاعات بدین صفت معزّ ومذلّ موصوف شود
وصفت دیگر سمیع است ومعنی سمیع آنست که شنونده ورونده راه سخن حق شنود از هر که
مانع نباید از کبری وبزرگی بود دلش که مانع شود از شنودن سخن حق از هر که باشد بدین
صفت موصوف شده باشد وصفت دیگر بصیر است ومعنی بصیر آن بود که بینا چون سالک صفات
ذمیمه محو شود وبصیر بصیرت او بنور خواهت منور گردد وبینای عیب خود شود بدین صفت بصیری
موصوف شود وصفت دیگر عدل است ومعنی عدل آن بود که راست کند چون سالک راه تواند که میان

روح ونفس را

روح ونفس راستی کند یعنی که مخالفت نفس کند وموافقت روح که راستی میان نفس وروح آنست
که دو در نماز تعدیل ارکان بجای آرد وهر چیزی را بجایگاه وی نهد بدین صفت عادلی
موصوف شود وصفت دیگر خبیر است ومعنی خبیر آن بود که آگاه از حال بنده گان چون
رونده راه را از اوقات حال خود آگاه باشد وافعال واقوال خود را رعایت کند از مخالفت
شرع در سرّ وعلانیه بدین صفت خبیر موصوف شود وصفت دیگر حلیم است معنی حلیم آن بود
برده بار چون رونده راه را هر رونده راه را هر نامرادی که از خلق بوی رسد وهر آزاری
که از بنده گان بروی آید در همه صورتها بحلم وبرده باری پیش آید وآن آزارنده را در میان بیند
وبدین صفت حلمی موصوف شده باشد وصفت دیگر علی است ومعنی علی آن بود که بلند
قدر شد از روی مکان چون سالک در طلب رضای خدای تعالی همت عالی دارد وبهر چیز نفس
سر همت فرو نیارد بدین صفت العلی موصوف گردد وصفت دیگر مقیت است و
معنی آن بود که قوّة دهنده چون سالک تواند که لشکر روح را که صفت حمیده است قوّة
دهد باقامت حسنات بدین صفت مقیت موصوف گردد وصفت دیگر حسیب است
ومعنی حسیب آن بود که حساب کننده چون رونده راه مرتبهٔ راه محاسبه کند چون
بدین صفت حسیبی موصوف شود وصفت دیگر رقیب است معنی رقیب آن بود که نگاه بان چون
سالک را مقام نگاه داشتن حاصل آید که دایم خاطر را از بیرون رفتن بغیر نگاه دارد
بدین صفت رقیبی موصوف شود وصفت دیگر حکیم است ومعنی حکیم آن بود که صواب کار چون
سالک را مقام اخلاص واعمال او باخلاص آراسته بود بدین صفت حکیمی موصوف شده باشد
وصفت دیگر الولی است ومعنی ولی آن بود که دوستانست مؤمنین چون سالک بکوشش در راه

محبت دنیا را و غیر او را بتمامی از باطن دور کرده باشد و صفت دیگر محصی است و معنی محصی آنست
که شماره کننده انفاس بنده گان چون سالک انفاس خود ضایع نماند و دایم به پاس داشتن انفاس
خود مشغول شود بدین صفت محصی موصوف شود و دیگر صفت محیی است و معنی محیی آنست که زنده
کننده چون سالک باقامت سنن رسول قیام نماید و زنده کنندهٔ مردهٔ سنت رسول بود و درین صفت
محیی موصوف شود و صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت آن بود که میراننده بود چون سالک قدم در
مخالفت نفس دارد و هوای نفسانی و مرادات او را زیر قدم آرد و نفس را بالکلی فانی گرداند بدین صفت
ممیت موصوف شود و صفت دیگر الحی است و معنی الحی آن بود که همیشه زنده چون سالک را ذکر او بجان
رسد و جان او ذاکر شود بدین صفت موصوف شده باشد و صفت دیگر المنتقم است و معنی المنتقم
آنست که کینه کشنده چون رونده راه مجاهده کند مخالفت از نفس تواند کشیدن چون بدین صفت
منتقم موصوف شود و صفت دیگر الهادی است و معنی هادی آنست که راه نماینده چون سالک
راه بمقام دعوة برسد و خلق را تواند راه بری کردن و راه راست نمودن بدین صفت موصوف
گردد و صفت دیگر باقی است و معنی باقی آن بود که پاینده و همیشه چون سالک از صفات ذمیمه فانی
شود و بصفات حمیده باقی شود و آن مرتبه نهایت حال اوست که مقام مشاهده است
بدین صفت باقی موصوف شود و صفت دیگر صبور است و معنی صبور آن بود که باز دارنده عقوبت
از بنده گان چون سالک دست آزار از خلق کوتاه کند و منازل را قطع کند و این همه اوصاف شمایل را
بتمام و کمال حاصل کند تا در تحمل بار خلق نفس او بصبر پیش آید و هیچ چیز که موجب آزار بود
او در وجود نیابد و اگر ناگاه از راه بشریت خواهد که قولی و فعلی از آن موجود شود که در آن قولی
و فعلی آزار بخاطر مسلمانی رسد وی بقوة ربانی هم از اول آن قول و فعل را چنان باز دارد که
هیچ غباری بخاطر مسلمانی نرسد بدین صفت صبوری موصوف شده باشد رزقنا ازین سعادت

بهرهٔ تمام

بهرهٔ تمام روزی گرداند بشفاعت ایشان برسال یا اله العالمین و یا انت خیر الناصرین تمّ بالخیر
در مشاهده و معاینه بدانکه معنی مشاهده آن بود که بنده بدین سر بینده حق تعالی را و دیدن
حق بر دو نوع است یک نوع در خواب بیند و یک نوع آن بود که به بیداری بیند و این وجه که در بیداری
بود باز بر دو نوع است و یک نوع را معاینه گویند و این نوع را که مشاهده گویند آن بود که بدیدهٔ
سر بیند و آن نوع را که معاینه گویند آن بود که بدیدهٔ روح بیند ولکن درین معاینه در دنیا
جز حضرت رسالت را علیه الصلوة والسلام ممکن شده است زیرا که دولت وصال بدان مقام
کسی دیگر را ممکن بودی بر موسی پیغمبر علیه الصلوة والسلام بودی و در سوال ارنی انظر الیک
جواب لن ترانی نیامدی پس محققان این راه را معلوم شد که درین جهان فانی این دولت
باقی میسر نخواهد شد و امکان این سعادت معاینه صورت نمی پذیرد و قدم در راه طلب مشاهده
داشتند و اتباع سنت رسول الله را بر طریق استحباب بر خود فریضه داشتند تا محبت خداوند تعالی
بطفیل رسول الله ایشان را بنهایت حال که مقام مشاهده حضرت جلال است رسانید و این دولت را که
ماه وادی جلال فتوحات غیبی است شرطی شوی فرموده اند و زبان قرآن بران شرط ناطق چنانکه میفرماید
قوله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا پس میفرماید که هر که امید میدارد
که در دنیا بمشاهده ما رسد و در عقبی بمعاینهٔ ما مشرف شود پس بر وی باد که باعمال صالح اشتغال
ورزد و در بندهٔ که پروردگار خود کسی را شریک نکند یعنی در وظائف عبادات ریا و عجب از خود دور کند
و از اعمال خود دور دارد و شرایط که عبادات ازین ثواب خالی بود گفته شده است باید که بدان شرایط
قیام نماید تا عبادات از آن فتنها صافی شود و حقیقت بعبادت حاصل شود چون رونده راه ازین
شرایط محقق شود در دنیا سرّ او بدولت مشاهده مخصوص گردد و در آخرت بر موافقت انبیا و
اولیا بسعادت معاینه واصل گردد پس چون سالک را سر او بمقام مشاهده مشرف شود شوق

حق در باطن او شعله زند مسئله پرسیدن که شوق چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که شوق اضطراب
بود در طلب چیزی چون آن اضطراب در سالک زیادت شود و عمل کند و بمقام اقتدار رسد بود ازان
تعجیل دروی پدید آید بیافت وصال چنانکه خداوند در قصهٔ کلیم علیه الصلوة والسلام خبر میفرماید
وعجلت الیک رب لترضی یعنی موسی پیغمبر علیه الصلوة والسلام میگفت شتاب میکنم
بتو که پروردگار منی تا دریابم رضای ترا یعنی بمطلوب و محبوب خود تعجیل نمایم بیافت رضای
دوست و راضی نمیشوم جز بانکه باین دولت وصال و رضای او وصل کردد پس چون سالک باین
مرتبه رسد هر آینه در باطن آن اضطراب که عبارت از شوق است پدید آید و چون آن شوق
زیادت شود تمنای وصل در سالک زیادت شود که چون موسی پیغمبر ع تشریف کلام یافت
شوق از زیادت شد در مقام قرب طالب رویت شد که ارنی انظر الیک چون سالک نیز
بمقام قرب نزدیک تر شود بنهان آن که شوق عبارت ازین معنی است بیفزاید طالب وصال
شود و موت را جویا شود از برای آنکه داند که لقاء دوست درین خاکدان دنیا مسلم نیست و چون
داند که این حال بدست کسی نیست آنگاه طالب دوستان او شود که دیدار جمال دوستان خداوند تعالی
مرهم دل الهام زبان اوست مسئله پرسیدن علامت آنکه سالک بمرتبه شوق رسیده شده باشد چیست
شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر رونده که بمرتبه شوق رسد علامت آن این بود که آن سالک را
سوختن باطن پیدا شود و گرمی دل و پاره شدن جگر از غایت شوق خداوند را و علامت دیگر
آن بود که آن رونده بی آرام شود از اندوه باطن خود و از سر پای خود خبر ندارد و صد هزار
منزل نزدیکی او یکسان بود در نظر او چون ذره شود و زنده کانه از برای رضای
خداوند تعالی کند عمر بروی تلخ شود مرگ خوش آید پس مردن را طالب شود رفتن بران راه
کرد و شب و روز منتظر بود مر رفتن را و دنیا و آخرت را بند و قدم بگذرد که خطوتین

فتد و

فتد وصلتین پس علامت شوق که در سالک پیدا شود این است مسئله پرسیدن که میان شوق و اشتیاق فرق چیست
شیخ قدس الله روحه فرمودند که فرق میان شوق و اشتیاق آنست که شوق بیافتن و از رسیدن و لکن
اشتیاق آمدن در هجران و وصال یکسان بود و بسیار رونده کان را مقام شوق دهند و لکن مقام
اشتیاق هر کسی داند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که رسول الله صلعم فرموده است قال النبی من احب لقاء الله
اشتیاق لقائه یعنی هر که خداوند را دوست دارد هر زمان بود بلقای خداوند تعالی پس شوق و اشتیاق از ری
دیدن بود اما شوق چون لقای یابد ساکن شود و اشتیاق در دو حال بکمال باشد و شاید نیز که در حالت رویت
اشتیاق ضعف تر بود مسئله پرسیدن که اشتیاق چه باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که اشتیاق عاجز
شدن جانست تحمل غلبهٔ حلاوت ذکر در وقت یاد مذکور یعنی که در آن بذکر مشغول شود چندان
حلاوة ذکر بر جان ذاکر غلبه کند جان ذاکر از تحمل آن غلبات حلاوة ذکر چیزی آید و هر رونده را
که این اشتیاق دهند چنان بیقرار گردد که از وی اثری نماند و از صفات خود بکلی فانی شود
و هر که در صفات بشریت فانی شود و بصفات روحانیت باقی گردد و هر که بصفات روحانیت
باقی شد سر او را مقام مشاهده دهند و روح آن بقرب حق سبحانه و تعالی انس یابد که علامت
اشتیاق آن بود مسئله پرسیدن که از چه باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که آن انس سالک محبت
با محبوب چنانکه ابراهیم خلیل الله گفت که رب ارنی کیف تحیی الموتی یعنی که ابراهیم
خلیل الله گفت ای پروردگار من بنمای که چگونه زنده میکردانی مرده را و این سخن گفتن
از ابراهیم از غایت انبساط بود و علامت انس آن بود که از آثار رحمات حق نسیم از محبت
مشاهده بروح سالک وزد که راحت آن نسیم و لذت آن شمیم و سکونت در خاطر سالک
پدید آرد چنانکه از آثار فضل نامتناهی از برای انس یعقوب مر یوسف پیغامبر را چون
پیراهن او را از مصر بیرون آوردند نسیم صبا وصال بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب پیغامبر

رسانند تا یعقوب که در مقام شوق یوسف بود فریاد آورد که انی لاجد ریح یوسف پس یعقوب
پیغامبر امید وصال بآن نسیم روح انگیز یافت آن اضطراب یعقوب پیغامبر عم بسکون
بدل شد و بدان نسیم باطن یعقوب را آرامی حاصل شد زیرا که این نسیم پیراهن اثری بود
از عالم اتصال بنابر آن معنی خاطر اسرائیل لقب یعقوب را علیه السلام بدان نسیم
انسی ظاهر گشت و موسی پیغامبر را عم که مدة شبانی شعیب پیغامبر عم بسر آمد با اهل خویش
روی بجانب مصر آورده بود و شبی بمنزل نزول کرده بود و هوا در غایت سردی
بود و باران تندی از حرکت آمده بود و گرگان در اغنام تصرف آغاز کرده بودند
و اهل موسی پیغامبر را درد ولادت پیدا شده بود از موسی کلیم از بابت آتش محتاج شده
بود و از میان سنگ و آهن بحرکت موسی کلیم از خاصیت که در سنگ آهن است ظاهر نشد
حیرتی تمام بر موسی کلیم مستولی شد و در آن حیرت که دید بآن دیده را بهر جانب میداشت
که ناگاه از جانب دور آتش بچشم موسی کلیم نمود بدان امید که مقصود حاصل آمد آرامی
بر خاطر مبارک موسی کلیم پیدا شد و در آن اضطراب سکونتی یافت چنانکه میفرماید
که قال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی یعنی
که گفت موسی عم مر اهل خود را که شما درنگ کنید که من بآن آتش آرام یافتم و در دل
من این آتش که مینماید قرار گرفت تا بروم و از آن آتش پاره بیارم بنزدیک شما و چون موسی عم
بآن آتش رسید تشریف خطاب حق تعالی یافت و باستماع کلام حق تعالی مشرف شد پس آن
آتش نموداری بود از تجلی خطاب و کلام خداوند عز و جل لاجرم موسی پیغامبر عم را آن آتش
در خاطر آمد آنجا نیز سالک که در مقام حیرت افتاده است که احتمال محبوب که مقصود وی است
نیست مگر بعون وصال حق وزیدن آغاز کند و رحمت آن نسیم بر سالک

اثر کند

اثر کند بر سالک را بران نسیم بر امید مشاهده خداوند تعالی آرام پدید آید و خاطر سالک را
بر امید نسیمی بحاصل آید و آن انس از تاثیر مشاهده آن باشد مسئله بر رسیدن که علامت
کمال انس چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که باطن رونده را از غیر خداوند تعالی وحشت
پیدا شود و چون سالک بسعادت انس واصل گردد خاطر او بغیر خداوند تعالی آرام نیابد و این
معنی از آثار مشاهده بود که بروح سالک برسد و آن آرام از مشاهده مر رونده راه را
در قرب پادشاه تا شیخی که بکلیت بحضرت حق تعالی قرب یابد و آن قرب نه از روی مکان بود
بلکه با آثار عنایت و فضل خداوند تعالی باشد و آیت و نحن اقرب من حبل الورید موکد
این قول است و معنی آگاهی بنده بود از بزرگی و عظمت و جلال آفریده گار و یافتن مدد از
لطف خداوند تعالی بی واسطه پس هر که بدین مقام برسانند و بدین اوصاف موصوف گردانند
علامت آن بود که او را سالک را بکمال انس حاصل شده بود و این چنین مرد رونده را مقرب
گویند مسئله بر رسیدن که کمال قرب چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که کمال مقام قرب آن بود
که تن سالک در خدمت بود و دل او در مقام محبت باشد و سر سالک بمقام مشاهده رسیده
بود و روح سالک را بمقام قرب رسانیده باشند و سالک را درین مقامات چنان مستغرق گردانیده
باشند اگر زمانی تن او را از خدمت دور کنند تن او هلاک شود و اگر طرفة العین محبت از دل
او برود دل او هلاک گردد و اگر ساعتی مشاهده از سر او باز گیرند سر او هلاک شود و اگر چشم
زدن روح او را باز دارند از مقام قرب او هلاک شود پس چنین سالک را که کمال قرب
حاصل شود باشد علامت او آن باشد که نوم او قلیل بود و اندوه طویل بود و زبان او
بحیرت او کلیم بود و پیوسته مناجات او با رب جلیل بود یعنی که صفت این چنین

رونده اینست که خواب او اندک بود زیرا که بنده که بدین مقام قرب رسیده باشد باختیار نمی‌شود
و زبان او از غیر حق گنگ بود زیرا که چنین بنده که بمقام قرب یافته باشد با غیر حق سخن نگوید
مگر بقدر ضرورت و دایم زبان او بذکر دوست گردان باشد و هرچه گوید با او گوید و هرچه شنود از آن
شنود و اندوه دایم بود و آن اندوه نه از غیر بود و آن سالک بدین صفت بود و آن نشانهٔ قرب
او بود بحضرت خداوند تعالی و آن مشتاقان اصحاب رسول الله که طالبان سعادت مشاهده اند
از رسول اللّٰه از مقام مشاهده پرسیدند خداوند تعالی در جواب آن عاشقان این آیت فرستاد
واذا سألک عبادی عنّی فانی قریب یعنی که یا محمد چون بنده کان ما از تو ما را طلب کنند که
آفریده کار ایشانیم بگوی که یا محمد خداوند تعالی باشما است که از رگ جان نزدیکتر است و هر کجا که
باشید خداوند تعالی باشما است که وهو معکم اینما کنتم و این آیت از علامت قربت است و مرتبهٔ
نهایت حال سالک اینست شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون رونده راه با ضعف بشریت
وخلق الانسان ضعیفا قدم در راه خداوند عزّ و جلّ نهد و با آلیم خود در راه طلب رضای خداوند تعالی
جد و جهد نماید خداوند تعالی بکمال کرم و رحمت خود بنده را الجبت بنیت بیکوی دی بمقام
قرب رساند و در خلوة سرای مشاهده فرود آرد و چون سالک بقدم صدق و اعتقاد صاف
بفرمان وجاهدوا فی اللّٰه حق جهاده و امتثال کند و بمقدار خود القیاد فرمان کند و بنهایت
وقدرت خود سعی نماید هر آینه آثار جذبه من جذبات الحق آنست که هر دشواری که براه راست
بران سالک آسان گرداند و هرچه جز خداوند تعالی است از پیش خاطر او محو گرداند پس چون رونده
راه ارتفاع مسافت کند بمقام قرب حق تعالی مخصوص گرداند و در خلوت خانهٔ اتصال بتجلیات
محبوب مشرف شود که مقصود کل سالکان راه این مقام است اما از برای الیقین مشتاقان حضرت

یکسبون

دریافتن مقام مشاهده و معاینه طائفهٔ از نا محرمان راه را نومیدی و عید میفرماید که ان الذین
لایرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک
ماویهم النار بما کانوا یکسبون میفرماید که حق تعالی و تعظیم اناکه امید ندارند بلقای ما
خشنود بدین زندگانی دنیا و دلهای ایشان بدین دنیا آرام گرفته است و آناکه ایشان از نشانهای
ما غافلند همهٔ ایشان را جای بازگشت دوزخ است بانچه کسب کرده‌اند یعنی که این طائفه زنده که دل
بر لقای خداوند تعالی رضای ما اختیار کردند لاجرم جزای آن کوشش بدیشان آتش دوزخ شد پس
بدین معنی بدلالت لازم می‌آید که آن طائفه بدیدار باختیار آن که بدیدار خداوند تعالی امیدوار باشند
و در حیات دنیا بطلب رضای خداوند تعالی صرف کرده باشند خداوند تعالی ایشان را در دنیا بکرامت
مشاهده مکرم گرداند و در عقبی بدوام معاینه مشرف گرداند و آنهای که خاص حق‌اند جز بدین نعمتها
در هر دو سرای سر فرو نمی‌آرند و در دنیا جز بمقام مشاهده و در آخرت جز بمقام معاینه قانع نشوند
و رسول الله چنین فرموده است که قال رسول اللّٰه علیه السلام لیس للمؤمن من راحة دون لقاء اللّٰه
قد کان میفرماید که هر که در هر فتوحی و سعادتی که در هر دو جهان موعود است بجز لقای خداوند
دوست ندارد و از جملهٔ لذتهائی که بغیر او تعلق میدارد مستغنی گردد و رسول الله فرموده است که دیدم
خداوند تعالی را بیچگونه زیرا که محققان این راه در معنی که لا تدرکه الابصار گفتند که ادراک دیگر است
و رویت دیگر ادراک دریافتن کیفیت و ماهیت چیزی بود و لکن رویت دیدن مجرد است و
خداوند تعالی از کیفیت و ماهیت منزه است پس ادراک ممکن نباشد اما رویت که دیدن مجرد است جایز
و خداوند تعالی ممکن رویت است پس انکه رسول الله فرموده که دیدم خداوند تعالی دوبار بدیده دل
بعضی از حاسدان و منافقان گفتند که این سخن محال مینماید و دروغ میگوید خداوند تعالی
این آیت فرستاد ما کذب الفؤاد ما رای یعنی دروغ نگوید رسول آنچه او را دل او دیده

باشد پس هر که سعادت از مدارج یابد مشاهده هر سالک را حاصل آید کل آن مدارج از موهبت حق باشد
و موهبت حق تعالی آثار جذبه باشد مسئله پرسیدند که جذبه چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که
جذبه کشش است رونده را بخود و آن کشش بعضی را سبب بود و بعضی را بی سبب و آن از استغراق
مشاهده بود یا از غایت شوق بود و سالک را در هر دو حال اختیار است زیرا که جذبه چون در طرف
آفتاب بود که ناگاه بر سالک میتابد و بر غیر سالک نیز تابد و این صورت را شیخ قدس الله روحه فرمودند
که سالک مجذوب است و مجذوب سالک کدام مقتدای را شاید فرمودند که مجذوب سالک همراهی را
شاید مقتدای را نشاید زیرا که در راه منازل بسیار است و مخاوف راه با خبر بود ناگاه محبت
خداوند که جذبه عبارت از آن معنی است و از بخشش حق است که او را دریافته در آن غفلت او را
ربوده است و بمرتبهٔ بلند رسانیده و بعد از آن قدم در راه نهاده است سلوک راه مشغول شده و از آن تا آخر راه
بی خبر بود مبتدی را بخود از آن راه بر نتواند کردن که او را از مخاوف راه خبر نبود پس مجذوب و سالک همراهی
را شاید و مقتدائی را نشاید و مبتدی را راه بری تواند کردن زیرا که سالک مجذوب آن را گویند که وی
اول دست ارادت بدامن صاحب دولت بود زده بود و بنظر مردی مشرف شده بود بسلوک مشغول شده
و بریاضت و مجاهده قدم زند و منازل راه قطع کند و مخاوف راه را اطلاع کند و بر سالک راه وقوف
یافته و در علم ظاهر شناس بکمال رسیده باشد و بر جادهٔ شرع سلوک کند که ناگاه محبت برسد و او را از او
بستاند و این محبت که جذبه است مر این سالک را از غایت سلوک و استغراق مشاهده روح او بود پس
چنین سالک مقتدای را شاید و هر که بچنین کس اقتدا کند هر آینه راه راست یابد و چون قدم ثابت دارد
و در متابعت این چنین شیخ بغایت کوشد بدرجات مقامات عالیه رسد و مرتبهٔ انس برسد و حالتی بدان
پدید آید که از کل ماسوی الله نفور کند که انس حقیقی آنست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خداوند
در اجابت دعا فرموده است که ادعونی استجب لکم یعنی که میفرماید که دعا کنید تا اجابت کنم در وعدهٔ خداوند عزوجل خلاف نیست

ولکن م

که هر آینه

که هر آینه هر کس را توفیق دعا کنند دهد از اجابت محروم نگرداند پس رونده کار این راه باید که در اوقات
شریفه این دعا را بسیار خوانند که اللهم زین ظاهرنا بخدمتک و باطننا بمعرفتک و قلوبنا بمحبتک
و اسرارنا بمشاهدتک و ارواحنا بمعاینتک و نسألک ان ترزقنی خیر الدنیا و خیر الآخرة و صرف عنا
شر الدنیا و شر الآخرة برحمتک یا ارحم الراحمین و هر آینه خداوند تعالی دعاء وی را اجابت فرماید و تن
سالک را بخدمت خود آراسته گرداند و باطن او را بمعرفت خود مزین گرداند و دل او را بمحبت خود
منور گرداند و سر او را بمقام مشاهده رساند و روح او را بمقام معاینه کرامت فرماید رزقنا الله دی
این مردان با کرامت و سعادت که ما را باین سعادت برسان یا اله العالمین و یا انت خیر الناصرین
مسئله بر معنی خرقه که الخرقة صورة الفقر و کسوة الفقراء و لباس الغرباء و حلیة العلماء
و هو خیر الثیاب یعنی که خرقه صورة درویشی است و پوشش درویشان است و خلعت عارفان است
و پیرایهٔ اهل صلاح است و این خرقه بهترین جامه هاست و نیکوترین سیرتهاست و بعضی گفته اند
که خرقه را از خرق گرفته اند و خرقه جامهٔ دریده بود و در این گفته اند که خرقه مشتق از خلقانست
یعنی جامهٔ کهنه و بعضی گفته اند که خرقه پاره ایست به اصل یعنی زانده پارهٔ کهنه باشد که بر هم
دوخته باشند که خرقه عبارت از آن بود اما اصل خرقهٔ درویشی خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی
قدس الله روحه از بخارا است که چون آیة یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید
نازل شد که میفرماید که ای آدمیان خورد و کلان فراموش کار درویشانید بخداوند تعالی یعنی که شما
محتاجانید بخداوند تعالی و خداوند شما توانگر بر اطلاق است و ستوده است و صفت جلال او است
که هو المحمود بکل لسان یعنی وی ستوده است بهمه زبانها پس چون این آیت بیامد رسول الله علیه السلام تامل کرد با الهام ربانی
بر رسول معلوم شد که این آدمی را درویش و اسم صفت است حقیقی و خداوند مر این آدمی را باین صفت

الذین
وصف فرموده که انتم الفقراء الی الله و رسوله بجمیع صفات حمیده انبیا و رسل را جامع بود که اولئک
هدی الله فبهدیهم اقتده و از انجا که و بلک و تحسنات و خداوند تعالی ذکر انبیا و رسول فرمایه
که آن بنده کان خاص ما را هر یکی را یک صفت خاص کرامت فرمودیم و ترا که محمد علیه السلام و برگزیده
ترین ایشانی پیغمبر مایم که آن همه اوصاف و شمایل پسندیده را کل ایشان بود در وجود خود
جمع آوری تا باستجماع آن افراد شرف و منزلت تو بر همه ایشان پیدا شود و رسول الله آن جمیع
صفات را جمع کرده بود و بهیچ صفت فخر نکرده مگر که بدین صفت که صفت فقر فخر کرد که الفقر
فخری مسئله پرسیدن که فقر چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که فقر بر سه نوع است چنانکه رسول الله
فرموده است که الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی که درویش است که سیاه روی هر دو سرا است و باز فرموده
که الفقر فخری یعنی نیک درویش یعنی نیک درویش است که بکفر نزدیک است
که نازمن و فخر من با وی است مسئله پرسیدن که پس درین سه حدیث درویشی را ذکر فرموده و معنی را
متفاوت چگونه باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که درویشی که سیاه روی هر دو جهان است آن چون بنده
بینوای پیدا شود ولکن نه چنان که بخواست حاجت افتد آن درویش بسبب حرص و هوا بمسجدها
بر خیزد و از خداوند تعالی پیش بنده گان او گله کند و آن مذلت که خواست که سیاه رو هر دو جهان است
بر خود نهد بی حاجت و چون بعرصات قیامت حاضر آید حضرت عزت خطاب فرماید که کجایند آنها که در دنیا
دنیا بمسجدها پیش بنده گان ما از ما گله میکردند از ین خطاب چنان شرمنده گردد که گویا روی ایشان
سیاه است پس آن فقیر که سیاه روی هر دو دنیاست و آن درویشی که نزدیک بکفر است آنست
که روی برگ و بینوائی و مسکنت و عجز پیش آید بسیار است چون بنده بدین بلیت مبتلا شود
بسبب بی حالی خود و بسبب بی علمی درجات که مرد درویش را خواهد بود ایمان
آن بود که بگوید و آن و آنرا خار دارد و از دائره اسلام بیرون رفته باشد و ورا

جز نبود

جز نبود مگر در نفس آخر معلوم شود دش ولکن بود پس آن درویشی که فخر کرده است این و آن درویشی
که رسول الله فرموده است بدان درویش فخر کرده است این است اگرچه از مال دنیای تهی بود ولکن
دل او از محبت مولی پر بود و اگرچه از دنیا چیزی ندارد ولکن چون عبادت او با خلاص بود
و از صفات ذمیمه در باطن او هیچ نمانده باشد که عبارت از درویشی آنست که هیچ نبود ش در ظاهر
و در باطن نیز از صفات ذمیمه هیچ نمانده باشد و جز از ذکر مذکور هیچ چیزی را در باطن او اثری
نمانده باشد که الفقر فخری اینست و هیچ طاعت را در نزد خداوند تعالی قربت که فقرا که این فقر
فخر رسول است مسئله پرسیدن که سالک بدین فقر موصوف شده باشد علامت آن چه باشد شیخ قدس الله
روحه فرمودند که چون سالک را این فقر که فخر رسول الله است حاصل آید علامت او این باشد که
هیچ چیز و هیچ کس اعتماد نکند جز بحق و با حال درویشی توانگری نماید و بار مسکنت بسر برد ظاهر نکند
و با ضعیفی خود در طاعت قوة در عبادت سستی نکند و در خدمت خداوند
و رضای خداوند را ایثار
چیزی نیابد شکر گوید مر خداوند تعالی را
کند زیرا که داند که درویشی تاج دولت متقیان است و جمال مطیعان است و پیرایه مصلحان است و
قبای لطف رسولان است و باطن او چندان از شوق محبت آفریده کار پر بود که اگر توانگر شوند
باطن ایشان را بر همه درویشان جهان قسمت کنند همه توانگر شوند و اگر درویشی ظاهر ایشان را
بر همه توانگران جهان قسمت کنند همه درویش شوند و اگر حاجت مند شوند شان با خلق نگویند
و اگر بدهند ایشان قبول نکنند و دل ایشان از میل دنیا فارغ گشته بود و سر ایشان از غیر خداوند
تعالی پاک گشته باشد و نظر ایشان جز در لطایف صنع آفریده کار نبود پس چون سالک باین
جمع اوصاف موصوف شود آنگاه فقر فخری او را مسلم شود و رسول الله در حدیث محبت
اینچنین فقر بشارت فرموده که قال النبی صلعم من احب الفقر و الفقراء و

من ظلّه فرماید که هر که دوست دارد درویش را و درویشان را از سیاست سایهٔ آن کریم دوس
دوست درویشان باید که این صفات درویشی بود تا از مهابت از وی بر شیطان زنند و اگر
سالک بدین اوصاف موصوف نباشد در دست نفس شیطان اسیر شود
در باطن او پیدا شود و بیرون
صفت موصوف گردد که کاد الفقر ان یکون کفراً شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر درویشی
که بی اقتدا راه سلوک کند و نتواند که میان خاطر تمیز کند هر آینه درین پندارد که کار من صواب است
و بنور کار او بنده بر زبان آید خداوند تعالی شرف منزلت درویشان را بر رسول الله کشف گردانیده بود
بنابران معنی میفرماید که توفنی فقیراً ولا توفنی غنیاً یعنی که مرا درویش میران و توانگر میران
تا تسلیم روح من در درویشی بود و دعای صالح خود میفرمودند اللهم احینی مسکیناً و توفنی
مسکیناً واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی که بار خدای من مرا مسکین دار و مسکین میران
بر شمار مسکینان برانگیزان و این از آن میگفتند که دران شب معراج عالم بالا درجات درویشان را
مشاهده کرده بودند و این دعا از رسول الله نه از آن امید که درجات درویشان از درجه رسول قوی
ترست لکن این الفاظ از رسول الله از غایت تواضع و حسن ایشان بود که گاه گاه بودی که رسول الله
بدری خانهٔ پیره زنان رفتی و گفتی که محمد را دعا یاد کنید و مر بلال را میفرمود که اذکرنی فی صالح
دعائک یعنی که یا بلال مرا در دعای خیر خود یاد کنید پس همه از تواضع ایشان و از خلق عظیم که
مر ایشان را بود چنانکه میفرماید که انک لعلی خلق عظیم مسئله رسیدن که اصل خرقه
از کجا پیدا شد شیخ قدس الله روحه فرموده که اصل خرقه از آن پیر خانقاه ابابکر صدیق است رضی الله
عنه و آن حال چنان بوده است که چون بتوفیق ربانی چهل هزار دینار بهای دار گلیمی پوشیده نزد
رسول الله آمد و نشست و رسول الله پرسیدند که یا ابابکر اهل و فرزندان را چه ماندی ابابکر

گفت که

گفت که الله و رسوله یعنی که فرزندان را بخدا و رسول او ماندم در حال جبرئیل امین از
حضرت رب العالمین بیامد خرقه پوشیده و خرقهٔ دیگر آورده و پیش رسول الله نهاد و
رسول الله فرمود که یا برادر این چه جامه است جبرئیل علیه السلام گفت که الله یقرئک السلام
یا محمد خداوند تعالی ترا اسلام میرساند و بعد سلام درود میفرماید که یا محمد بدانکه در ازل
خداوند تعالی خانهٔ پیدا کرده بود و بر دست رب عرش و در آن خانه را مهر کرده بود که
هیچ فرشته ندیده است که دران خانه چیست چون ابابکر صدیق رضی الله عنه از سر مال آزاد شد
و در راه رضای خداوند تعالی در باخت و کلی اختیار کرد خداوند تعالی فرمود که عهد بر موافق
ابابکر صدیق رضی الله عنه خرقه پوشیدن از آن خانه و مرا خداوند تعالی فرمود که یکی خرقه را نیز بد
فرمود چون وقت
تا او نیز بپوشید رسول الله آن خرقه را پوشید و مدتی تا آن
خرامیدن با آن عالم رسید بحکم این فرمان که ان تؤدوا الامانات الی اهلها امانة خرقه را با امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه تسلیم کردند از برای آنکه امیر المؤمنین علی علیه رسید و تشریف خرقه مشرف
شد و بعد از آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بحضرت خداوند رفت آن نشان خرقه بجعفر
صادق رضی الله عنه بردند از برای آنکه ذکر دل را که از رسول الله با ابابکر صدیق رضی الله عنه
رسیده بود محرم آن سر جعفر صادق رضی الله عنه شده بود و اسم فقر بران حیثیت آمده
بود لاجرم تشریف خرقه با ایشان رسید و چون جعفر صادق رضی الله عنه بعالم آخر رسید
میر فقید آن نشانهٔ خرقه را بسلطان العارفین سلطان بایزید بسطامی قدس الله روحه دادند
از برای آنکه سلطان بسطامی از مقامات هفت شیخ گذشته بودند که بهر پیری اقتدا کرده

وچندگاه مجاهده وریاضت میکشید وریاضت وکوشش بسیار باایشان عنایت ازلی
قرین میکشته است وبایزید را ازمقامات آن پس میکذارندن آن پیراو راشیخ که پیش
قدم تر ازان بودی میسپردند تا ازان اقتدا دبیر کذشته وپیر آخرین سلطان امام
جعفر صادق است رضی الله عنه که خرقه از جعفر صادق رضی الله عنه بسلطان بایزید بسطامی رسید و
چون سلطان بایزید بسطامی قدس الله روحه بسفر آخرت مسافر شدند اصحاب ایشان در انتظار
میبودند که این تشریف خرقه بکه میرسد ناکاه سلطان العارفین سلطان بایزید بسطامی
قدس الله ارواحهم چشم کشادند وفرمودند که این یاران من بروید درخاقان که مرا
ابالحسن خاقانی میکویند خرقهٔ مرا باو دادند و بر سجادهٔ من او را نشانند خادم گفت
او را بچه نشان معلوم کنم سلطان بایزید بسطامی گفته است شما خرقهٔ مرا بر سر هیچ نهید
چون بیاید نشانهٔ او آن بود که خرقهٔ من بی‌واسطه دست بر سری او در آید وچون سلطان
بایزید بعالم آخرت رفتن در همان روز ابوالحسن خرقانی زاییده شد در خرقان و
وازان کار شیخ باز آمد روی بر بیابان نهاد دو سال در بیابان مجاهده میکرد شد
وریاضت بسیار بر نفس نهاد چنانکه مدت سه سال طعام بسر نیامد بوده است چون سه سال تمام شد
آواز شنید که یا ابوالحسن بسر تربت بایزید بسطامی رو که کشادی تو تمامی از انجا است
بود ابالحسن خرقانی رحمة الله علیه از بیابان بتربت سلطان بایزید بسطامی رحمة الله علیه ملازمت
کرد و کشادها بسیار یافت واز خرقان تا بسطام سه فرسنگ است درین ده سال که در ملازمت تربت
بوده اند هر شب از خرقانی آمده در صومعه تربت تهجد میکذارند و نماز بامداد را نیز در همان صومعه

میکذارند

میکذارند و باز میکشتند و آن سه فرسنگ را پیاده یعنی بقضای میرفتن تا پشت
سوی تربت نشود زیرا که بنای راه بر ادب است چون ملازمت بدین طریق کردند
کشادی راه بتمامی حاصل شد شب بعد از ادای وظائف از تربت سلطان العارفین
سلطان بایزید بسطامی قدس الله روحه آواز شنید که یا ابوالحسن کاری تو تمام شد
باز گرد باز گرد و خرقهٔ ما را به پوش و خلق را بحق دعوت کن ابوالحسن گفته است اگر
این آواز رحمانی است مرا برهان میباید باز آواز آمده است که چه میطلبی بگوی ابوالحسن
گفته است که هر دعوه را گواهی میباید من نیز دو گواه میطلبم بر این آواز که از
رحمانی است یا نه گواه این میخواهم که من در خوردی دبیرستان نرفتم و قرآن انفاست
دوست میدارم میباید که مرا قرآن حفظ شود و گواهی دیگر آن میخواهم که مراد کردل
ملکه شود باز شنوده اند که این هر دو برهانرا که گواه خواسته بتو روان کردیم بر کار
باش چنین که گفته یافتی ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه از انجا بیرون آمدند و بخانقاه
سلطان بایزید بسطامی قدس الله روحه آمده اند چون ابوالحسن قدم در آستانهٔ خانقاه
نهادند خرقهٔ سلطان العارفین سلطان بایزید بسطامی قدس الله روحه از سری هیچ روان
شده است و در سری ابوالحسن در آمده است ابوالحسن از بسطام بیرون آمده اند و قرآن خواندن
آغاز کردند چنین نقل کرده اند که در همان نفس اول که نفس را گرفته اند و ذکر مشغول
شده اند هزار بار در یک نفس خداوند تعالی یاد کرده اند و بعد ازان که بکوشش دعوهٔ خلق
مشغول شده اند آن حالات و اوقات که بر ایشان گذشته است در قلم نمیتوان آورد

و چون شیخ ابوالحسن خرقانی رحمة الله علیه در بار دنیا که موت عبارت از آن حالت رسید در اصحاب
خود که مریدان و متابعان ایشان بودند شیخ یوسف همدانی را قدس الله روحه در خرقه حقیقی
یافتند خرقهٔ سلطان بایزید را شیخ ابوالحسن خرقانی و شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه تسلیم
کردند از برای آنکه ایشان در مقام صفوة بودند و پوشیدن خرقه را استحقاق یافتند لاجرم
تشریف خرقه با ایشان رسید و چون شیخ یوسف همدانی را رحمة الله علیه بعد از بقا رحلت شد
آن نشان خرقهٔ سلطان بایزید بسطامی رحمة الله بخواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی علیه الرحمة
سپردند از برای آنکه خواجه عبدالخالق را رحمة الله علیه سبق ذکر دل از خواجهٔ بزرگ و خواجهٔ
بزرگ از خواجهٔ خضر صلوة الله علیه رسیده بود درین طریق که در باب مراتب مقتدا گفته
شده است پس چون کسی را که سبق دل از خواجه خضر رحمة الله علیه یافته بود هر آینه که خرقه بر وجود
آن حضرت و چون خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی رحمه آن نشان خرقهٔ سلطان بایزید
رحمة الله علیه با عزاز و اکرام پوشیدند و با آن خرقه نیکو کوشیدند تا بدرجه رسیدند که فرشته را از
آسمان چهارم سبب تقصیری که سر در رفته بود و خداوند تعالی او را با آسمان دنیا فرستاده بود و آن
آن فرشته را بخواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق سو نشان دادند که بدعا از خداوند تعالی تقصیر را در
گذرد و بمقام خود رساند آن فرشته بنزدیک خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی آمده
و درخواست کرد که مرا دعا گویید تا خداوند تعالی مرا باز بمقام من برساند خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق
دعا کردند خداوند تعالی تقصیر آن فرشته را بدعای خواجه بزرگ خواجه عبدالخالق غجدوانی عفو
درگذشت و آن فرشته را بمقام وی باز رساند و بعد از آن خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق

ازین دعا

ازین دعا برونشت روی گردانیدند و بعالم روح در حضرت رفتند و خرقه را در میان چهار یار متبرک
ماندند یکی خواجه احمد صدیق و یکی خواجه عارف و یکی خواجهٔ اولیا و هر سه یار اجازت کرده
بودند بدعوة خلق و چون خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق سو رفتند خواجه احمد صدیق پوشیدند
از برای آنکه پیش قدم تر از آن دو یار بودند و بعد از آن خواجه احمد صدیق بعالم بقا
رحلت نمودند بهمان اجازت خواجه عبدالخالق سو آن خرقه را خواجهٔ عارف پوشیدند از برای
آنکه خواجه عارف از خواجهٔ اولیا بسال کلانتر بودند و بعد از آن خرقه بخواجهٔ اولیا رسید
بهمان اجازت خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق سو خواجهٔ اولیا پوشیدند و بندهٔ قدیم بدین
طریق مستقیم سلوک میکردند ناگاه فرمان کل نفس ذائقة الموت نازل شد خواجه اولیا قدس الله سره
بر موافق پیر خود در اصحاب خود نظر کرده چهار یار را در مقام دعوة یافتند با اجازت
که از خواجهٔ بزرگ خواجه عبدالخالق رحمة الله علیه یافته بودند آن چهار یار را اجازت کرده و
خرقه در میان ایشان ماند و با اجازت رفته‌اند یعنی بعالم بقا رحلت کرده‌اند ازین چهار
یار که از خواجهٔ اولیا قدس الله روحه ماندند یکی خواجهٔ دهقان قلتی بودند و لیکن خواجهٔ
سوکمان بودند و بعد از آن خرقه را خواجهٔ دهقان قلتی پوشیدند با اجازت خواجه اولیا قدس الله روحه
از میان ایشان پیر دوران رفت پیش قدم زنده گانی کرده‌اند که چون خواجهٔ بزرگ و این
چهار یار عزیز بر موافقت آن یاران خواجهٔ سلیمان بودند قدس الله روحه و یکی خواجه عزیق
و یکی خواجهٔ سوکمان پوشید با اجازت خواجهٔ اولیا قدس الله روحه و بعد از آنکه خواجهٔ
سوکمان از دنیا درگذشتن او نشان خرقه بخواجهٔ غریب رسید آن نیز با اجازت

خواجه اولیا قدس الله روحه آن خرقه را پوشیدند و چون ایشان از این دنیا درگذشتن آن خرقه را
بخواجه سلیمان سپردند و خواجه سلیمان با جازت خواجه اولیا قدس الله روحه آن خرقه را پوشیدند
و بسیار کوشیدند تا مریدان ایشان بمقام رسیدند که مقتدای عالمی شدند و در صحبت
ایشان بدرجات عالی رسیدند و چون خواجه سلیمان قدس الله روحه دنیا را پس انداختن و روی آن
عالم آوردند و سر بحضرت خداوند و ستاد و گفت خداوندا امانتی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
تا بدین زمان بمن رسیده بود مرا بحضرت خود بخوان این امانت را بکه تسلیم کنم اشارت از حضرت بود که بکسی
از مریدان ایشان شد خواجه سلیمان قدس الله روحه با لهام ربانی آن اشارت را فهم کردند بعزت
خلق را بدین دو مرد بالغ روان کردند یکی خواجه پارسا بود با جازت خواجه سلیمان قدس الله روحه
مدة مدید خلق را براه راست میخواندند و درین راه میکوشیدند چون عمر ایشان باخر رسید در
همین راه جان بحق تسلیم کردند و فرزندان ایشان بهمین راه میروند توفیق بر مزید باد
و دیگر خلیفه که از جمیع خواجگان ما قدس الله روحه باز مانده بودند و خرقه و شجره این خواجه بجا نگاه
و یادگار این عزیزان است بایشان رسیده آن مقرب حضرت و مقدس حضرت و صاحب مقام
استقامت و عالی همت امامت و آن مقبول با امانت و آن مخصوص با کرامت شیخ الملة
والدین رحمة الله علیه اند و ایشان جمیع صفات که مر شرایط خرقه است در وجود مبارک ایشان
جمع بود و تمامی این اوصاف موصوف بودند و آن خرقه را با جازت خواجه سلیمان قدس الله روحه
پوشیدند و بنهایت در روش خواجه بزرگ خواجه عبد الخالق غجدوانی راه کوشیدند و تمامی راه
سلوک کردند و هر که بدیشان اقتدا کرده بود از این اوصاف حمیده و خصال پسندیده

بهره تمام

بهره تمام کردند و چون خطاب عزت در رسید یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
آن مرد در کاروان پیر بطریق جواب طوعا گفتند و این دنیای فانی را گذاشتن و روی بعلم آخرت
آوردند و سر در خلوة خانه عشق کشیدند و بوصال حقیقی مخصوص گشتند و نشانه خرقه را
که از مشایخ معظم بایشان رسیده بود بدین ضعیف مسکین حزین غمگین گذاشت ربنا بآبروی
این جمیع مردان که بحضرت تو است که ما را با جمله اهل اسلام در آن نفس آخرین از ایمان جدا مگردان
مسئله پرسیدند که رهروان را چه صفت باید که بود که تا او را خرقه کرد شاید پوشیدن شیخ
قدس الله روحه فرمودند که رونده راه چه صفت باید که خرقه پوشد باید که اول خرقه کبود
پوشد از برای آنکه این رنگ را کسی میپوشد که او را مصیبتی میرسد و رونده راه را اوقات
فوت شده بسیار است باید که رونده راه در پوشیدن خرقه کبود نیت آن بود که مصیبت اوقات فوت شده را
و انفاس ضایع شده را میدارم چون درین صفت بود او را رنگ کبود شاید پوشید مسئله
پرسیدند که رونده راه را چه صفت باید که بود تا او را خرقه سبز شاید پوشید شیخ قدس الله روحه
فرمودند که چون رونده راه روی در راه نهاد و مصیبت اوقات ضایع شده را پیش گرفت
بعد از آن پیش اوقات شبانروز را بی کار نماند و انفاس خود را ضایع نکند و دایم
بگفتن تسبیح و تهلیل و تمجید مشغول باشد و گفتن تسبیحات بر وجود او غالب شود از برای آنکه
سبز پوشیدند صفت فرشتگان است و صفت فرشتگان این است که گفتن تسبیح بر ایشان
غالب است پس هر رونده را که این صفت تسبیح بر وجود او غالب است و بیشتر اوقات رونده
گفتن تسبیح مستغرق باشد آنگاه او را شاید که رنگ سبز پوشد مسئله پرسیدند که رونده

راه را چه صفت بود که تا او را خرقهٔ سرخ پوشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون روندهٔ راه
بمجاهدهٔ بسیار و ریاضت بی شمار صفت ذمیمه را از باطن محو کند و بصفات روحانی موصوف
گردد و از صفات نفس جانی شود نوری در باطن او ظاهر گردد که آن نور بمنزلهٔ شمع بود
و رونده چون از خلق بی ادبی آید که بسبب آزار این عزیزان بود نور باطن او بران بیچاره کاملان
بزند و پروانه وار بی ادب را بسوزد و نا چیز گرداند و بعدم باز گرداند و عبارت ازان حالت
که این چنین رونده را قتال صفت میگویند پس هر جا یکه اگر این صفت بر رونده غالب بود
او را شاید که رنگ سرخ پوشد مسئله پرسیدان که روندهٔ راه را چه صفت باید که بود تا خرقهٔ
سفید پوشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که روندهٔ راه بآن مقام رسیده باشد که آن فرشته که بر دست
چپ وی است چیزی نویسد آن فرشته از نوشتن باز ایستد که چیزی نویسد و همهٔ اعضای ظاهر او
از خلاف شریعت پاک شده باشد و همهٔ باطن او از نقوش فاسده صاف گشته باشد و نامهٔ اعمال او را
از سیئات پاک کرده باشند پس این چنین رونده را که بدین صفت بود او را شاید که خرقهٔ سفید پوشد
مسئله پرسیدان که رونده را چه صفت باید که او را خرقهٔ بابارها از هر رنگ شاید پوشد شیخ قدس الله
روحه فرمودند که رونده باید که سیر سلوک کند چندان کوشیده بود و ریاضت بسیار نفس را درین
راه بجا آورده بود که از هفتاد و دو ملت آدمی باو رسند هیچ کس نتواند که سر موی او را از راه
بیرون برد بلکه او را قوت او باشد که از هر علتی باو رسند همه را هم رنگ خود گرداند و او هم رنگ کسی
نشود پس این چنین رونده را که درین صفت بود شاید که خرقهٔ بابارها از هر رنگ پوشد مسئله
پرسیدند روندهٔ راه را چه صفت باید که بود تا او خرقهٔ هزار بخیه پوشد شیخ قدس الله روحه فرمودند

که چنین

که چنین روندهٔ را که شاید که نفس را بشناسد و بداند که این نفس او را دشمن است و بعد از دفع این
دشمن مشغول شود و هر کس نفس را داند دشمن او است و خوار دارد به باطن و اگر کسی خصومت کند
و اگر بعد دهر بخیه که بران جامه است از خلق بران رسد تحمل آن آزارها تواند کرد و هیچ اگر تغیر
در ظاهر و باطن او راه نیابد و او آزارنده را بحل کند و از خداوند تعالی آمرزش خواهد پس هر روندهٔ که
در این صفت بود او را شاید که خرقهٔ هزار بخیه پوشد مسئله پرسیدند که روندهٔ راه را چه
صفت باید که تا او را خرقهٔ سیاه پوشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون روندهٔ راه
که براه راست و صراط مستقیم که راه شریعت است سلوک کند تواند از منازل راه گذرد و
بمخالفت نفس مشغول شود و بتدریج هوای نفس زیر قدم آرد و نفس را بکلی مقهور گرداند
تا نفس فانی شود و بیش نفس را بر روندهٔ راه تصرف نماند و آن رونده بسر حد فنای نفس رسد
که انتهای مقام رونده کاملان است بعد ازان پیش جفای خلق در رونده اثر نکند و مدح و ذم
خلقها در وجود او یکسان شود که نه از مدح خلق در باطن او شادی پدید آید و نه از ذم خلق
در باطن او اندوهی پدید آید این صفت بدان معنی بود که از عالم نفس در وجود او اثری باقی
نمانده باشد پس چون رونده بدین صفت موصوف گشته باشد خرقهٔ سیاه او را شاید که
پوشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که شیخ باید مریدان را بدین اوصاف سیر سلوک فرماید در
همین اوصاف مریدان را پرورش کند تا جمیع صفات ذمیمهٔ نفسانی از باطن مریدان محو شود
و بجای هر صفت از اوصاف ذمیمهٔ نفسانی صفتی از صفات حمیدهٔ روحانی پدید آید و حقیقت
تخلقوا باخلاق الله بر مریدان او ظاهر گردد و صلاحیت آنکه طائفه را تواند که
براه راست پیشوای کند و در ایشان پدید آید شیخ قدس الله روحه فرمودند مریدان را که

که باین مراتب رسیده بودند خرقه پوشان ازبرای آنکه مرید را خرقه پوشانند نزد اهل حق
اجازت کردن نیست شیخ باید که تا مرید را قوة دعوة خلق پدید نیاید شیخ او را خرقه نپوشانند
بعضی از مشایخ مرید را خرقه میپوشانند و چون پیر او پیدا از ایشان در وجود می آید خرقه را
میکشند شیخ قدس الله روحه فرمود دیگر شیخ باید که باحوال مریدان بینا بود و داند که مرید را که
وقت خرقه پوشیدن شده است یا نه و اگر شایسته خرقه پوشیدن شده است یا نه اگر شایسته
خرقه شده بود آن مرید را خرقه پوشانند که تا باز بر پیرون آمدن حاجت نیاید که او پوشانند نه
اول نابینای بوده باشد پس شیخ قدس روح الله که اول آخر مرید را شیخ نماید شیخ مرید را
قبول نکنند چون شیخ را آن بینای بود که داند که وقت خرقه پوشانیدن شده است آنگاه مرید را
خرقه پوشانند زیرا که خرقه جامه فقر است کسی را شاید که خرقه پوشیدن که اسم فقر است بروی
درآید و آن وجود در عالم فقر حیث آید و عالم ظاهر او بامور شرع آراسته بود و در نگاه
داشتن اوامر شرع بکمال بود و باطن او باوصاف روحانی مزین شده باشد و در نگاه داشتن
سنت رسول الله علیه السلام بغایت مبالغه کنند این چنین رونده را خرقه را شاید پوشیدن ربنا
بعزت وجود آن مردان را که وجود ما را بر آتش دوزخ حرام گردان و بعزت قرآن
و بعزت نبوة جمیع پیغمبران که ما را بتوفیق متابعت این چنین مردان کرامت فرمای
یا اله العالمین و یا انت خیر الناصرین فصل فی اوراد النهار و اللیل در ذکر شب را
در روز تقدیم فرمود چنانکه میفرماید که یولج فی النهار و مثال این معنی در قرآن بسیارست که

هرکجا

هرکجا ذکر شب و روز است شب را بر روز تقدیم کرده است زیرا که در شب عبادت خداوند تعالی
جز مردان نتوانند برخاستن و بسیار زنانند که در مقام مردان قدم زدند درین راه
آگاهی دار است و عمل خالص را چنانکه میفرماید که من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن
فلنحیینه حیوة طیبة و خداوند تعالی میفرماید که هرگز دانا با نادان برابر نبود و لکن آن
دانای که در شب ازبرای ما ساجد و قایم بود از بیم عذاب و فراق ما بامید رحمت و لقاء
ما چنانکه میفرماید امّن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربّه
قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون و حق بنده آنست که در جمیع حیوة طرفة
العین از بنده گی کردن مر خدا را غافل نشود و کل اوقات شب و روز را در بنده گی او مصروف دارد
و لکن آدمی را قوة آن اقدم سپردن نمی بود باری ازین مقدار اوراد رونده را چاره نبود و
این اوراد که هلال است که ازین فروتر باید که نبود اما بلندتر ازین را نهایت نیست چنانکه میفرماید
کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون و فی اموالهم حق للسائلین
والمحروم طائفه از بنده گان خود را ستاید باین صفات حمیده یعنی که بعضی از بنده گان ما
درین صفت بوده که از شب اندکی میخفتند و جای خواب ازبرای رضای ما ترک کردند
و شب را در عبادت میگذرانند چون سحر میشد باستغفار حال خود مشغول میشدند و در مال
خود نصیبه نهاده بودند ازبرای محتاجان را که اگر هیچ هستی با ایشان هستند خبری شان
بعد مر سید و رسول ما باین امور مامور بودند که در شب برخیزند و عبادت کنند و نماز
تهجد بر رسول الله فریضه بود چنانکه میفرماید یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه

او انقص منه قلیلاً او زد علیه ورتل القرآن ترتیلا یعنی ای مرد سر در گلیم کشیده برخیز
از شب مگر اندکی را بیان فرمود که او انقص منه قلیلاً او زد علیه یعنی که نیمهٔ شب برخیز
یا کمتر از نیمهٔ شب یا بیشتر از نیمهٔ شب شیخ قدس الله روحه فرموده که اگر بر نفس اختیار کردی
شاید که ناگاه نگاه داشتن نیمهٔ شب بر رسول الله دشوار بودی و بر متابعان سرگردان شدی
پس کمتر از نیمهٔ شب اجازت فرمود تا هر چه گونه کننده کاهل او برخیزند بفرمان او برخیزند و چون
برخیزی قرآن خوان که ورتل القرآن ترتیلاً و رسول الله فرموده است قال النبی صلعم اشراف امتی حملة
القرآن وقوم اللیل میفرماید شریفان امت من قرآن خوانند و مراد از حملة القرآن حافظان
قرآن اند یعنی کسانی که مجاهده بر نفس خود نهاده اند و قرآن یاد گرفته اند و آنچه از معنی قرآن
معلوم کرده شده بعمل رسانیده اند از برای رضای خدای تعالی شب را بنماز خواسته اند و در حدیث
دیگر میفرماید قال النبی صلعم افضل العبادة قراءة القرآن فاضل ترین عبادات خواندن
قرآن است و باز رسول الله تسبیح گفتن در شب مأمور بودند که ومن اللیل فتهجد اگرچه این آیت
مر در رسول الله است اما اتباع سنت رسول الله بر همگان واجب است پس رونده کاهل را حکم این
حدیث قال النبی صلعم کثرة النوم تمیت القلب میفرماید که بسیاری خواب دل را بمیراند برین معنی
قال النبی صلعم ان الله یحب الیقظان فی کل شیء حتی مشغول در تهجد و چون برخیزد بزبان خداوند
خدا تعالی گشاید و گوید که بسم الله الرحمن الرحیم بعد از آن حمد گوید بخداوند تعالی که زنده کرد
و بعد از آنکه میرانید رسول الله خواب را برادر مرگ فرموده است قال النبی صلعم النوم اخ الموت
چون از خواب بیدار شود چنین گوید الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه البعث والنشور

آنگاه با استعداد وضو ساختن بیرون رود و از نجاست استنجا نماید و خود را بکلوخ پاک کند
و بار آب استنجا کند که این فعل نزد خداوند تعالی محبوب است چنانکه در حق آن جماعت
قبا فرموده است که فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین و قبا قبیلهٔ ایست
در عرب که آن قبیله را قبا میگویند و رسول الله با آن قبیله رسید جبرئیل علیه السلام بیامد این
آیت آورد و خداوند تعالی میفرماید درین جا مردانند که دوست میدارند پاکی را خداوند تعالی
دوست میدارد پاک کننده گان را رسول الله فرمود که یا برادر جبرئیل این قوم را چه صفت است
که خداوند تعالی آن را مردان خواند و این چنین تشریف فرموده در حق ایشان جبرئیل گفت
که صفت این قوم این است چون قضای حاجت بیرون می آیند و از آنجا که باز می آیند خود را
بکلوخ پاک کنند و با آب بشویند و بعد از آنکه از استنجا فارغ شوند این دعا را بخوانند اللهم
طهر قلبی من النفاق وحصن فرجی من الفواحش الحمد لله الذی جعل الماء طهورا والاسلام
نورا آنگاه مسواک کند در مسواک کردن رسول الله چنین فرموده است که السواک مطیبة للفم
و سرور الملائکة و مرضات للرب رسول میفرماید که صفت مسواک پاکی دهان است و شادمانی
فرشتگان است و خشنودی حضرت رحمان است پس در نگاه داشتن سنت مسواک بغایت مبالغه
باید کرد و بعد از مسواک کردن این دعا را بخواند که اللهم اجعل سواکی هذا تمحیصا لذنوبی و
مرضاة لک یا سیدی و بعد از آن بوضو ساختن مشغول شود و چون دست را بشوید این دعا را
بخواند بسم الله العلی العظیم والحمد لله علی دین الاسلام اللهم ثبتنی علی دین الاسلام علی سنت

نبیک محمد رسول الله چون دعا را بخواند اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک و
تلاوت کتابک الکریم وچون بینی را بشوید این دعا را بخواند اللهم ارحنی من رائحة الجنة وارزقنی
من نعیمها وشرابها ولا ترحنی من رائحة النار وچون روی شستن آغاز کند نیت
چنین کند نویت ان توضاء لرفع الحدث واستباحة للصلوة وتقربا الی الله ورسوله و
چون روی بشوید این دعا را بخواند اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبیض وجوه اولیائك
ولا تسود وجوه اعدائك بکرمك یا ارحم الراحمین وچون دست راست را بشوید این دعا را بخواند
اللهم اعطنی کتابی بیمینی ولا تحاسبنی حسابا یسیرا وارزقنی نظرة وسرورا وچون دست
چپ را بشوید این دعا را بخواند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلنی
من اصحاب السعیر وچون مسح کند این دعا را بخواند اللهم غشنی برحمتک وانزل علی من برکاتك
وچون مسح گردن کند این دعا را بخواند اللهم رقبنی من النار اعوذ بك من السلاسل والاغلال
والانکال وچون مسح گوش کند این دعا را بخواند اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه وچون قدم راست را بشوید اللهم ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه
الاقدام وچون قدم چپ را بشوید اللهم اجعلنی سعیا مشکورا وذنبا مغفورا ودعاء
مستجابا وعملا مقبولا وتجارة لن تبور برحمتک یا ارحم الراحمین یا عزیز یا غفور بعد از ان روی
بسوی آسمان کند واین دعا را بخواند کہ سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا عبده ورسوله آنگاه این دعا را بخواند اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من

المطهرین

ليلة القدر

من المطهرین واجعلنی من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون باز سه بار انا انزلناه فی
بخواند آنگاه دو رکعت نماز شکرانه وضو بگذارد وبعد ازین دو رکعت نماز هر دعای کہ میکند
اجابت شود وچون صبح بدمد برخیزد دو رکعت سنت بامداد را بخواند در رکعت اول قل یا
ایها الکافرون بخواند ودر رکعت دویم قل هو الله احد بخواند وبعد ازان مشغول شود چهل بار
این تسبیح بخواند سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله تعالی واتوب الیه
رسول الله در وعده این تسبیح فرموده است قال النبی صلعم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان عند الرحمن بعد ازین سه بار این دعا را بخواند اللهم لک الحمد لا اله الا
انت ربی وانا عبدک وآمنت بک مخلصا لک دینی اصبحت علی عهدک ووعدک
ما استطعت واتوب الیک من سیئات عملی واستغفرک لذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت
باز چهار بار این دعا را بخواند اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک وملائکتک
جمیع خلقک فانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک واشهد ان محمدا عبدک
ورسولک فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین انک ان تکلنی تقربنی بالشر وتباعدنی من الخیر
برحمتک یا ارحم الراحمین آنگاه برخیزد نرم نرم بسوی مسجد رود وچون بدر مسجد رسد این
دعا را بخواند اللهم انا عبدک ببابک فقیرک ببابک مسکینک ببابک انت کریم ورحیم وارحمنی
واغفر لی یا رحیم یا غفور آنگاه قدم در مسجد نهد گوید اللهم بسم الله والسلام علی رسول الله اللهم
افتح لی ابواب رحمتک وابواب مغفرتک ربی ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق
واجعلنی من لدنک سلطانا نصیرا رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین چون فریضه
نماز بخواند با جماعت بخواند تا آنگاه کہ آفتاب برآید برخیزد و چند رکعت نماز گذارد

باندا د   بگذارد دو او را دم

باشتغال معیشت فرزندان اگر دردمند است مشغول شود تا بوقت نماز پیشین و جهد آن کند که قدم
از جماعت باز نکشد و شغلی که بود جهد کند که خود را پیش از نماز دیگر خود را فارغ کند تا چون
نماز دیگر خواند از جای نماز برنخیزد و بی حاجت نباید و چون نماز دیگر بجماعت بگذارد عم یتساءلون
بخواند رسول فرموده است من قرء سورة النباء بعد العصر سقاه الله تعالی شربة من الکوثر
قبل ان یموت پیغمبر فرماید که هر که بعد از نماز دیگر سورهٔ عم یتساءلون را بخواند خداوند عز و جل
در وقت نزع از کوثر شربت کرداند و بعد از ان استغفار و تسبیح مشغول شود تا نماز شام
از جای نماز دیگر برنخیزد و چونکه نماز شام گذارد جهد کند که چند رکعت نماز گذارد آنگاه
بخانه آید چون نماز خفتن شود برخیزد بجماعت حاضر شود که رسول الله چنین فرموده است
بشر المشائین فی ظلم اللیل الی المساجد بالنور التام الی یوم القیمة پیغمبر فرماید که مژده
باد مر آن قدم زننده گان را در تاریکی شب بسوی مسجد که ایشان را در روز قیمة در روشنائی
تمام بود و در حدیث پیغمبر فرماید من صلی العشاء بالجماعة کتب الله له بکل رکعة ثواب عتق
سبعین رقبة من اولاد اسمعیل علیه السلام و لو مات الی وقت الفجر مات شهیدا رسول فرماید
تا بعد هر بنده که آزاد کرده شده از اولاد اسمعیل علیه السلام و اگر در ان شب تا صبح بمیرد شهید
مرده شد و در مقام شهیدان بود و چون نماز خفتن گذارد سنت گذارد و وتر گذارد دو سه بار
بگوید سبحان الملک القدوس و سر بسجده نهد پنج بار بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة
والروح و سر از سجده بردارد و سه بار بگوید توکلت علی الملک الحی الذی لا یموت والحمد لله
لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ملاء المیزان و منتهی العلم
و مبلغ الرضاء و زنة العرش و در کل ارکان این چهار رکعه یکبار این تسبیح را بگوید

برهمین

برهمین ترتیب که در پیشان چهار رکعت گفته شده چون نماز تمام شود این دعا را بخواند بسم الله
افتتحت علی الله توکلت و فوضت امری الی الله بسم الله ماشاء الله ما بنا من نعمة فمن الله
بسم الله ماشاء الله لا یاتی بالخیر الا الله بسم الله ماشاء الله لا یعرف السوء الا الله بسم الله
ماشاء الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بعد از ان برخیزد و دو رکعت نماز گذارد استغفار بر همین ترتیب نماز تسبیح در قیام
پانزده بار بگوید استغفر الله ذو الجلال و الاکرام من جمیع الذنوب و الآثام و در باقی ارکان
ده بار بگوید و در قراءة این نماز بعد از فاتحه یکبار سورهٔ اذا جاء نصر الله بخواند و بعد از
نماز دیگر ده بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غفار الذنوب و ستار
العیوب و کشاف الکروب و اتوب الیه و چون صبح دمد برخیزد و سنت نماز بامداد
بگذارد و صد بار بگوید که سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن بیدک الخیر
یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر و باز سه بار بگوید اللهم لا تشمت بی عدوی و لا تسوء صدیقی
و باز چهل یکبار بگوید یا حی یا قیوم لا اله الا انت و باز این دعا را بخواند اللهم انی اصبحت
الیک فقیرا محتاجا مستجیرا و لا تبدل اسمی و لا تغیر جسدی و لا تجهدنی بالبلاء انک علی
کل شیء قدیر اللهم انا اصبحنا فی عافیة منک و نعمة و ستر فاتمم علینا عافیتک و نعمتک
و سترک فی الدنیا و الآخرة اللهم انا اصبحنا و نشهدک و نشهد حملة عرشک و ملائکتک
و جمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و نشهد ان محمدا
عبدک و رسولک آنگاه بسوی مسجد روانه شود آهسته و نرم در راه این کلمه لا حول

ولا قوة الا بالله العلي العظيم را بسیار گوید چون بدر مسجد رسد آستانهٔ مسجد را ببوسد و بمالد
ترتیب که کرده شد بمسجد در آید و بذکر و تسبیح گفتن مشغول شود تا آنگاه که جماعت برپای شود
برخیزد و فریضهٔ نماز بامداد را بجماعت گذارد که رسول م چنین فرموده است من صلی صلوة
الفجر بالجماعة کتب له مائة الف حسنة ومحی عنه مائة الف سیئة ورفع الله له مائة الف
درجة و چون توقف کند تا آفتاب برآید ثواب چهار بنده آزاد کردن در نامهٔ اعمال او ثبت
گردانند آنگاه برخیزد دو رکعت نماز اشراق گذارد و در هر رکعت فاتحه خواند یکبار این
آیت را بخواند   الارض بنور ربها   الکتاب وجیء   والشهدء وقضی بینهم بالحق
وهم لا یظلمون ووفیت کل نفس ما عملت وهو اعلم بما یفعلون و باز برخیزد دو رکعت
نماز امان گذارد از شر آدمیان و پریان و دو رکعت اول بعد از فاتحه و قل اعوذ برب الفلق
بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس بخواند و بعد از نماز این دعا را بخواند
اللهم انی اسئلک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة و باز برخیزد دو رکعت نماز گذارد از
برای امان از جمیع بلاهای ناگهان دو رکعت بعد از فاتحه قل هو الله احد بخواند و باز بعد از نماز
یکبار فاتحه بخواند و این دعا را بخواند اللهم احفظنا ولا تفضحنا اللهم انصرنا علی اعدائنا ولا
تسلط علینا من لا یخاف اللهم عافنا من کل بلاء الدنیا وعذاب الآخرة بعد از آن بخانه
آید و چون بخانه در آید و بر اهل خانه سلام کند که رسول الله فرموده است سلموا علی اهل بیتکم یکثر
بیتکم میفرماید که چون بخانه در آید سلام کند بر اهل خانهٔ خود تا خیر و برکت در خانه بسیار شود آنگاه
در خانهٔ خود دو رکعت نماز بگذارد از برای آنکه خانهٔ او از آفتها و بلاها در امان ماند در هر دو
رکعت بعد از فاتحه هفت بار انا اعطینا بخواند و بعد از آن این دعا را بخواند اللهم اجعلنا

الی کل خیر

الی کل خیر بابا واجعل بیننا وبین کل شر حجابا اللهم اجعل هذا حرزا واجعل التقوی زادنا
واجعل الجنة المآب لنا وضاعف عنایتک والمعافات فی الدنیا والآخرة برحمتک
یا ارحم الراحمین آنگاه پارهٔ قرآن بخواند و بعد از آن بکسب مشغول شود تا بوقت نماز
آنگاه برخیزد و چهار رکعت نماز بگذارد و این دعا را بخواند اللهم   فاجعلنی
عبدا کما تحب یا رحمن الدنیا والآخرة   اللهم یا مقلب القلوب وثبت قلبی
علی دینک وطاعتک واجعل عاقبة امری محمودا باز برخیزد چهار رکعت نماز گذارد و
در رکعت اول سورهٔ والشمس بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ واللیل بخواند
و در رکعت سوم بعد از فاتحه والضحی بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه الم نشرح
بخواند و بعد از نماز این دعا را بخواند اللهم اغننی بحلالک عن حرامک وبطاعتک
عن معصیتک وبفضلک عمن سواک اللهم احینا علی الاسلام والسنة وتوفنا علی
الایمان والتوبة والمعرفة والشهادة و باز برخیزد چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت
قل اللهم مالک الملک یکبار بخواند تا آخر و بعد از نماز این دعا را بخواند اللهم یا هادی
المضلین و یا راحم المذنبین و یا مقیل عثرات العاثرین ارحم عبدک ذا الخطر العظیم
والمسلمین کلهم اجمعین واجعلنا مع الاحیاء المرزوقین مع الذین انعمت علیهم من
النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن بکسب
مشغول شود تا نماز پیشین چون وقت نماز پیشین شود جهد کند که پیش از نماز بمسجد حاضر آید
و چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت آیة الکرسی یکبار و سه بار قل هو الله احد
آنگاه برخیزد و سنت نماز پیشین خواند و بذکر تسبیح مشغول شود تا آنگاه که جماعت

برپای شود نماز پیشین بجماعت بگذارد و دو رکعت سنت گذارد و در رکعت اول
این آیت بخواند ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی
العرش یطلبه حثیثا والقمر والنجوم مسخرات بامره والامر تبارک الله رب
العالمین ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها
وادعوه خوفا وطمعا ان رحمة الله قریب من المحسنین و در رکعت دوم این آیت را
بخواند قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا
تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی
الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا بعد از نماز این دعا را بخواند اللهم
انی اسئلک الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضاء بالقدرة والتوجه
فی قلوب الناس اللهم یا ذا العفو والغفران اسئلک الامن والامانة والثبات علی
الایمان برحمتک یا ارحم الراحمین تا وقت نماز دیگر شود باز برخیزد بجماعت رود چهار رکعت
سنت نماز دیگر گذارد در هر رکعت سورة والعصر بخواند و فریضه بجماعت بگذارد و
بعد از آن نماز دیگر آیة الکرسی بخواند و سورة عم یتساءلون بخواند و باستغفار مشغول
شود تا نماز شام نماز شام را بجماعت گذارد و سنت گذارد و باز برخیزد دو رکعت
نماز گذارد و در رکعت اول این آیت را بخواند الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل
الظلمات والنور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون هو الذی خلق من طین ثم قضی اجلا مسمی عنده
ثم انتم تمترون السموات وفی الارض یعلم سرکم وجهرکم ویعلم ما تکسبون وما یاتیهم

الاکانو

الا کانوا عنها معرضین فقد کذبوا بالحق لما جاءهم فسوف یاتیهم انباء ما کانوا به یستهزءون
و در رکعت دوم این آیت را بخواند الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض
ما لم نمکن لکم وارسلنا السماء مدرارا وجعلنا الانهار تجری من تحت الانهار فاهلکنا
هم بذنوبهم وانشانا من بعدهم قرنا آخرین ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه
بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین وقالوا لولا انزل علیه ملک ولو
انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لا ینظرون ولو جعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون
ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزءون بعد
از نماز این دعا را بخواند که یا ذا المعروف الذی لا ینقطع معروفه ابدا ولا یحیط احد
ابدا خلصنی مما انا فیه واجعل لی فرجا ومخرجا باز برخیزد دو رکعت نماز گذارد
و در هر رکعتی بعد از فاتحه شش بار قل هو الله احد را و یکبار قل اعوذ برب الفلق و
یکبار قل اعوذ برب الناس بر خواند بعد از نماز این دعا را بخواند اللهم یا ذا العفو والغفران
اسئلک الامن والامان والثبات علی الایمان اللهم اختم لنا بخاتمة الایمان والاسلام یا
ذا الجلال والاکرام و چون نماز خفتن گذارد سنت گذارد و میان سنت و وتر چهار رکعت
نماز گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سه بار آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم سه بار
قل هو الله و در رکعت سیم بار سه بار آیة الکرسی بخواند و در رکعت چهارم سه بار قل هو الله
بخواند آنگاه وتر گذارد بعد از وتر گوید سه بار سبحان الملک القدوس باز سر بسجده
نهد باز سه بار بگوید سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح و سر از سجده بر
دارد سه بار بگوید توکلت علی الملک الحی الذی لا یموت سبحان الله والحمد لله رب
العالمین آنگاه سورة اذا وقعت الواقعة بخواند آنگاه صد بار صلوة

گوید آنگاه با طهارت سر بر بالین نهد حاجت بگوید و این ترتیب را وظیفه خود
دارد و کل حیوة مر رونده کار را این مقدار ورد چاره نیست آنگاه بنده کانه خاص اند
یک طرفة العین از حضرت خداوند تعالی غایب نمیشوند شیخ قدس الله روحه فرمودند که چنین
دولت را هر کس نمیدانند بار بیشتر از رونده کار را ازین گریز نیست پس بر کار باشد و عمر عزیز
خود را عزیز دارد که ایشان مقبولان این پادشاه و محبان این بارگاه این است که درین
سرای غرور و درین رباط پر وحشت غافل نباشند و از رفتن آن عالم بیخبر نباشند زیرا که
نشانهٔ مرد عاقل آنست که از خواب غفلت بیدار شود و پند پذیرد و از حوادث آینده را با خبر باشد
و نیکوکاری پیش گیرد و ببیند شد از آن کسانی که درین سرای دنیا بوده اند که مردم از دیدن
ایشان می آسودند امروز در خاک فرسوده اند و آن نازنینان که با جان پیوند نخستند هم
خاک شده بند بندان ایشان جدا کرده و در آن لحد تنگ و تاریک رهیم و رفات گشته اند و شما را
نیز همین احوال در پیش است و پس از آن حال که بر شما خواهد آمد بیندیشید و بر کار باشید
که خدای تعالی مزد نیکوکار را ضایع نکند انا لا نضیع اجر من احسن عملا میفرماید که بدرستی
که ما که خداوندیم و خداوند جهانیانیم ضایع نمیکنیم مزد نیکوکار را پس آن بختیارانی
که نفس را در تحمل امر پروردگار کرده اند و خلق با خلق نیکو کرده اند و احوال نهانی خود را
بصلاح آورده اند و شر خود را از خلق دور کرده اند پس اجتماع این خصال حمیده و اخلاق
ذمیمه دلیل قرب و قبول خداوند است خشنودی باد هر که او قرین گردد و سعادت مبارک
نماید باید که در تحصیل این خصال تقصیر روا ندارد تا از دعوة و عزت برسته خلاص

دعوت ابدی

و عزت ابدی و کرامت سرمدی در لقای حضرت رب الارباب روزی دوستان خود کناد ما را و جمیع مومنان را
دیداری مبارک خود روزی گرداند یا اکرم العالمین و یا انت خیر الناصرین و بعد از این فراغ
از احادیث سخن بالاتر از سخن این مردان راه حق گفت زیرا که سخن ایشان از نتیجهٔ کار
و حالت نه از غره حفظ و قال و عیان آنرا از عیان و اثر است نه از تکرار و از چشیدن است
نه از گوشیدن و از علم لدنی است نه از علم کسبی از علم ادب ربانی است نه از جهل علمی که ایشان
ورثهٔ انبیا اند علیهم الصلوة والسلام رسول الله در حق این طایفه شریفه تشریف فرمود
که قال رسول الله العلماء ورثة الانبیاء میفرماید که علما میراث بران پیغمبران اند بدین معنی
که حقیقت این طایفه اند که علم ایشان با حدیث قرین است نیز میفرماید در حق این طایفه
که انما یخشی الله من عباده العلماء یک طایفه اند که بعلم باطن عالم بوده اند یک طایفه
که بعلم ظاهر عالم اند و دیگری اند بعلم ظاهری و باطنی آراسته اند که بر چنین دانا نبود اگر در
هر عرصه مردی چنین باشد بسیار بود و اگر یکی نیز برکات او شرف و قرب عالم رسد قطب
وقت آن مرد بود که مردان در پناه دولت و سایهٔ همت او باشند و این چنین از دو در عصرها
پیدا شوند چهان مجاهده و اهل عهد و آن معتکف حضرت دایم و آن حجت و لا یخافون لومة
لائم قدوة السالکین شیخ سعد الملة والدین رحمة الله علیهم اجمعین که ایشان بعلم ظاهر
آراسته بودند و هم بعلم باطن با کمال بودند و هم ظاهر ایشان مأمور امور شرع بود و در باطن خوف
و خشیت داشتند و با علم عمل قرین کرده بودند و سخن از برای رضای خداوند تعالی دارند که ثواب

بدعت
آخرت وا زبرای یافتن درجات میکفت وا ز بدعت وضلالت دور بودند وهم خلق را نیز از
دور میداشتن و ترک دعوات کفته بودند که بیشتر سخن ایشان از تفسیر قرآن بود و اخبار رسول الله صلعم
و آثار سخن مشایخ و صلحا میبود و بر جادهٔ سنت و سیرت سلف خلق را وعظ میکفت و راه
خداوند تعالی و سنت رسول الله بر جادهٔ شرع و زهد و تقوی و توبه و انابت میخواندند مطیع حکم
ایشارت که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و در سخن کفتن ایشان طمع دنیای
نبود لاجرم کفتن کلمهٔ حق از ایشان تقط بود زیرا که سخن حق وقت تعزمیابد کفتن که از
منبع دل صافی آید تا در دل فرود آید الکلام اذا خرج من القلب وقع علی القلب یعنی که چون
سخن کفته شود که از دل پاک آید در دل مومن باشد سخن که از دل بر آید در آینه بدل فرود آید
و بسیار وعظ را چنین میفرمودند سحر بر خیز دو ساعتی تا دای ورد مشغول شود و بعد از ادای عبادت
روی بر خاک نهد و بنده کان خداوند را آمرزش خواهند و سخن با خلق از حق کوید انکاه چون
دور شود انکاه چون رو دشن سخن را با خلق کوید اثرها پدید آید و هر که وعظ نصیحت بدین
طریق کوید بهر حرف درجهٔ ثواب و قرب حاصل شود و هر که مشغول شود آن عالم را الفیدهٔ تمام حاصل
شود بحکم این حدیث که رسول صلعم فرموده است که الدال علی الخیر کفاعله شیخ قدس الله روحه
فرمودند که در سخن این مردان دو فائده است یکی آنکه طالبان را بلند همت کردانند و
در وی طلب ایشان زیادت کند دوم اکر از خود کسی طاعت بیند چون با آن مقامات و ریاضات
این مردان نظر کند و عجب از سر بدر کند که رسول الله فرموده است که لا تزن الخلق بمیزانک

و وزن نفسک

و وزن نفسک بمیزان المؤمنین لتعلم فضلهم وافلاسک میفرماید که برابر مکن خلق را بترازوی
خود یعنی که عبادت را مقابله کنی تا عبادات و ریاضات مردان را با فضل ایشان ترا معلوم
شود و افلاس خود را به بین یعنی که چون مقامات و مجاهدات ایشان را مشاهده کنی این
عبادات را باز از تقصیر تو ترا چیز ننماید عجب از تو دفع شود که سخن این مردان بالغ
نامردان را مرد کرداند و مردان را شیر مرد کردانند در کار زیرا که اهل ذوق و اهل شوق این
مردانند و هر که قدم در متابعت ایشان دارد و در موافقت این پاک مردان کوشد از سعادت
دنیا و آخرت بی نصیب نماند شیخ قدس الله روحه میفرمودند که معتقدان این راه را خدمت کنید
و ایشان عالی همتان اند که خود را باین طائفه نسبت کرده اند این مسکین بر امید این وعده
ذکر این طائفه را در قلم آورده ام تا باشد که از ارواح مقدس ایشان مددی تمام بدین
سوخته روزکار رسد و فردای قیامت در آن محشر اکبر نظر شفاعت از کار این مردان
دریغ ندارد و چون سک اصحاب کهف اکرچه با ستخوانی بود نومید نکرداند انکه ذلی الحاجة
مسئله پرسیدن که نماز میکذاریم و حلاوت نماز نمی یابیم سبب چیست شیخ قدس الله روحه فرمود
که او را دو سبب است یکی آنکه اهل را دراز نفس نها ده اید و دیکر آنکه محبت دنیا در دلها مکن
کرده است و در هر دلی که محبت دنیا باشد حلاوت عبادت در آن دل راه نیابد پس اینها را از
از دل دور کن و اجل را بر خود نزدیک بیند تا دنیا بر دل شما سرد شود و محبت او از باطن
پاک شود بعد از آن لقمهٔ حلال خورد تا نوری بر باطن شما پدید آید تا بدان نور صفات

فتح از باطن محو شود بعد از آن در عبادات حلاوت یابد و چون آن حلاوت حاصل شود پس سر از آستانهٔ
کبریای او بر ندارد مسئله پرسیدند که بلای خداوند تعالی بدوستان او بسیار میرسد از سبب حکمت
شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند که سبب آنست که تا هر بی مایهٔ دعوی دوستی او نکند چون بلا را
ببیند گریزد تا دوستی مقلد را از دوست محقق پیدا شود و عاشق صادق از عاشق کاذب جدا
شود که رسول الله چنین فرموده است المرء مع من احبه یعنی فردای قیامت هر که دوست دارد با او بود
تا آنجا که اشارات است پرستان دوست باشد آن بت پرستان از بتان جدا نکنند بهمان بتان بدوزخ
فرستند شیخ قدس سره فرموده‌اند چنانکه او یکیست نماند و کارهای او یکیست نیز نماند اگر مخلوق یکی را دوست
دارد نخواهد که الم با او رسد ولکن هر که را خدای تعالی بدوستی گیرد بلاها بروی نازل گرداند و در
جانهای برگزیده کند و در نامرادی اندازد آن صدیقان که این معانی را فهم کرده‌اند بلاهای او را
بجان قبول کرده‌اند و در دنیا جز بذکر دوست آرام نیابند و در آخرت جز بلقای خداوند تعالی قناعت
نکنند مسئله پرسیدند که نماز را چگونه گذارم که با اخلاص نزدیک باشد شیخ فرمودند که چون وقت
نماز شود هر چیز دو طهارت ظاهر سازد بآب وضو و طهارت باطن سازد بآب توبه آن شرایط
توبه نگاه دارد چون بسجدهٔ دوست رسانی باشد از بی نیازی او چون روی بسوی کعبه آرید با
خضوع و خشوع باشید چون تکبیر گوید بهشت را بر دست راست خود بیند و دوزخ را بر دست چپ خود
آرد و صراط را زیر قدم خود داند و ملک الموت را در قفای خود انگارید و دل بخداوند
سپارید و قیام آرید با حرمت و قرآن خوانید با هیبت و رکوع آرد با تواضع و سجود آرد با تضرع

وقعده آرد

وقعده آرد با حلم و سلام دهد با شکر و توفیق آنگاه روی بر خاک نهد و گوید ربنا تقبل منا انک
انت السمیع العلیم ولا تقرب بها عار وجوهنا یا رب العالمین و بنیازمندی گوید که
آنچه در وسع بشریت است اینست که بیچاره کردم بامید قبول و در دل توحید آن چون نماز را بدین
وجه ادا کند امید آن بود که خداوند تعالی نماز آن بنده را قبول کند شیخ قدس الله روحه فرموده‌اند
که هر طاعتی را که خداوند تعالی قبول فرماید نشان آن بود که بعد از تمامی آن عمل دیدهٔ تقصیر
از آن عمل در باطن او پدید آید یعنی که چون عبادتی از بنده در وجود آید که با اخلاص از آن
بود آن عبادت را بخزینهٔ قبولیت حق رسانند آن آرانندهٔ عبادت چیزی نبیند از عبادات
خود و دیدهٔ باستغفار مشغول شود و هر که عبادات ادا کند چون از عبادات فارغ شود
همان عبادات پندد عجب آرد پس دیدهٔ تقصیر دلیل قبولیت بود و دیدن عمل دلیل رد
عمل باشد مسئله پرسیدند که درویش چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند درویش آنست که مرد
راه تواند که از سر دنیا درگذرد و جمیع اسباب دنیا را جمع کند و بر سر قناعت نهد و در تحقیق
صدق نهد و در نومیدی اندازد و در کنج دل خویش معتکف نشیند و قدم صدق در طلب راه
دارد تا ناگاه در آن طلب قدم آن بکنجی فرود آورد و در آن کنج گوهری یابد که او را محبت
گویند پس هر که آن گوهر را یافت بحقیقت درویش اوست مسئله پرسیدند که درین راه
از جد او صاف کدام بهترست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خود را در بادیه وادیها انداختم
و تن را باتش غیر بکعبه آختم و بر اسب طرب نشستم و در قفای هر صحرا بتاختم بر از
نیاز صیدی نگرفتم بر از عجز چیزی نیافتم و درویش از خاموشی چراغی ندیدم سخنی بر از یقین

سخن نشنیدم در سرای سکوت ساکن شدم فرجهٔ از فرج بر سینهٔ من کشادند و مرا
از تجرید و توحید زبان دادند لاجرم زبانم از لطف صمدانیت و دلم از نور ربانیت
و چشم از صنع یزدانست که بمدد او میگویم و بقوت او میگیرم و بفضل او میدانم و
ازین عبادات یعنی آنست که درین راه عجز و نیاز و خاموشی باید تا راه را بر رونده
کشایند مسئله پرسیدن که از سخنها کدام سخن را لقمان بیشتر است شیخ قدس الله روحه
فرمودند که چهار سخن از جهل است و بکفر نزدیکست یکی آنست که ملامت کردن بکاری
که کرده شده باشد از جهل بود از برای آنکه هر کار که کرده میشود بتقدیر خداوند
میشود و ملامت کردن بدان کار از نادیدن تقدیر باشد و نادیدن تقدیر از
خداوند کفر باشد و یکی حسد کردن بر مسلمانان بدانچه خداوند تعالی ایشانرا داده باشد آن
حسد از نادیدن قسمت خداوند بود و نادیدن قسمت خداوند کفر باشد و یکی آنکه بر
جمع کردن مال حرام کوشد یا از حلال بود که در جمع کردن بود از برای آنکه مال حلال را
حسابست و مال حرام را عذابست و آنکس که از حلال و حرام جمع میکند و از حساب
و عذاب قیامت نمیترسد این از نادیدن حساب قیامت بود و نادیدن حساب قیامت
کفر باشد چهارم ایمن بودن از عذاب قیامت بدان معنی بود که نادیدن قدرت خداوند تعالی
بود و نادیدن قدرت کفر باشد پس بر شما باد که ازین سخنها دور باشید و هر کاری که کرده
شود بحکم تقدیر اوست بهمه کار اعتراض میکنند و بر برادری مسلمان حسد نبرد و از

حساب قیمت

حساب قیمت بیندیشد و از عذاب او بترسد که هر کرا عذاب کند عدل کرده باشد و اگر
عقوبت کند برین طاعات که مارا هست مستحق آنیم و اگر بیامرزد عدل کرده باشد و اگر این
طاعات و سهو و نقصانها مارا قبول فرماید بکرم و رحمت او باشد نه آنکه مارا مستحق آن باشد
مسئله پرسیدن که سلامتی در دنیا چه باشد و عافیت چه باشد شیخ قدس الله روحه فرمودند که
سلامت دنیا آنست که توانی که یکروز بامداد تا شبانگاه بر تو گذرد که دران روز فرمان
خداوند تعالی بر تو رفته باشد و عافیت دنیا آنست که وجود تو مأمور شرعی شود در لفظ
تو چیزی نرود که بشرع رخصت نبود تا عافیت و سلامت یابد و سلامت و عافیت آنجا بود
عالم آن که بر نفس آخرت بسلامت بگذری و از صراط بسلامت گذری و عافیت آنجا بود
که بی [illegible] حساب در بهشت در آیی و از تخاوف گذری مسئله پرسیدم که سخنهای حق
در دلهای اثر نمیکند آنرا سبب چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که سخنهای علما که
میگفتند از برای رضای خداوند تعالی میگفتند و از برای نجات نفس خود تقوی خلقانرا از
عذاب میترسانیدند اما سخنان اهل زمانه بر خلاف این مخالفست چنانکه ایشان از برای
نفس و حب جاه میگویند و چنانکه از برای نجات آخرت میگفتند اهل زمانه از برای
طلب دنیا میگویند چنانکه ایشان از برای رضای خداوند تعالی میگفتند و اهل زمانه
از برای رضای مخلوقات گویند لاجرم هیچ دلی نمیرسد و گوینده کان زمانه همه میخسپند
و چون روز میشود دعا را است میکنند بهر از حیله نماز بامداد در آمیایند و هر سخن

که میگویند عمل نمیکنند چنین سخنی با بدل نرسد مسئله پرسیدند که چه عمل آریم که خداوند را
دریابیم شیخ قدس الله روحه فرمودند که در هر عمل که اخلاص حاصل بود رضای خداوند تعالی
در آن یابید و اگر در عمل اخلاص نبود از آن عمل رضای خداوند حاصل نیاید و شرایط این
چنین عمل گفته شده است مسئله پرسیدند که علامت مرد عاقل چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که علامت مرد عاقل آنست که ترک دنیا کند پیش از آنکه دنیا ترک آن کند و خانهٔ
خود چنان ساخته کند که چون بدانجا رود محتاج کمتر بود یعنی خانهٔ گور آماده کند که
چون مرد آنجا رسد آن خانه معمور بود و خداوند را از خود راضی دارد پیش از آنکه با
او رسد که هر که چنین کند مرد عاقل آن بود مسئله پرسیدند که علامت درویش چیست شیخ
قدس الله روحه فرمودند که علامت درویش سه چیز است یکی که منفعت بخلق خداوند رساند
بهر طریق که رساند و اگر آن دست نه دهد باری ضرر نرساند که آن نیز منفعت مسلمانان
بود دیگر آنست که شادی بر دل مسلمان آرد بهر طریق که باشد و اگر آن دست ندهد باری غم
نرساند که آن نیز شادی است بدل دیگر آنکه تا تواند مسلمانان را نیکو دارد و نیکو گوید که
آن نیز نیکو گفتن است مسئله پرسیدند که ثمرهٔ خوف حق چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند
که ثمرهٔ خوف از خداوند تعالی آن بود که جملهٔ اعضای او بطاعت میل کند و از معصیت گریزان
بود زیرا که بلندترین منازل عالیه خوف است و زینت عبادات خوف است و علامت خوف
کوتاهی امل است و هر که در دنیا ترسکارتر است فردای قیامت ایمن تر است زیرا که در هر دلی که

خوف حق جای

خوف حق جای گیرد خداوند تعالی آن دل را از هول و افزاع ایمن گرداند و در وحدت در آرد
مسئله پرسیدند که علامت صدق چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامت صدق آنست سه
چیز است یکی آنست که از صحبت دنیا در باطن او اثری باقی نماند و زر و نقره در نزد او با خاک
برابر شده باشد و یکی آنست که از صحبت خلقان چنان گریزد که گوسفند از گرگ میگریزد
زیرا که فساد گرگ بر جان نیز زند و فساد صحبت خلقان بر ایمان میزند و یکی آنست که دشنام
خلق و نواخت ایشان در باطن او یکسان بود بمرتبهٔ صدق رسیده بود مسئله پرسیدند
که فراست رونده کدام خطا باشد یا نه شیخ قدس الله روحه فرمودند که هر رونده که آرزوهای
نفس را پس پشت اندازد و ترک شهوات گوید و چشم از حرام نگاه دارد در متابعت سنت
رسول الله رام گرداند و خلق را از حرام و شبهه نگاه دارد و هرگز فراست او خطا نشود مسئله
پرسیدند که استقامت درویش چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که استقامت درویش
آنست که در دنیا چنان زنده گانی کند که گویا که در بازار عرصات قیامت در موقف حساب ایستاده است او
و فرشتگان گرد بر گرد او در آمده باشند و او را احتساب میکنند و او مستغرق حال خود شده باشد
که تا ناگاه کار من بکجا خواهد رسید پس هر جایگاه را رونده خود را چنین انگارد که با استقامت
باشد و هر که در راه با استقامت برسد بچهار چیز مشرف شود اول آنکه در راه حق گشادها
یابد دویم از لطایف که درین راه است با بهره شود سیم آنکه از حقایق اینها
آنکه در دقایق این راه بکمال برسد مسئله روزی شیخ قدس الله

روحه

در راه سیر فتند درویش بر راه نشسته بود و می نالید که شیخ رسید و پرسیدند که این نالهای تو
از چیست درویش گفت این نالهای من از بلا بر که حالی من است شیخ قدس الله روحه فرمودند
که این درویش ندانسته که فقر سریست از اسرار حق بنزد بنده هر آن بنده که بر حق راه سپرده اند
مرد این بود و اگر آن سر اظهار کند با خلق شکایت کند از خداوند تعالی پس در سری از اسرار
خداوند تعالی خیانت کرده باشد و اسم فقر ازان بر خیزد چنین کس درویش نبود آن درویش گفت
چگونه بود شیخ قدس الله روحه فرمودند که اگر آن صبر حقیقی را بود آن درویش مسئله پرسیدن
که صبر حقیقی کدام است شیخ فرمودند که صبر حقیقی سه علامت است یکی آنست که ترک شکایت
کند از حق پیش خلق دویم آنست که هرچه از حق بوی رسد بغایت رضا پیش رود سیم آنست که
قضای خداوند را با دل خویش قبول کند اگرچه مکروه طبع آن بود که صبر حقیقی آنست که باین صفات
موصوف شود مسئله پرسیدن که راه خداوند چگونه است شیخ قدس الله روحه فرمودند که راه بخداوند
دو است یکی راه خاص است دیگر راه عام راه خاص آنست که در خلق گمان نیک بری و همه کس را
بهتر از خود دانی زیرا که هر که در حق بنده گمان خداوند گمان بد برد و خود را بهتر از دیگران داند
در بندهای خداوند بنقصان نظر کند آن نقصانها نبود مگر در همان کس مسئله پرسیدن که
علامت مرد عالم چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که چون مرد عالم بطلب دنیا مشغول شود
و از طلب آخرت باز ماند خداوند تعالی آن مرد عالم را در دنیا عقوبت کند و آن عقوبت
که حلاوت عبادات را از باطن او باز گیرد تا هیچ طاعت و عبادات از حلاوت آن عبادات

در باطن او

در باطن خود نیابد و در آوردن طاعت کاهل شود و سبب آنکه از عبادات و طاعات باز ماند
بعقوبت آخرت مبتلا شود که رسول الله صلعم میفرمایند الویل للجاهل مرة الویل للعالم
سبعین مرة یعنی که نادان را فردا یکبار وای برود و مرد عالم را هفتاد بار وای برود
یعنی که ویل وادی است در دوزخ که عقوبت آن وادی مر نادان را یکبار بود و مرد عالم را
که بعلم عمل نکرده باشد هفتاد بار باد و روز عالم از شیخ پرسید و درخواست کرد که چه کار
کنم که سخن ما در دلهای مردمان مؤثر بود شیخ قدس الله روحه فرمودند که نرمی باید که
سخن تو در دلهای خلق را راه یابد جهد آن کنی که سخن حق را از دل خود راه دهی که میفرماید
اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم یعنی که شما آدمیان را بکار نیکو فرمائید و نفسهای
خود را فراموش میکنید و جای دیگر وعیده میفرماید که یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا
تفعلون این سخن را در دل خود جای ده بانچه از علم میدانی در آن عمل کن و آن عمل را
از ریا نگاه کن و ترک هوای نفس کن و جاه خلق را نیکو بنه که هوای نفس بت است و
جاه خلق زنار است تا از بت پرستی تبرا کنی و زنار را ببری بمقصد رسی گفت
قبول کردم و در خدمت شیخ ملازمت کرد از سالکان این راه شد مسئله پرسیدن که
خشوع در نماز چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خشوع حقیقی در نماز آنست که اگر کسی
نماز گذارنده را در روی کاردی خلاند و او را خبر نبود و خبر نبودن در نماز از بیخبری

چیزی بود زیرا که آن صدیقان که از احوال ایشان بسته است از غایت خوف و خشیت حق
که بی‌نیاز است بطاعات مطیعان حاجت ندارد و از معصیت عاصیان زیانی و نقصانی بحضرت
جلال او راه نمی‌یابد و قبول طاعت او را حاجت نیست و بنده عاجز را با چنین بی‌نیاز چه
جای با خبر است و چون وقت در آید خوش باطن بود در رسول الله را و چون علی رضی الله عنه بمقدار
میلی راه شنودندی پس ما را خبر بودند از با خبری بود مسئله پرسیدند که فراغت دل چیست شیخ نو
فرمودند که فراغت دل آن بود که از مشغولی بدنیا آزاد بود و آنچه از دنیای که در دست وی نیست
در دل نبود یعنی که محبت آن در دل او راه نیابد زیرا که رسول الله فرمودند که فاذا فرغت
فانصب والی ربک فارغب یعنی که ای محمد چون دل از همه موجودات فارغ کنی آنگاه عبادت
ما از پی نیت پنجم حال حسابگاه آنست که از حساب چگونه گذرد ششم حال گذشتن صراط
که تواند گذشتن یا نی هفتم حال سری راه است که او را بکدام راه خواهند برد پس کسی را که
این چندین مخاوف در پیش بود هیچ ازین حالات معلوم نی که چگونه خواهد بود خندیدن در
دنیا کردن در بهشت عجب‌تر باشد مسئله پرسیدند که چه کار کنیم که فردا ما را سود دارد
شیخ [illegible] فرمودند که سه خصلت را نگاه دارید که فردا شما را سود دارد یکی آنکه چون خواهد که قدس الله روحه ۱۲
معصیت کنید از ملک خداوند تعالی بیرون روید دیگر آنکه چون معصیت کنید جای روید که
خداوند تعالی شما را نبیند و چون میدانید که جز روزی او نیست و همه عالم ملک او است و بر

آشکار و نهان

در آشکارا و نهان مطلع است و بیناست پس بی‌شرم آدمی بود که روزی خداوند بخورد و در ملک آدمی
باشد و در نظر خداوند تعالی معصیت میکند و فرمان او را خلاف میکند مسئله پرسیدند که هر چه
دعا میکنیم اجابت نمیشود او را سبب چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خداوند تعالی را
میشناسد و فرمان او را خلاف میکنید و رسول او را نمی‌دانند و حق متابعت او را بجای نمی
آرد و قرآن را میخوانند و با مر و نواهی او عمل نمیکنند و نعمت حق را شکر نمیکنند و میدانند که
بهشت آراسته است از برای بنده کان مطیع است و در طلب او سعی نمیکنند و میدانند که
دوزخ با عقوبت جای عاصیان است و از آن حذر نمیکنند و میدانند که نفس دشمن
شماست و با وی دوستی میکنید و در آرزوی آن میکوشید میدانید که مرگ حق است و
در آید خواهد بود آن روز را ساختگی نمیکنید و از کسانی که پیش از ایشان آمده بودند ایشان
رفتند و از ایشان پند نمیگیرید و آنکسانی که پیش از شما آمده بودند رفتند و پند
فرصت و فراغت است از کسب سعادت فارغ میباشید و چندین غیبت که در وجود
هر یکی است و زبان بعیب مردمان میکشاید بغیبت و مردم آزاری مسلمانان مشغول میشود
با چنین زنده کانی دعا چگونه اجابت میشود ازین پس هر کرا باید که دعای او اجابت
شود ازین خصلتهای بد توبه کند تا خداوند تعالی دعای شما را اجابت کند بر طاعات
بود تا بر درجات بهشت رساند که در دنیا بی سیم بر حمام که خانه او ویرانست راه نمیدهند
بی عبادت چگونه در بستان بهشت راه یابد که آن مقام پیغمبران است و مقام

صدیقان و دوستان مسئله پرسیدند که چه کار کنیم که فردای قیامت کار بر ما آسان شود شیخ
فرمودند که هر که را باید که کار بروی آسان شود امروز ترک دنیا گیرد و از دنیا بکلی آزاد شوید
و این کار دشوار بر کسی آسان شود که از دوزخ ترسان و از بهشت را جویان بود و رضای
خداوند تعالی را طلب بود و هر که رضای خداوند بود باید ترک دنیا تواند گفتن زیرا که دنیا را
بنزد خداوند مقدار بال پشه قدر نیست پس چیزی که کمتر از پشه بود بهشت توان حاصل
کردن و ترک توان کردن چه دشوار بود مسئله پرسیدند که حقیقت بنده گی چیست شیخ
قدس الله روحه فرمودند که حقیقت بنده گی آن بود که اگر هفت طبقه زمین و آسمان را
در چشم راست او نهند چنان برضایش آید که در خاطرش نگذرد که چرا در چشم من نهاده اند
یعنی که هر چه از خداوند تعالی به بنده آید آن بنده آن بظاهر و باطن اعتراض نکند
حقیقت بنده گی این بود مسئله پرسیدند که دل را از چه زنگ پیدا شود شیخ قدس الله روحه
فرمودند که زنگ دل از سه چیز بود یکی آنکه لقمه شبهه خورده باشد و یکی آنکه لقمه بی شبهه بود
بر خورده باشد و یکی آنکه بر بخورده باشد بی یاد خدا خورده بود که اصل لقمه روشن بر لقمه است
و هر که لقمه را بدین دارد بسعادت برسد که شیخ قدس الله روحه فرمودند که هیچ رونده
در قدمگاه مردان نتواند رفتن بنماز بسیار و بروزه بسیار مجاهده و ریاضت بسیار
مگر آنکه هر ساعتی که داند که بحق چه کند زد یعنی که لقمه را نگاه دارد که اصل است مسئله پرسیدند

که عالم ترین

که عالم ترین مردمان کیست و جاهلترین مردمان کیست شیخ فرمودند که عالمترین مردمان
آنکس است که عبادت میکند و میترسد و جاهلترین مردمان آنکس است که معصیت
میکند و ایمن میباشد و از گرفتن حق نیندیشد مسئله پرسیدند که خردمند کیست و توانگر
کیست و درویش کیست و بخیل کیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خردمند آنکس است
که دنیا را دوست ندارد که دوستی دنیا سری همه خطاها است زیرا که آنکس است که دنیا نخواهد
و یقین و توانگر آنکس است که بقسمت خداوند تعالی راضی بود از زحمت نجات یابد
و از اندوه و غم نجات و خلاص یافت و درویش آنکس است که با وجود نعمت عمر عزیز را در طلب
زیادتی ضایع کند و از کسب و خیرات محروم ماند و بخیل آنکس است که حق حق از مال خود باز
دارد و با مسکینان از مال خود مواسات و مرضات نکند مسئله پرسیدند که اصل راه خداوند
چیست شیخ روح الله فرمودند که اصل راه خداوند چهار چیز است یکی چشم است بچشم بجای
نگری که خلاف رضای خداوند بوده و یکی آنست که بزبان چیزی نگوید که در شریعت نباید
گفتن و یکی گوش است که بگوش آواز نشنود که شنیدن آن بشریعت حرام بود و یکی قدم است
که بقدم بجای نروی که شریعت آن خصم آن نشود و هر که این چهار چیز را که حق شرع
نگاه دارد و حق طاعت راه خداوند را بجای آرد مسئله پرسیدند که تواضع چیست شیخ رحمة الله
فرمودند که تواضع آنست که سخن حق را قبول کند دشمنان خود تکبر نکند و از کسی

بران غضب رانند و آن بران کس غضب برانند و قرآن مونس خود دانند و جز بصبر آن آتش
نگیرد و عبادت را بکاری خود دارد و جز بدین کار مشغول نشود و دیگر از اغیرت خود دارد
و در کار نیفزاید و غم جان خورد تا بکرامات برسد مسئله پرسیدن که سخن طریقت را
کی باید که گوید شیخ رحمه الله فرمودند که سخن طریقت را کسی شاید که اگر هژده هزار عالم را با
وجود و وجود آن را در طبق نهند و بران کس عرض کنند بگوشه چشم دران موجودات
نظر نکند و در خاطری او میلی دران چیزها پدید نیاید یعنی کل دنیا را و انچه درویست
بملکی او جانان بحال خود میلی آن بود که نه بظاهر باز نگرد و نه بباطن باو التفات بکند
این چنین کس را سخن طریقت شاید گفتن مباح بود مسئله پرسیدن که عمل سعادت آدمی
چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که علامات سعادت آدمی آنست که آوردن طاعات
بروی آسان بود و متابعت سنت رسول الله علیه السلام بروی گران نیاید و محبت اهل صلاح
در باطن او راه نیابد و خلق او با خلق نیکو بود و در محتاج نفقه تواند کردن و توفیق
یابد بکارهای مسلمانان بی منت قیام تواند نمودن و اوقات شریف را بخیرات توان
صرف کردن و چون این همه کند و بعد ازان خود را مفلس تواند دید دلیل سعادت او
آن باشد مسئله پرسیدن که حالات چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که حالت چون برق
ناگاه بر رونده بتابد و آن حال بر سه نوع بود یکی از غایت استغراق بود و استغراق آن

بود که رونده را

بود که رونده را بدیده بمقام مشاهده رسیده و دران مقام دارو بردی بتابد که تحمل آن
نتوان کردن و نعره بزند و یکی از غایت شوق خداوند تعالی بود که رونده را ازیاد
خداوند تعالی که شوق عبارت از نیست که پدید آید و دران حال بی آرام شود و بیش تحمل
بزبان نتواند کردن نعره ازان پدید آن یکی از خوف حق باشد که در صفت قهاری و
بینیازی او فکرت کند چندانکه خوف حق تعالی بجان فرود آید که بیخود شود از بیخودی
نعره بزند و هرچه جز این بود آن حالت حقیقی نباشد زیرا که حالت را شرط او
همین است مسئله پرسیدند که غیرت چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که غیرت بر دو
نوع است و یکی غیرت است از خداوند تعالی و یکی غیرت است از بنده آن غیرت که از
خداوند تعالی است که نمیخواهد که بنده او در خدمت او دیگری را شریک کند یعنی که نمی‌پسندد
که در عبادت بنده ریا رود و باطن بنده خود را از ریا پاک گرداند و آن غیرت که
از بنده است اوست که نمیخواهد که هیچکس واقف نشود بران حالت که میان وی
و حق است ازان غیرت که از خداوندست باز بر دو نوع است یک بر دل بنده است
و یک غیرت بر تن بنده است آن غیرت که بر تن بنده است آن غیرت که بر تن بنده است
آنست که چون بنده بصحبت غیر آرام یابد خداوند تعالی همان وجود را با او دشمن
گرداند تا بغیر از خداوند تعالی آرام نگیرد و آن غیرت که بر دل بنده است که چون بنده را

بچیزی یا کسی نگران شود و خواطر آن بنده را میل کند خداوند تعالی باشری بپیازی او را
بعدم باز برد بنابرین متقا شیخ قدس الله روحه فرمودند که رونده کان را بغیر زندان خود
التفات زیاده نکردند تا نباید که از غیرت خداوند تعالی ایشان را ناچیز گرداند مسئله پرسیدن
که دیدن بهتر است یا شناختن شیخ فرمودند که این مسئله بر چهار صورت می آید یکی آنست که
مراد او ز دیدن و شناختن خواطر بود چنانکه در زمان که خواطر پیدا شود و آن خواطر را او
آن مقام همه کس را بود زیرا که هر کس را خواطر پیدا شود در آینه او را بیند و لکن شناختن
هر کسی را نبود و مراد او دیدن خواطر اینست که گفته شد و مراد از شناختن خواطر این است
که شناسد آنچه که دید پس درین صورت شناختن قوی تر ازین دیدن است باز اگر از دیدن
و شناختن دیدن و شناختن حق بود درین شناخت همه مؤمنان را بود و لکن دیدن
که مقام مشاهده است هر کس را نبود پس درین صورت دیدن قوی تر باشد مسئله پرسیدن
که مرد در طریقت چه وقت بالغ میشود شیخ نور فرمودند که علامت بلوغ در شریعت
از مردان آنست که آب منی بیرون آید و علامت بلوغ در طریقت آنست که مرد از منی بیرون
آید که بمجاهده و ریاضت نفس را بجای می رساند که از خود بیخبر بیرون آید و در مرتبه نیستی
قدم زند و تمام منی وجود بیخ از و دفع شود بمقام بلوغ رسیده بود مسئله پرسیدند که
نور تن چیست و نور جان چیست شیخ نور فرمودند که نور تن در طاعت است یعنی که چون

نور تن

نور تن در طاعت بود منور بود و نور جان در استقامت است بر طاعت یعنی که چون بنده در
طاعت ثبات قدم ورزد و جان منور گردد بنور آن مسئله پرسیدن که ولی ولایت خود را
داند که ولی است یا نه و اگر داند بایں دانستن از مرتبه ولایت افتد یا نه شیخ نور فرمودند که
اصل ولایت و کرامات این است و کرامات و ولایت فرع او داند که وی مؤمن است و با این
دانستن از مرتبه ایمان نیفتد و نمی افتد که اصل است پس بدانستن ولایت و کرامت که فرع است
هم نیفتد و در آینه باید که ولایت و کرامت را بداند زیرا که مرتبه کرامت و ولایت بنده را
نعمتی است از خداوند تعالی پس اگر بنده آن نعمتی ولایت و کرامت را نداند شکر نتواند گفتن
لاجرم ولی باید که کرامت و ولایت خود را بداند و شکر گوید تا خداوند تعالی نعمت او را وی
زیاده گرداند مسئله پرسیدن که شکر نعمت ولایت چیست شیخ نور فرمودند که هر که بر خود
خود یاد شاهد باید چنانکه ذره از ما سوی الله را در باطن خود راه ندهد و سر او از ما سوی الله
فارغ گردد و ظاهر در شریعت ثابت بود این چنین کس شاکر بود و قدم برین ثابت داشتن
داشتن شکر نعمت ولایت بود مسئله پرسیدن که حقیقت ولایت چیست شیخ قدس الله روحه
فرمودند که حقیقت ولایت استغفار است بر طاعت یعنی که دیدن تقصیر است بود و
چون آن غالب آید و تا هر چند که طاعت کند خود را مستغفری بیند و هر چه از خداوند تعالی
بوی رسد بران حکم راضی بود و اگر از کسی بوی رنجی و آزاری رسد بمکافات او مشغول نشود
و اگر با موجب گشتن مبتلا شود و خاطرش نگردد که چرا چنین کاری مرا رسید زیرا که

تن و جان خود را تسلیم کرده باشد و این صفت بنده بود که بحقیقت بولایت رسیده بود مسئله پرسیدند
که نفس ایمان چیست شیخ سره فرمودند که نفس ایمان آن بود که بزبان گوید لا اله الا الله محمد
رسول الله و این کلمه را بدل تصدیق کند که خداوند یکیست و محمد فرستاده خداوند است بحق
و راستی که رسول الله فرموده است که الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب یعنی ایمان
اقرار کردن است بزبان و تصدیق کردن است بدل یعنی که این تصدیق بی شک بود که هیچ شک
در باطن او در نیاید و جمیع حرامها را حرام داند و جمیع حلالها را حلال داند باعتقاد که زکوة
مال خود را بر خود فریضه داند اگر نصاب بود و روزه ماه رمضان را بر خود فریضه داند و اگر
استطاعت بود حج خانه کعبه را بر خود فریضه داند و نماز را از وقت بیرون نبرد که فوت
نماز بیقول کفر است چنانکه رسول الله فرموده است که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر و در حدیث
دیگر پیغمبر ... الفرق بین الکفر والایمان الصلوة و در حدیث دیگر چنین پیغمبر ... که من
ترک صلوة الفجر بری منه الایمان و من ترک صلوة الظهر بری منه القرآن و من ترک صلوة
العصر بری منه الملائکة و من ترک ... الانبیاء والمرسلین و من ترک صلوة العشاء بری
منه الرحمن با این چنین وعید مسلمان بود که نماز است که بگذارند دشوار است و بعض
از اهل شرع بحیله دیگر اسلام میدانند و آن حیله آنست که میگویند که اگر کسی نماز نگذارد
اگر نماز را بر خود ... آنگاه کفر بروی لازم آید ولکن هر که مبتلا شده باشد و در نماز
نکرده باشد و نیز ... همان بر خود نادیدن بود که اگر بر خود دیدن باشی که یک وقت

بخود باز آمدی

بخود باز آمدی معلوم شود که بر خود میدید مسئله پرسیدند که صحت ایمان چیست شیخ
قدس الله روحه فرمودند که اقرار زبان و تصدیق دل که در دل صحت ایمان است زیرا که
جماعتی در وقت رسول الله کلمه شهادت میگفتند و بزبان اقرار میکردند که
خداوند تعالی یکیست و رسول خداوندی خداوند تعالی بحق آیه فرستاد و آن حال آن
قوم رسول الله را خبر کردند و در آن آیت بی اعتقادی و تصدیق ناکردن ایشان را اشارت
لفظ بیماری فرمود که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا پیغمبر ... که در دلهای ایشان
یعنی که در دلهای این منافقان بیماریست درد دلهای آن طائفه این بود که آنچه را که
بزبان اقرار کردند و بدل تصدیق نکردند خداوند تعالی آن فعل ایشان را کفر فرمود پس
هر که را اقرار زبان بود و تصدیق دل با اقرار قرین بود صحت ایمان او را حاصل شود
مسئله پرسیدند که تجرید چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که تجرید بر دو نوع است تجرید
ظاهر است و تجرید باطن تجرید ظاهر آن بود که خود را از علایق دنیای پاک گرداند و از
اموال و اسباب دست کوتاه کند و از صحبت مردمان حذر کند و از جمیع موجودات اعتماد
برگرداند همه کارها بازگشت او با حق تعالی باشد و تجرید باطن آن بود که محبت این عالم را

۲ بہارت

بکلی از باطن وجمیع صفات ذمیمهٔ نفس را زیر قدم آرد و کل صفات قبیح را
از باطن پاک کرداند و علامت آنکه این اوصاف از باطن او پاک شده باشد آن بود
که ذلت مردمانرا تاویل ثواب کند یعنی که هر قولی و فعلی که از برادر مسلمان بیند که براه
راست نبود آن قول و فعل را بر صواب حمل کند و در حق آن مسلمان تصرف نکند نشان
آن بود که باطن او از صفات قبیح پاک شده باشد مسئله پرسیدند که کرامت اولیا
چیست شیخ رحمه الله فرمودند که کرامت چیزیرا میگویند که خلاف عادت پیدا میشود اما آنچه که
پیدا میشود که خلاف عادت بود آن چیز هم کرامت بود و هم مکر و استدراج بود و فرق
میان کرامات و مکر آن بود که اول باید که مؤمن بود و بعد از ایمان لقمه پاک بود
که اصل در کار این است و زنده کار بروجه سنت کند و باطن او از محبت دنیا پاک
بود و ظاهر و باطن وی از بدعت دور باشد و در نگاه داشتن شریعت مبالغت نماید
بعد ازین اگر چیزی از خلاف عادت پدید آید آن کرامت بود اما اگر لقمه با شبهه بود و محبت
دنیا باطن او را گرفته باشد و در نگاه داشتن شریعت تقصیرات کند و زنده کار در
بدعت بود و اگر خلاف عادت پیدا شود و آن مکر و استدراج بود از برای آنکه کرامت

ولا از اثر معجزه انبیاست و اثر معجزه بنده کسی را دهند که در متابعت رسول الله زنده
کند و لقمه او حلال بود و هر چیزی که از وی پیدا شود و آن همه کرامت بود و هر که در
بدعت بود و لقمه او از حلال نبود هر چیزی که از وی پیدا شود آن همه مکر و استدراج
باشد و هر که این افعال را کرامت داند کافر شود و هر که کرامت اولیا را منکر
شود کافر شود مسئله پرسیدند که آشنائی است و روشنائی کدام فاضلتر است بود شیخ
قدس الله روحه فرمودند که چون رونده راه را ابتدا که مجاهده و ریاضت مشغول شود
و نوری در باطن او پدید آید که او را روشنائی گویند چون رونده راه در خود آن روشنائی
بیند خود را مرد شایسته داند و دیگرانرا ناتمام بیند در حق دیگران زبان تصرف دراز
کند بسبب آن روشنائی که در باطن او پدید آمده باشد و چون مجاهده بیشتر کند و ریاضت
بر خود بیشتر نهد بجائی رسد که آن اندک روشنائی بیشتر بیند آن نور گیرد آنگاه از عالم
غیب فرود آمدن آغاز کند آشنائی روی نماید بعد ازان بعیب خود بینا شود و از
عیبهای دیگران فارغ آید نقصان برابر آن نبود که تصرف کند که رونده راه را هیچ پدید نباید
از تصرف کوتاه کند که کمال حال مرد آنست در وی و دیدن عیبهای برادران مشغول شود در

زیراکه تصرف قطع راه بود پس برین معنی معلوم میشود که مقام آشنای قوی تر از مقام روشنائی
بود مسئله پرسیدند که خدمت چیست و حرمت چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خدمت
جنبیدن تن است بفرمان او و حرمت آرامیدن دلست بنزد فرمان یعنی خدمت سببیست که
بنده را به بهشت رساند و حرمت سببیست که بنده را بحق میرساند و خدمت طاعت است و حرمت
رایج شدن طاعت است یعنی که بضاعت بی رواج قیمتی ندارد و طاعت بی حرمت رواج ندارد
پس هر خدمتی را حرمت باید که لازم بود تا آن خدمت مقبول باشد مسئله پرسیدند که مجاهده
چیست و مشاهده چیست و مکاشفه چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که مجاهده خدمت بنده است
مر خداوند را و مکاشفه نمایش از حق تعالی است مرتبه را بتوفیق دادند و مشاهده تقوی است از
خداوند تعالی مر بنده را انجو دید یعنی که مجاهده پیدا کردن جد است و جهد و مکاشفه برداشتن حجاب
از سر در میدان طاعت و مشاهده ظاهر کردن سر است در مقام خفی و رویت ارتفاع
علایق است از خلایق در مقام مجاهده حاضر شدن ولایت است بمیدان رویت مسئله پرسیدند
که سر چیست و خفی چیست شیخ قدس الله روحه فرمودند که خداوند تعالی در باطن بنده چند چیز
پیدا کرده است یکی صدر است و باز اندرون صدر قلب است و در اندرون قلب فواد است و در اندرون

فواد سر است

فواد سر است و در اندرون سر خفی است و سر آن بود که با کسی راز گوید و خفی آن بود که
در دل اندیشد و سر آن بود که پوشیده بود در مقام و خفی آن بود که پوشیده بود در حال
یعنی که سر نیت است و خفی همت است و سر آن بود که کسی بر وی واقف نشود مگر خداوند تعالی
مسئله پرسیدند که حجاب چیست و واسطه چیست شیخ قدس سره فرمودند که حجاب آن بود که بنده را
از مولا باز دارد و واسطه آن بود که بنده بمولی در آید پس دنیا حجاب آخرت و واسطه
حجاب مولا یعنی که دنیا حجاب ایمان است و عقبی حجاب توحید است و تن حجاب معرفت است
و خلق حجاب طاعت است و شیطان حجاب دین است و نفس حجاب حق است پس نظر دل از
دنیا بردارد تا حجاب دنیا ایمان برخیزد و نظر همت از عقبی بردارد تا حجاب توحید
برخیزد و نظر از تن بردارد تا حجاب معرفت برخیزد و از صحبت خلق پرهیز کند تا حجاب
نماند و شیطان را خلاف کن تا دین از حجاب بیرون آید و هوای نفس را مقهور کن تا حجاب
که میان بنده و حق تعالی است برخیزد و هر که با دنیا آرامید از عقبی باز ماند و هر که با شیطان که
دشمن دین است آرامید دین او در حجاب است و خلل افتاده است و هر که با هوای نفس آرامید از حق تعالی
محجوب باشد پس تا آنگاه که این حجابها برنخیزد نور معرفت در دل راه نیابد و کل صفات بشری را نسوزد

زیرا که آن نور معرفت نار صفت است که در هر باطن که هر چیزی را که غیر اوست بسوزاند
کرد آنگاه نور سر او از عرش در گذرد که علامت نور معرفت نور معرفت این است که
روزه بکلی از ماسوی الله فارغ شود مسئله پرسیدند که خوف قوی تر است یا هیبت شیخ قدس الله روحه
فرمودند که خوف بیمی بود که در دل آید که آن بیم تن را سبک گرداند و هیبت تن بنده را گران
گرداند یعنی که خوف بنده را از معصیت باز دارد و هیبت بنده را بطاعت آرد و خوف از
حق تعالی بود و از خلق نیز بود اما هیبت جز از دل نبود پس هیبت قوی تر از خوف بود
مسئله پرسیدند که ادب چیست شیخ روح الله فرمودند که ادب بر سه نوع است یکی ادب دست
یکی ادب فعل است و یکی ادب دل است و هر که رعایت ادب قول کند اهل زمین او را بدوستی گیرد
پس ادب باید نگاه داشتن تا خداوند تعالی او را بدوستی برانگیزاند و هر که رعایت ادب فعل کند
اهل آسمان آنرا دوست گیرد و هر که رعایت ادب دل کند خداوند تعالی او را دوست گیرد اما
ادب قولی نگاه داشتن زبان است از چیزی که موجب آزار باشد مومنانرا و ادب فعل نگاه
داشتن امور دین است و ادب دل نگاه داشتن باطن است از خواطر فاسده پس هر که این ادب را
نگاه دارد و هم خداوند تعالی او را بنده باشد و اهل آسمان و زمین او را بدوستی گیرند و خداوند تعالی او را

بدوستی

بدوستی گیرد پس ادب باید نگاه داشتند تا خداوند تعالی الله بنده را بدوستی برگزیند و
جمیع موجودات او را دوست گیرند خداوندا ما را و جمله مومنانرا با این سالکان راه حقیقی
رسان و زنده کان که در محبت تو را شاید روزی گردان و فردای قیامت شفاعت
محبان خود ما را و جمله مومنانرا بی نصیب مگردان یا اله العالمین
و یا انت خیر الناصرین وصلی الله علی خیر خلقه
محمد وعلی آله واصحابه اجمعین
برحمتک یا ارحم الراحمین
تمت تمام شد
بعون

الملک الوهاب علی ید العبد الضعیف النحیف ... ملا یعقوب ساکن ... سفلی ... المداری
فی تاریخ سلخ صفر المظفر سنه ۱۳۳۰ من هجرة النبی صلی الله علیه وسلم حسب الفرموده جناب [illegible]
مکتوب گردید فقط

[illegible] ملا یعقوب ساکن ... سفلی ... المداری
بتاریخ سلخ صفر المظفر سنه ۱۳۳۰ من هجرة النبی صلی الله علیه وسلم

یا فتاح بسم الله الرحمن ۱۳۴۱ الرحیم یا علیم

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اله الا الله

محمد رسول الله

عبدالله مسکین